

واءمر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر علی ما
اصابك بخم باید که بدان که امر معروف می کنند کار کنند
تا بدان او را سرزنش بکنند و تا الا ان جمله نباشند که خدای
عزوجل می گوید قوله تعالی اتأمرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم   میگوید انس بن مالك رضی الله عنه
که پیغامبر علیه الصلوات والسلام گفت اندر شب معراج مردمانی را
دیدم که لبهاء ایشان بناخن می بریدند من گفتم یا جبرئیل این
کدام گروهند گفت این خطیبان امت تواند گفتم چرا می برند
لبهاء ایشان گفت از انکه مردمان را نیکی فرمودند و خود بکردند
چنانکه جبار آسمان خبر مید هد اتأمرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
یعنی تتلون کتاب الله و لا تعلمون بما فیه یعنی قران میخوانند
و باحکامها وی کار نمیکنند   امام قتاده رضی الله عنه گوید
یاد کرده اند انها که اندر توریت نبشته است یا فرزند ادم مردمان
میفرمایید بامر ایشان کنند و تو مرا فراموش همیکنی و مردمان را
سوی من میخوانی و تو از من همیگریزی باطل است انچه تو بوی اندری
ابو معاویه گوید با شما خویش که پیغمبر گفت صلی الله علیه واله وسلم
شما بر بینه اید و خدای عزوجل شما را راه راست بید اکرده است تا
سکره بر شما ظاهر نشده است یکی سکرت عیش و دیگر سکره
جهل او امروز شما یا مر معروف فرمودن و از منکر نهی کردن قادرید
و به جهاد کردن اندر سبیل خدای عزوجل قادرید پس کار کنید بدان از ان
رفعتر که بر شما پدید اید دوستی دنیا بس است باز داشتن کرید معروف



فرمودن او نهی منکر کردن و جهاد کردن را که نه از بهر خدای عز و جل
باشد و اندر آن وقت هر دو بکتاب خدای عز و جل و سنت رسول او کار
کار کننده باشد ظاهر و باطن و در اخلاص ایمان او بفضل هیچ وسوسه شیطان
از مهاجر و انصار   امام حسن گفت رضی الله عنه پیغامبر گفت صلی الله
علیه و سلم هر که بگریزد اندر دین خود را از زمینی بر زمینی کرد آنگاه همه یک
بدست زمین باشد خدای عز و جل بهشت بر وی واجب کند و رفیق ابراهیم
پیغمبر باشد علیهما السلام چه اول که امر معروف است آنست که موافق کتاب
باشد و بعقل نیکو آید و منکر آن باشد که ناموافق کتاب باشد و بعقل زشت
آید و اندر آیه دیگر گفت ولتکن منکم یعنی همیشه از شما جماعتی معروف
فرماینده بادا و از منکر باز دارنده بادا زیرا که خدای عز و جل آن قوم را که امر
معروف کردن و از منکر نهی کردن دست باز داشتند نکوهید ایشان
بدین آیه گفت کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه یعنی همدیگر را از
منکر نهی نکردند لبئس ما کانوا یفعلون یعنی بد فعلی که ایشان کردند
همدیگر را باز نکردند و منع نکردند و اندر دیگر آیه گفت لولا ینهاهم
الربانیون والاحبار یعنی چرا نهی نکردند عالمان و فقیهان این
قوم ایشان عن قولهم الاثم واکلهم السحت
یعنی از فحش گفتن و از حرام خوردن ولبئس ما کانوا یصنعون بد کردند
ایشان نهی نکردند   گوید رضی الله عنه چنان باید که امر معروف فرماینده

ازمنکر

و از منکر نهی کننده اندر سر فرماید تا نصیحت کرده آید و نه در گفتن نیکوتر
بود و تا بتوانند پند دهند کسان پرسند و از نصیحت کنندگان باشند
ابو درداء گوید رضی الله عنه هر که برادر خویش را پند دهد اندر
آشکارا او را بی زینت کرده باشد و اگر اندر سر پندش دهد او را مرتبت
کرده باشد و اگر اندر سر او را پند منفعت نکند آنگاه آشکارا بفرماید و از
اهل صلاح و اهل خیر یاری خواهد تا او را از آن معصیت باز دارند زیرا که
اگر وی را از آن باز ندارند آن بدی ایشان بر اهل صلاح غلبه کرد
آنگاه عذاب آید و همه هلاک شوند   قال حدثنا خلیل بن احمد
الرملی قال حدثنا ابو عبد الله قال حدثنا سفیان عن مجاهد عن الشعبی
قال سمعت النعمان بن بشیر یقول سمعت رسول الله علیه الصلوة
والسلام که پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام مثل علمای اندر جهان حقهای
خدای عز و جل و مثل گناهکاران و مثل معروف فرماینده و از منکر نهی کننده
چون مثل سه تن باشد که اندر کشتی باشند چون بمیان دریا رسند
وی تیشه برگیرد و خواهد که زیر پای خویش سوراخ کند یاران او گویند
چرا سوراخ میکنی جواب دهد که جای منست سوراخ خواهم کردن تا آب نزدیک
باشم و آب برداشتن بر من آسان شود و نیز جای آب بیختن و پلیدی
افکندن نیز باشد بعضی یاران وی گویند که بگذارید تا سوراخ کند که ما را
و همه را هلاک کند اگر ایشان جمله دست وی بگیرند و بگذارند هم او
برهد و هم ایشان و اگر دستش نگیرند هم او هلاک شود و هم دیگران
ابو درداء گوید رضی الله عنه امر معروف کننده و از منکر نهی کننده

واگر نه خدای عز و جل از ترس خواهند هم نیابند   حذیفة بن الیمان گوید
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بدان خدای که تن و جان من بامر اوست که امر
معروف کنید و از منکر نهی کنید وگرنه زود باشد که خدای عز و جل عذاب فرستد
بر شما و آنگاه دعا کنید و اجابت نیابید   امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب گوید کرم الله وجهه که پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم که خدای عز و جل امت
من ستمکاره را از بیم ستمکار نیازارند گفتن از ایشان دور باشد
ابو سعید الخدری گوید که پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم اگر یکی را بینید
که منکر میکند بدست باز دارید و اگر بدست نتوانید بزبان باز دارید
واگر بزبان نتوانید بدل ناپسند باشید و این ضعیف ترین کاریست
از کارهای اهل ایمان   یعنی گفته اند که امر معروف بدست کردن
مر امیران راست و بزبان مر عالمان راست و بدل مر عامهٔ مردمان را
و بعضی گفته اند شرط قدرت است هر که را قدرت آن هست که بهر وجه
که خواهد باز تواند داشت واجب است بروی که باز دارد   گویند امر معروف
فرماینده باید که قاصد از بهر خدای را عز و جل کند و از بهر غرض دنیا مسلمانی را
نه از بهر حمیت تن خود بلکه تا خدای عز و جل وی را بران توفیق دهد و نصرت
کند و اگر نه از بهر خدای عز و جل کند از بهر حمیت تن خود کند خدای عز و جل
او را مخذول کند که بجاهای رسید از جهت سلامت دین ابراهیم که
از زمین خران بسوی شام چنانکه خدای عز و جل میگوید از گفتار وی
قوله تعالی انی مهاجر الی ربی یعنی بسوی طاعت خدای
عز و جل هجرت خواهم کرد   پیغامبر ما از مکه بسوی مدینه هجرت کرد هر که
بر زمینی باشد چون معصیت اندر آن زمین ظاهر شود آنکس برود

وازهی

از جا از بهر خشنودی خدای عز و جل همچنان است که اقتدا کرده است با ابراهیم
خلیل الله و به محمد مصطفی علیهما السلام و اندر لغزت رفیق ایشان باشد
و نیز خدای تعالی گفت ومن یخرج من بیته مهاجرا
الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت یعنی از جای خویش بسوی
طاعت عز و جل و برین نیت پای در رکاب کند اگر همه یک گام باشد
آنگاه مرگش فراز آید خدای عز و جل او را ثواب مهاجریان دهد و هر آن
مسلمانی که از خانه بیرون آید بسوی سبیل خدای عز و جل اسپش لگد کند
و یا از ستور بیفتد و هلاک شود یا شترش از جای بکشد و یا مارش بگزد
و وی بدان بمیرد و یا بزهر گزنده و یا بهر گونه بمیرد شهید باشد و هر آن
مسلمانی که از خانه خود بیرون آید به نیت حج کردن و یا اندر آن
راه مرگ فراز آید پیش از آنکه انجا رسد خدای عز و جل او را بهر سال ثواب
حجی بامن بنویسد   فقیه گوید رضی الله عنه هر که هجرت نتواند کردن
اما وی تا دره باشد بکند این فریضه پاک باشد اگر بر جای باشد و بدل
معصیتهای مردمان را کراهیت دارد وی معذور باشد   عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه گوید بسنده باشد مر او را که وی منکر را بیند و نتواند آن را
باز رد کردن الا بدل بسنده کند و خدای عز و جل از دل وی میداند که از آن
کراهیت داشتن و بعضی از صحابه گفتند چون یکی منکری بیند و نتواند
باز نکردن سه بار بگوید اللهم هذا منکر او را ثواب امر
معروف کنندگان بدهند   گفتند از عمرو بن جابر اللخمی از ابی امیه
گفت پرسیدم از ابا ثعلبة الخشنی از تفسیر آیه قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل
اذا اهتدیتم گفت از موردی پرسیدم از آنکس که از رسول الله صلی الله

علیه واله وسلم پرسیدند یعنی مرا از رسول پرسیدم از این مراد گفت
یا ابا ثعلبه امر معروف فرمایید و از منکر نهی کنید و چون همی اختیار
و اقبال از دنیا بینی و بخل را در میان مردمان فرمان روا بینی و هر کسی را
رای خود معجب بینی بر تو باد که خویشتن را نگاه داری که از پس شما روزگاری
آید که آن روزگار صبر یابی یعنی چیزی بیند که مخالف کتاب و سنت بود و آن را
نتوانند گفتن و جز صبر و چاره نباید هر که آن روز بماند بدان زندگی
که شما امروز بر آنید یعنی بر سنت و جماعت او را ثواب پنجاه عامل باشد
گفتم یا رسول الله ثواب پنجاه عامل از ایشان باشد گفت نه ثواب پنجاه
عامل از شما باشد رحمه الله گوید شنیدم از امیر المومنین
ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اندرین آیه قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا علیکم انفسکم گفت شما میخوانید این آیت را و نه بجایگاه
عمل میکنید و من شنیدم که پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم گفت هیچ
قومی نباشد که اندر میان ایشان معصیت کنند و آن قوم ایشان را
باز ندارند الا زود بود که خدای عز و جل عذاب عام بر ایشان فرو فرستد
از ابن مسعود رضی الله عنه پرسیدند از این آیه قوله تعالی
علیکم انفسکم گفت این زمانه است ولیکن چون هر یا نهایتها بیاید
اندر عملها خلاف کنند آنگاه هر مردی تن خویش گیرد والله اعلم
قال حدثنا ابو جعفر که آدم گفت علیه السلام
یا رب ابلیس را بر من مسلط کردی و مرا طاقت آن نیست که وی را از خویشتن
منع توانم کرد مگر بتوفیق تو ندا آمد که یا آدم هیچ فرزند از تو نزاید
الا او را فرشته بود موکل کنم تا از مکر ابلیس او را نگاه دارد آدم گفت
یا رب زیادت کن ندا آمد که یا آدم چون نیکی کند یکی از فرزندان تو
آن یکی را ده فرمایم نبشتن بلکه آن را زیادت کنم و چون بدی کند
ما همان یکی

همان یکی بدی فرمایم نبشتن و بلکه آن بدی را پاک کنم آدم گفت
یا رب زیادت کن ندا آمد قوله تعالی قل یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم گفت فقیه رضی الله
عنه مرا ثقه خبر کرد باسناد خویش از ابن عباس رضی الله عنهما که وحشی
کشنده حمزه رضی الله عنه عم پیغامبر صلی الله علیه واله وسلم از مکه بسوی
پیغامبر نامه نبشت گفت من میخواهم که مسلمان شوم ولیکن این آیه که تو
فرود آمده است مرا از مسلمان شدن باز میدارد قوله تعالی والذین
یدعون مع الله الها اخر ولا یقتلون النفس التی
حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق
اثاما و من این هر سه چیز را بکرده ام یعنی شرک آورده ام و خون
ناحق ریخته ام و زنا کرده ام چه گویی مرا توبه هست آنگاه این آیه فرود
آمد قوله تعالی الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا
فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات پیغامبر صلی الله
علیه واله وسلم در جواب نامه این آیه نبشت و بسوی وحشی فرستاد
وحشی نامه برخواند جواب نامه باز فرستاد که اندرین آیت
شرط است بکردار نیک و من ندانم که مرا توانایی باشد بکردار نیک
یا نه آنگاه این آیه فرود آمد قوله تعالی ان الله لا یغفر ان
ما یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء پیغامبر صلی الله
علیه واله وسلم بنوشت این آیه و بسوی وحشی فرستاد وحشی
جواب نامه باز فرستاد گفت اندرین آیت هم شرط است و از مشیت
حق است در آمرزش و من ندانم که اندر مشیت وی در آمرزش من هست
یا نه آنگاه این آیه فرود آمد قوله تعالی قل یا عبادی الذین

پیغامبر علیه الصلوات والسلام بنشست بسوی وحشی فرستاد و وحشی
اندر ساعت بی هیچ شرطی بیافت بمدینه آمد و مسلمان شد قال
اخبرنا الخلیل بن احمد البستی قال محمد بن عبد الرحمن السلمانی گفت مردم
خبر کرد مرا وقتی میان یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نشسته بودم اندر مدینه از یاران مردی گفت من شنیدم از رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر که توبه کند پیش از مرگ بیک روز
خدای عزوجل توبهٔ وی بپذیرد و من گفتم این تو شنیدهٔ از پیغامبر
علیه الصلوات والسلام یا دیگری از یاران گفت من شنیده ام از
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر که توبه کند پیش از مرگ
بیک ساعت خدای عزوجل توبهٔ وی بپذیرد و دیگری گفت من شنیده ام
از پیغامبر علیه الصلوات والسلام هر که توبه کند پیش از آنکه جانش
بغرغره آید خدای تعالی توبهٔ وی بپذیرد قال حدثنا محمد بن الفضل
گفت که خدای عزوجل گفت بیچاره فرزند آدم چون گناه کند توبه کند
و آمرزش خواهد از من که خدایم او را بیامرزم پس بار دیگر باره گناه
کند و آمرزش خواهد نیز بیامرزمش بیچاره نه از گناه کردن دست
باز دارد و نه از رحمت من نومید گشت همی خندد که آمرزش همی خواهد از من گواهان
گواه باشید که من او را بیامرزم و گناهانش عفو کنم قال
حدثنا محمد بن الفضل عن ... گفت پیش از این مردی بود
گناه بسیار داشت یک روز بصحرا رفت و با خود تفکر میکرد در
گناهانی که از وی حاصل شده بود سه بار از پشیمانی بگفت این سخن را
اللهم غفرانک هم در آن حال آن کس فراز آمد و فرمان یافت کو
خدای عزوجل او را بیامرزید بدین تفکر و پشیمانی که کرده بود
محمد بن عجلان گوید که مکحول گفت که بمن چنان رسید که آنگاه

که ابراهیم

که ابراهیم پیغامبر را علیه السلام بمعراج بردند تا بملکوت آسمانها
بزمین نگاه کرد بنده را دید که زنا می کرد ابراهیم علیه السلام
دعا کرد بهلاک وی خداوند عزوجل مر آن بنده را هلاک کرد باز
بنده دیگر را دید که دزدی میکرد دعا کرد بهلاک وی خداوند عزوجل
مر آن بنده را نیز هلاک کرد پس ندا آمد که برو یا ابراهیم بندگان
مرا بسیار رود بست بازدار و بهلاک ایشان نیز دعا مکن که بندهٔ
من از پس گناه از سه روی بیرون نیست یا توبه کند توبه اش بپذیرم
یا از پشت او فرزندان نیک پدید آرم که مرا پرستند و یا از اهل
شقاوت گشته باز گشتن وی خود بدوزخ باشد فقیه گوید
رضی الله عنه اندرین خبر دلیل است که چون بنده توبه کند خدای
عزوجل توبهٔ وی بپذیرد پس نباید که بنده از رحمت خدای عزوجل
نومید باشد زیرا که خداوند عزوجل یاد کرده است اندرین قوله تعالی
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
یعنی از رحمت خدای عزوجل نومید نباشد مگر کافران و اندرین آیت دیگر
گفت وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا
عن السیئات و چنان باید عاقل توبه کند بهر وقت و بخدای عزوجل
باز گشته و بر گناه دلیری و پایداری نباید باشد چه باز که بنده از گناه توبه
خدای عزوجل اگرچه توبه کننده خبر نباشد و اگر چند بگناه باز گشته
و اگر همه در روز هفتاد بار بگناه باز گشته چون توبه کند از مصران نباشد
چنانکه ابو بکر الصدیق گفت رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلی الله علیه
و آله و سلم از مصران نباشد هر که توبه کند اگرچه بگناه باز گشته اگر
هر روزی هفتاد بار توبه کند و پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم
والله که من روزی صد بار توبه کنم و بخدای عزوجل باز گردم

امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه گوید
که چون من از پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدمی چیزی که از آن
منفعت یافتمی چندانکه خدای عز و جل خواستی و اگر کسی دیگر
مرا حدیث کردی سوگندش دادمی اگر سوگند خوردی راستگویش
داشتمی و حدیث کرد مرا ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت که پیغامبر
علیه الصلوات و السلام هیچ بنده نیست که گناهی کند از پس
آن آبدست کند نیکو و پاکیزه پس دو رکعت نماز کند و از خدای عز و جل
آمرزش خواهد بیشک خداوند عز و جل آن بنده را بیامرزد پس برخواند
این آیه قوله تعالی ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله
یجد الله غفورا رحیما قوله تعالی والذین اذا فعلوا
فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله واستغفروا
لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله امام حسن گوید
رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم چون خداوند عز و جل
ابلیس را لعنت کرد و براند از پیش خود و بزمینش فرمود انداختن ابلیس
گفت بعزت تو و عظمت تو که از فرزندان آدم جدا نشوم تا جان
از تن وی جدا نشود یعنی تا جان در تن وی است وسوسه همیکنم خداوند
تعالی گفت بعزت من و عظمت من که توبه را از بنده خود باز ندارم
تا جان وی بغرغره گاه نرسد قاسم گوید از ابو امامه الباهلی
رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم فرشته دست
راست امیرست و بروایتی امین است بر فرشته دست چپ چون
بنده نیکی بکند فرشته دست راست ده نیکی بنویسد و چون
بنده یکی بدی کند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد فرشته دست
راست گوید درنگ کن در نبشتن آنگاه شش یا هفت ساعت

از زور فرشته درنگ کند اگر بنده توبه کند درین ساعت آن
گناه بر وی هیچ ننویسد و اگر توبه نکند یکی بدی بنویسد
رضی الله عنه آن موافق آن خبر است که پیغامبر گفته است علیه الصلوات
والسلام که توبه کننده از گناه همچنان است که هیچ گناه ندارد قوله
علیه الصلوات والسلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و اندر روایت دیگر گوید چون بنده یکی گناه کند ننویسند تا دیگر گناه
بکند آن هم ننویسند همچنین تا پنج گناه جمع نشود پس چون یکی نیکی کند
وی را پنج نیکی بنویسند و پنج دیگر بران پنج گناه برابر کنند و گناه
فرو نهند پس آنگاه ابلیس بخروشد و گوید چگونه طاقت دارم
با فرزندان آدم که هر چند جهد میکنم در کار ایشان نیکی باطل میگردد
آن جهد من سفیان بن غسان گوید که پیغامبر گفت علیه الصلوات
والسلام سوی مغرب دریست که خدای تعالی بیافریده است از بهر
توبه را پهنای آن در هفتاد ساله راه است و یا چهل ساله راه آن
در گشاده است که هرگز بسته نشود تا آفتاب از سوی مغرب بر نیاید
اندر این آیه قول خدای است عز و جل انه
کان للاوابین غفورا یعنی خداوند عز و جل آمرزنده تائبانست
گفت این آنست که مرد توبه کند آنگاه باز گناه کند باز توبه کند
همچنین آن بکند باز توبه کند خدای تعالی توبه او بپذیرد

حسن را پرسیدند که مردی توبه کند انگاه گناه کند و باز توبه کند و باز گناه کند همچنین
توبهٔ او قبول باشد امام حسن گفت رضی الله عنه من نشناسم این مگر از خوی
مومنان بعضی از حکیمان گفتند که بینندهٔ عارفان شش چیز است
اول چون خدای را عزوجل یاد کنند الا فخر کنند و بنازند دوم چون خود را
یاد کنند الا حقیر بینند و بگذارند سیوم چون اندر صنع ایشهای خداوند
عزوجل بنگرند عبرت گیرند چهارم چون اندیشهٔ شهوت آید الا باز زنند
و ازان نفرت گیرند پنجم چون عفو خدای را عزوجل یاد کنند شادمان شوند
ششم چون گناه خود را یاد کنند استغفار کنند و پشیمان شوند
فقیه گوید رضی الله عنه حدثنی ابی قال حدثنا ابو الحسن الفرا
گفت امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه وقتی بسوی پیغامبر علیه السلام
اندر آمد گریان رسول الله گفت علیه الصلوات والسلام یا عمر کلام
گریان که عمر گفت یا رسول الله بر در مسجد جوانی را دیدم همی گریست سخت
زار مرا از زاری وی گریستن آمد و دلم بسوخت پیغامبر گفت علیه الصلوات
والسلام یا عمر اندر آر او را بنزدیک من عمر آن جوان را اندر آورد همچنان
گریان پیغامبر علیه الصلوات والسلام گفت یا جوان چرا همی گریی
جوان گفت یا رسول الله گناهان بسیار مرا همی گریاند و از خشم خدای
عزوجل همی ترسم پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم هیچ شریک آورده
بخدای عزوجل جوان گفت نیاورده ام رسول الله گفت هیچ کس را ناحق کشته
جوان گفت نه رسول علیه الصلوات والسلام گفت پس هیچ اندیشه
مدار که خدای عزوجل همه گناهان ترا بیامرزد وگرچه چند هفت
آسمان و هفت طبق زمین و هرچه بر روی زمین کوههاست

پیغا

پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام گناه تو بزرگتر یا کرسی حق
گفت گناه من پیغامبر علیه الصلوات والسلام گفت گناه تو بزرگتر
یا عرش جوان گفت گناه من پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام
گناه بزرگتر یا کرم خدای عفو خدای عزوجل جوان گفت بلکه خدای
عزوجل بزرگتر بعفو کردن و رحمتش بیشتر از امرزیدن پس
رسول علیه الصلوات والسلام گفت گناه بزرگ را کس نیامرزد
مگر خدای بزرگ انگاه پیغامبر گفت خبر کن مرا از جوان گفت
یا رسول الله من مردی بودم نباش هفت سال نباشی کردم تا وقتی
دختری جوان از انصاریان بمرد مر آن مرده را کفن کردند سخت نیکو
بود و بگور کردند چون شب اندر آمد من آنجا رفتم و گور دختر را
باز کردم و کفن از وی جدا کردم و از گور بر آوردم او را برهنه بدیدم
روی بگردانیدم و برفتم چون مقداری رفته بودم ابلیس وسوسه
تن مرا غلبه کرد پس باز گشتم و با آن مرده کردم آنچه کردم چنانکه شوی
با زن خود کرده آید و چون فارغ گشتم بر سر گور بر آمدم تا بروم
آن کنیزک را دیدم اندر گور برخاست و مرا گفت بزبان فصیح
وای بر تو شرم نداشتی از خدای عزوجل نترسیدی
ازان روز که خدای عزوجل بستاند داد ستم رسیدگان از ستم
کاران که مرا برهنه دست باز داشتی و رسوا کردی پیش مردمان
و همچنین جنب مانده ام پیش خدای تا قیامت چون پیغامبر علیه
الصلوات والسلام این سخن از جوان بشنید برخاست و قفای
آن جوان بگرفت و گفت یا فاسق چون دلیری باتش نزدیک

با حرف بیرون مشو از پیش جوان از رسول الله علیه الصلوة
والسلام نومید گشت بیرون آمد با پشیمانی از گناه بزرگ خویش
توبه کنان و روی اندر بادیه نهاد و همی روید و همی گریست و خاک
بر سر همی کرد تا چهل شبانروز دوان و زاری کنان همی بود و توبه
همی کرد بر تن خویش چون چهل شبان روز تمام شد سر بسوی
آسمان کرد و گفت ای خداوند محمد و آدم و حوا اگر مرا آمرزیدی
پیغامبر خود را و یاران او را بیاگاهان و گرنه آتشی فرست
از آسمان تا مرا بسوزد و مرا بعذاب آخرت گرفتار مکن خداوند
عز و جل دعاء او را استجابت کرد جبرئیل را گفت برو بسوی محمد صلی الله
علیه وآله وسلم جبرئیل بیامد بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گفت السلام یقرئک السلام وهو السلام منه
السلام والیه یرجع السلام گفت یا محمد خداوند
عز و جل میگوید این خلق را تو آفریده پیغامبر علیه السلام گفت
نه کرد که خدا آفریده تو ام از آفریدگان خدای عز و جل را
آن آفرید که مرا آفرید گفت تو روزی میدهی بندگان مرا رسول گفت
نه او خود مرا روزی میدهد گفت تو بندگان را توبه پذیری پیغامبر
گفت نه که توبه پذیرنده خدا است عز و جل جبرئیل گفت خدای
عز و جل میگوید بنده از بندگان من توبه میکند تو چرا او را
نومید کردی از رحمت من توبه آن بنده بپذیر چون من بپذیرفتم
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم چون این سخن بشنید
از جبرئیل علیه السلام کس بطلب آن جوان فرستاد

تا او را بنزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آوردند جز توبه
بپذیرفت جوان را بگفت جوان شادمانه شد گوید رضی الله عنه
عاقل را باید که اندرین خبر تفکر کند و عبرت گیرد و بداند که بزه
زنا کردن با زندگان بزرگتر الاف که با مردگان و چنان باید که توبه
بحقیقت باشد همچنان که از آن جوان بود چون خداوند عز و جل
اندر توبه کردن تحقیق خشنود گشت و چنان باید که توبه بر قدر گناه
کند چنانچه می آید اندرین آیه که خدای گفت عز و جل قوله تعالی
توبوا الی الله توبة نصوحا گفت توبه نصوح آنست که بدل
پشیمانی خورد و بزبان استغفار کند و نیت کند که پس ازین
گناه باز نکند هرگز و پیغمبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم که بزبان
استغفار کردن بر خدای افسوس کردن است رابعه بصریه
رضی الله عنها گوید این استغفار ما را مر ان خواستن به بسیار
استغفار حاجتمند است یعنی بزبان استغفار کند و بدل نیت کند
که بدان گناه باز نگردد این توبه نباشد چه توبه آن باشد که بزبان
استغفار کند و بدل نیت کند که هرگز بدان گناه باز نگردد و چون
توبه چنین باشد خداوند عز و جل گناهان ویرا همه بیامرزد اگرچه
گناه بزرگ باشد زیرا که خداوند عز و جل در گذارنده گناهان است
و رحیم است بر بندگان خود گویند اندر بنی اسرائیل ملکی بود و پیش
آن ملک صفت عابدی میکردند که چگونه پارسا است ملک آن عابد را
بنزدیک خویش خواند تا با وی صحبت گیرد عابد نزدیک ملک آمد همچنان
یافت عابد را که گفته بودند و صفت کرده بودند ملک عابد را گفت چه
شد که تشریف بدین جانب فرمایی تا از برکات فیاض تو محظوظ

سوم عابد گفت ایها الملک تو نیکو میگویی ولکن تو چه گوئی که
اگر تو روزی بخانه اندر آیی مرا با کنیزک ازان خود به بازی بدبینی ترا بدل
چه آید ملک چون این سخن بشنید از عابد روی خشمگین شد از سر
کفار و گفت یا فاجر تو دلیری آن داری که پیش من چنین حدیث کنی
برو از من عابد گفت پس اکنون چه گوئی مر خدا را که اندر روزی
از من هشتاد بار گناه ببیند و بر من خشم نگیرد و مرا از در خویش نراند
و روزی از من باز نگیرد و چگونه از وی مر رشوم و بر در تو آیم که من گناهی ناکرده
تو بر من خشم همی گیری اگر گناهی بکنم بنگر تا چه کنی پس از رخایت
و از پیش ملک بیرون شد و باز جای خویش رفت   فقیه گوید
رضی الله عنه گناه بر دو روایت یکی میان تو و میان خدایست
عز و جل و دیگر میان تو و میان خدایست عز و جل توبه آن استغفار
گو نیست بزبان و پشیمانی خوردن بدل است و نیت کردن که هرگز
بدان گناه باز نگردد و چون چنین کند بنده از جای برنخیزد نه که خدای
عز و جل وی را بیامرزد مگر چیزی که از فرایض وی بازداشته باشد
آنگاه توبه اش منفعت نکند تا آن فرایض را قضا نکند آنگاه پشیمانی
خورد و آمرزش خواهد تا خدای تعالی سبحانه بفضل خویش بیامرزد
و اما آنچه میان تو است و میان بندگان نیک خدای عز و جل توبه نپذیرد
تا ایشان را خوشنود نگرداند بگذاردن حق بر ایشان یا بحلی خواستن
از ایشان و بعض از تابعین گفته اند چون بنده گناهی بکند و آنگاه پشیمانی
گفته و دایم از بیم آمرزش نخواهد تا بهشت اندر آید ابلیس گوید کاشکی
او را بدان گناه نیفگندمی تا به بهشت نرفتی   ابو بکر واسطی
رحمة الله علیه گوید آهستگی اندر همه کارها نیکو است مگر اندر سه

اول چون وقت نماز آید باید که بر وی مشغول گردد و بگذاردن فریضه دوم
چون مرده بمیرد باید که زود مشغول گردد بگور کردن سیوم چون معصیتی
روی آید از تو باید که توبه کردن شتاب کنی   بعضی از حکما
گفته اند که شناختن توبه بنده اندر چهار چیز است اول آنکه قادر بود
بر نگاه داشتن زبان از فضول و از غیبت و دروغ گفتن و دشنام
دادن و دوم آنکه در دل ندارد که با کسی حسد کند و نه عداوت کند
و سیوم از یاران بد دور شود و چهارم مرگ را یاد آورد و بر گذشته ها
استغفار خواهد و بر طاعتها جهد کند   بعضی حکما را پرسیدند
که مر توبه پذیرفته را هیچ علامتی هست گفت علامتش از
چهار چیز است اول خویشتن را از یاران بد بریدن و خویشتن را
با نیکان پیوستن و دوم از معصیتها باز بودن و بطاعتها خویشتن را
پیش دست گردانیدن سیوم همه شادی و نهادی دنیا از دل بیرون کردن
و غم آخرت بر دل نهادن چهارم خویشتن را فارغ دیدن از آنچه بار خدای
سبحانه ضمان کرده است یعنی دل را باندیشه روزی مشغول ندارد
و بدان مشغول باشد که فرموده اندش و چون این علامتها اندر وی
موجود آید از آنکسها باشد که خدای عز و جل در شان ایشان
فرموده است ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و او را
بر مردمان چهار چیز واجب شود اول بدوست گرفتنش زیرا که خدای
عز و جل بدوست گرفتش و دوم او را همه کس بدعا یاد دارند
تا خدای عز و جل او را بر توبه نگاه دارد سیوم او را هیچ کس سرزنش
نکند بگناه گذشته چهارم با وی نشست و خاست کنند و همنشین باوی

بندگان اما گناه
که میان تو و میان

کنند و در چیزها یاری دهندش و نیز خداوند عزوجل او را چهار چیز کرامت
کند اول گناهان بیرون اردش چنانکه گویی هرگز گناه نکرده است
دوم خدای عزوجل دوست گیردش و از همه بلاها نگاه داردش سیوم
ابلیس را مسلط نکند و بلا نگیرد شیطان نگاه دارد و چهارم
از بیم و هول مرگش ایمن کند پیش از آنکه از دنیا بیرون شود چنانکه
خداوند سبحانه و تعالی اندر کلام خویش گفت تتنزل علیهم
الملایکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا الایه خالد بن
معدان گوید چون بندگان تایبان با ایمان بهشت اندر آیند با
یکدیگر گویند نه خداوند سبحانه و تعالی ما را بر آتش گذر کردن وعده
کرده بود ایدون بندگان گویند شما بر آتش بگذشتید اما آنگاه آتش
افسرده بود امام حسن گوید رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله
علیه و آله و سلم مر زنی را رجم کردن فرمود که سنگسار کردند از بهر آنکه
زنا کرده بود پس از آن فرمان یافت رسول علیه الصلوات و السلام بر وی
نماز کرد یکی از یاران بپرسید یا رسول الله رجم فرمودی پس بر وی نماز کردی
پیغامبر گفت علیه الصلوات و السلام آن زن چون توبه کرد چنان توبه
کرد که اگر هفتاد بار زنا کرده بودی خداوند سبحانه آن توبه وی بپذیرفتی
یعنی توبه ایش بحقیقت بود چون توبه بحقیقت بود خداوند عزوجل بپذیرفت
اگرچه گناهان بزرگ بود فقیه گوید رضی الله عنه که پیغامبر
گفت صلی الله علیه و آله و سلم هر که مومنی را سرزنش کند بفاحشه
پس از توبه آنکس هیچ کننده فاحشه باشد و بر خدای عزوجل حق است
که مر او را هم بدان گرفتار کند یعنی هم بدان فاحشه که او کرده است
تا او نیز همان بکند و هر که مومنی را بجرمی سرزنش کند از

بیرون نشود تا همان فاحشه گرفتار نشود و نیز گفته اند
فقیه گوید زیرا که مومن را قصد آن نباشد که عمدا اندر گناه افتد
زیرا که خداوند تعالی اندر کلام خویش گفته است و کره الیکم
الکفر و الفسوق و العصیان الایه خداوند ما را خبر کرد
معصیت بر مومن دشمن کردانیده و مومن معصیت نه بتعمد کند و
لیکن اندر حال غفلت اندر آن افتد و چون توبه کرده باشد روا نباشد
تا او را سرزنش کنند رضی الله عنه که چون بنده توبه کند خدای
عزوجل توبه وی بپذیرد و کرام الکاتبین فراموش کرداند آن
خطاهای وی او بر آن مقام که گناه کرده باشد بر روی آن زمین نیز
فراموش کرداند تا چون روز قیامت باشد بنده را هیچ
چیز بر وی گواهی نتواند امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه گفت که پیغامبر علیه الصلوات و السلام گفت نبشته است
گرد بر گرد عرش پیش از آفریدن آدم علیه السلام بچهار هزار
سال این آیه قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و امن
و عمل صالحا ثم اهتدی گفت من خدای آمرزنده ام آنرا
که توبه کند و بگرود و کار نیک کند و راه راست گیرد

قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا ابی قال حدثنا
محمد بن احمد عن ابن عباس گفت پیغمبر علیه الصلوات و السلام
خداوند سبحانه و تعالی در توبه را بیافریده است از آن سوی مغرب
درازی است بدو طبق از زر مرکب کرده بدر و یاقوت و پهنای
آن در چهل سالم راه است چنانکه سواری بر وی برافزان و شتابان

ازان وقت بازکه توبه کنیم تا ناگاه اجل فراز آید وبگیرد وبه بدترین
حالت ورنج بیاردشان بی توبه و فقیه گفت رحمة الله علیه بر هر
مسلمانی واجبست که هر ساعتی توبه کند تا چون مرگ فراز آید
اورا تایب یابد زیراکه خداوند عزوجل پذیرندهٔ توبه است چنانکه
گفت قوله تعالی قابل التوب وجای دیگر گفت وهو الذی
یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات
یعنی چون توبه کنند وبازگردند بسوی خداوند خویش وتجاوز کند
گذشتها نشان و توبه آنست که پشیمانی خورد و بدل واستغفار
کند بزبان وهرگز بسوی گناه بازگشتن نخواهد مجاهد گوید
هر که سه بار گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة خدای عزوجل
گناهان وی بیامرزد واگرچه چند کفک دریا باشد ایوب
گوید از ابو قلابه که چون خدای تعالی ابلیس را لعنت کرد ابلیس گفت
یارب مرا مهلت ده تا قیامت گفت دادم پس گفت بعزت تو که جان
اندر تن شی لوم باک از سینهٔ ایشان بیرون نیایم یعنی تا
جان اندر تن ویست وسوسه کنم بمعصیت خدای تعالی گفت بعزت من
تا جان اندر تن بنده منست جز توبه ازوی باز ندارم پس اکنون
بباید نگریست مهربانی خداوند عزوجل ورحمتش بر بندگان
که پس گناه ایشان را محو خواهد چنانکه گفت وتوبوا الی الله
جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ونیز او پس
توبه بدوستی گرفت ایشانرا چنانکه گفت ان الله یحب
التوابین ویحب المتطهرین پیغمبر علیه الصلوات والسلام

التائب من الذنب کمن لا ذنب له گفت توبه کننده
از گناه چنانست که گناه نیست مر اورا وروایت است از امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب کرم الله وجهه پرسید وگفت چون گناه
کنم یا امیر المؤمنین گفت توبه کن وبازگرد چنانکه پس بدان
گناه بازنگردی گفت من توبه کردم وباز بدان گناه بازگشتم گفت باز
توبه کن گفت تا کی همچنین کنم گفت تا آنگاه که شیطان مانده
یعنی همیشه گوید اندرین آیة قوله تعالی انما التوبة
علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون
من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان
الله علیما حکیما گفت جهالت عمدا باشد یعنی هر که
گناه بعمد کند پس بزودی توبه کند خداوند عزوجل توبهٔ وی بپذیرد
وهرچه پیش از مرگ باشد ابو هریره رضی الله عنه گفت
پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم چون کسی گناه کند پس گوید یارب
گناه کردم مرا بیامرز خداوند سبحانه وتعالی گوید بندهٔ من
آمرزندهٔ گناهانم وقادرم هرکه را که اگر خواهم بیامرزم بدانست
وی بیامرزیدم بندهٔ خویش را واین همه از کرامت محمد مصطفی است
صلی الله علیه وآله وسلم زیراکه امتان پیشین را چنین نبود وچون
امتان پیشین گناه کردندی حلالها برایشان حرام گشتی وچون
یکی ازیشان گناه کردی دیگر روز بر روی یا بر پیشانی وی نبشته
پدید آمدی که فلان چنان گناهی کرد وتوبه اش چنین تا الحمد لله
بر امتان محمد صلی الله علیه وآله وسلم آسان کرد چنانکه اندرین
آیة گفت قوله تعالی ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم

یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما پس بر همه مسلمانان
واجبست که از شب تا بامداد بر توبه باشند رحمة الله علیه
گوید هر که شب و بامداد بر توبه نباشد وی از ستمکارانست در نفس
خویش چنان باید که بهر ساعتی توبه کند و این پنج نماز که بار
خدای سبحانه و تعالی فریضه کردست نگاه دارد زیرا که خدای عز و جل این
پنج نماز را سبب پاکی گناهان کردست هر چه جز آن کبایر باشد
پاک شود چنانکه در ذکر کنند از علقمه از ابن مسعود رضی الله عنهما
که مردی پیش پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله من
اندر بوستانی آن زن را اندر کنار گرفتم و بوسه دادم و با وی
مباشرت کردم پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم خاموش گشت
یک زمان سر فرو افگند هم اندران ساعت جبرئیل آمد از نزد خدای
عز و جل و این آیت بیاورد قوله تعالی یوم یاتی بعض آیات
ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل
او کسبت فی ایمانها خیرا عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
گوید توبه نصوح آن باشد که توبه کنند و پس بگناه باز نگردند هیچ
گوید رضی الله عنه در توبه گشاده است و توبه پذیرفته است
از هر کسی مگر از سه گروه اول از ابلیس دوم همه کافران تحکم از قابیل
همه خطا کنندگان سیوم کشندهٔ پیغمبری از پیغامبران و گفت
در توبه بر تائبان گشاده است از سوی مغرب پهنای وی چهل ساله راه
و هرگز آن در بر ایشان نه بندند تا آفتاب از سوی مغرب بر نیاید
قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا ابی قال حدثنا عبدالرحمن بن
جیبب عن اسمعیل بن یحیی عن ابی لهیعة عن عبدالرحمن الاعرج

عن ابی هریره

بدوند

۲

شدم زنی را دیدم
اندران بوستان

عن ابی هریره رضی الله عنه گفت که رسول الله گفت علیه الصلوة
والسلام که توبه تا آفریده شده است معلقست اندر هوا بانگ
همی کند بشب و روز همی گوید کدام بنده پذیرد مرا تا عذاب الله کفه شود همچنین
میگوید تا آفتاب بر آید از سوی مغرب و چون آفتاب از سوی مغرب بر آید بسته
شود ابن مسعود گوید رضی الله عنه اندرین اخبار بیانست
که چون بنده توبه کند خدای عز و جل توبه وی به پذیرد و خداوند سبحانه
مومنان را بسوی توبه بخواند چنانکه گفت اندر کلام خویش قوله تعالی
و توبوا الی الله جمیعا ایها المومنون لعلکم تفلحون
گفت توبه کنید و بنزد خدای خویش باز گردید همه ای آنانکه ایمان آورده اند
تا از عذاب خدای عز و جل برهید و رحمتش بیابید باز خدای تعالی
پیدا کرد که توبه کلید خزینهاست اندر توبه رحمت و رستگاری مومنانست
از آن مومنان را بتوبه خواند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
توبوا الی الله توبة نصوحا آن گرامیها که مومنان را اندر
توبه کردن پیدا کرد چنانکه گفت اندر آیه قوله تعالی عسی ربکم
ان یکفر عنکم سیاتکم یعنی چون توبه کنید گناهان از شما
تجاوز کنند و نیز گفت اندرین آیت و یدخلکم جنات تجری
من تحتها الانهار یعنی اندر آرد شما را ببوستانها و بهشتها که زیر
غرفها و مسکنها و زیر درختان وی جویها میرود و نیز خبر کرد که آمرزنده
گناه تائبانست چنانکه گفت اندر کلام خویش قوله تعالی فاذا فعلوا
فاحشة خافوا الله عند المعصیة یعنی آنکسها که چون گناه
کبیره کنند او ظلموا انفسهم یا گناهان صغیره کنند و گویند او انجا

جمع واو است و معنیش خیانت یعنی آنک بیک بار چون کبیره
و صغیره کنند بترسند از خدای عز و جل بدان وقت که معصیت
نو بیک گویند فاستغفروا لذنوبهم و نیز امرزش خواهند
مر گناهان خویش را ومن یغفر الذنوب الا الله و هرکه امرزد
گناهان مگر خدای عز و جل ولم یصروا علی ما فعلوا وهم
یعلمون و مصر نباشند بر معصیت گر پس آنکه معصیت کرده باشند
و دانسته باشند   سعید بن ابی برده گوید از پدرش از جدش
شنیدم که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم فرا امرزش خواهیم
از خدای عز و جل و توبه کنیم بروزی صد بار و اندر خبر دیگر گوید یا مردمان
توبه کنید بخدای عز و جل باز گفت که خدای او صد بار توبه میکنم
چون کار پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود بعد الفتح
که خدای عز و جل گناه گذشته و ناگذشته او همه امرزیده بود
پس حال آنکسان چگونه باشد که بر ایشان پیدا نشده باشد
که بار خدای خویش اندر هر وقتی و دایم زبان را باستغفار
مشغول نکرد دارند تا برنهد   گوید اندر این آیه خدای
عز و جل گفت بل یرید الانسان لیفجر امامه یعنی
آنکسها که گناه را مقدم کنند و توبه را تاخیر کنند یعنی گناه بنقدی
کنند و توبه نسیه و میگویند ذالک ذکری للذاکرین
گفت این آیه رستند است مر پذیرکانرا یعنی توبه است مر تایبان
خاصه آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بر ایشان خواند
عمر گفت یا رسول الله این آیه خاصه او را آمده است یا همه خلق را

رسول الله

رسول الله گفت علیه الصلوات والسلام او را همه خلق را
یونس گوید از حسن شنیدم رضی الله عنه که پیغامبر گفت
صلی الله علیه و آله و سلم هیچ بنده نیست الا برو دو فرشته است
یکی بر دست راست دیگر بر دست چپ امیر است چون بنده
گناه کند فرشته دست چپ مر فرشته راست را گوید بنویسم
فرشته دست راست گوید منویس تا پنج گناه کند فرشته دست
چپ گوید بنویسم فرشته دست راست گوید مار اخر گذاکه یکی
ده بنویسید بیار تا پنج گناه را به پنج نیکی محو کنیم و پنج نیکی
بنویسیم آنگاه ابلیس کمی بخروشد و گوید چگونه طاقت دارم
با فرزند آدم   عقبه گوید رضی الله عنه از پدرش از جدش
القرار از ابوبکر با سناد خویش از ابو هریره رضی الله عنه که
گفت شبی نماز خفتن با پیغامبر علیه الصلوات والسلام گذاردم
از مسجد بیرون آمدم زنی را اندر ایستاده و مقنعه بر سر
افکنده و روی بسته مرا گفت یا ابا هریره فتوی کن هر کدام بزرگ
چه گویی مرا توبه باشد برسیدم گناه تو چیست گفت زنا کرده ام
و بدان مرا فرزندی آمد اندر شکم و او را هلاک کردم ابو هریره
گفت هلاک کردی خود را و آن فرزند را نیز والله که ترا توبه نباشد
از حسن آن زن چون این سخن بشنید بانگی بکرد و بیهوش بیفتاد
من برگذشتم پس باز با خود گفتم رسول اندر میان ما و من
که فتوی دهم بامداد برخاستم بسوی رسول آمدم علیه
الصلوات والسلام گفتم یا رسول الله دوش زنی را دیدم
از من [illegible] چنین گناه فتوی خواست من او را گفتم چنین گناه را

توبه نیست پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم انا لله وانا
الیه راجعون والله یا اباهریره هلاک کردی و خویشتن را
کجائی تو ازین آیه که خداوند عز و جل همیگوید اندر کلام خویش
قوله تعالی والذین لا یدعون مع الله الها آخر و
لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا
یزنون الی قوله فاولئک یبدل الله سیاتهم
حسنات وکان الله غفورا رحیما ابوهریره گفت
از نزد رسول علیه الصلوات والسلام بیرون آمدم اندر کویهای مدینه
همیگشتم و می‌گفتم که دلالت کند کسی مرا بدان زن که دوش
از من بدین چنین کار فتوی خواسته بود و کودکان مدینه از پس
من همی دویدندی و می‌گفتند ابوهریره دیوانه شده است تا چون
شب اندر آمد هم بران جائی که دیده بودمش بیافتم و آن قول
پیغامبر علیه الصلوات والسلام آگاه کردمش گفتم از تو را توبه
هست آن زن چون حدیث توبه از من بشنید بخروشید و بگریست شادی
ازین در که آن زن را آمد پس مرا گفت یا اباهریره من یک بوستانی
دارم مر مسکینان را صدقه کردم از بهر کفارت گناه خود اما اندرین
آیه که خدای عز و جل میگوید قوله تعالی الا من تاب و آمن
وعمل صالحا فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات
وکان الله غفورا رحیما بعضی گفتند چون بنده گناه کند گناهان
وی همه نیکی گردد   همچنین که روایت است از ابن مسعود رضی الله عنه که
گفت روز قیامت بنده‌ای اندر اول نامهٔ خود بنگرند همه معصیت
بینند و اندر آخر نامه همه نیکی بینند باز چون اول نامه باز

توبه

همه

همه معصیتها نیکی گشته بینند و همچنین روایت
ابوذر الغفاری رضی الله عنه از پیغمبر علیه الصلوات والسلام
درین معتبر قول خدایست عز و جل که گفته است فاولئک
یبدل الله سیاتهم حسنات و نیز گفته اند یعنی ویرا است
که بنده را از معصیت بطاعت گردانید و توفیقش دهد تا بجای
بدی نیکی کند پس گفت وکان الله غفورا رحیما یعنی
غفور است مر گناهی را که پیش از توبه کرده است رحیما یعنی
رحمت کند از پس توبه و اما بدان ای برادر که هیچ گناه بزرگتر
از کفر نیست و در آن معنی خدای تعالی چنین گفته است قل للذین
کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف یعنی چون
کافران مسلمان شوند خدای عز و جل کفر گذشتهٔ ایشان را همه بیامرزد
بازرگی آن پس مومن چه گمان باید بودن در آنچه کمتر از کفر باشد
امام حسن گفته رضی الله عنه که پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام
اگر یکی از شما چندان گناه کند که میان آسمان و زمین پر شود آنگاه
توبه کند خداوند عز و جل توبه وی بپذیرد   یزید الرقاشی گفت
که ابوهریره ما را خطبه کرد بر منبر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اندران
خطبه گفت که از پیغمبر شنیدم علیه الصلوات والسلام که گفت آدم
صلوات الله علیه گرامی‌تر بنده است و خدای عز و جل خطاب کند
روز قیامت مر آدم را صلوات الله علیه سه چیز که میان بندگان جدا

خویشتن بعد اول گوید یا آدم اگر نه آنستی که من دروغ زنان را لعنت
کردم و دروغ زن را دشمن دارم و نیز وعده و وعید کرده ام و بر آن
وعید من راست گفتم لاملأن جهنم من الجنة والناس
اجمعین ورنه امروز بر همه فرزندان تو رحمت کردمی دوم گوید یا
آدم امروز از فرزندان تو هیچکس را بآتش اندر نیارم و عذاب شان
نکنم مگر آن را که دانم و اندر علم من است که اگر من او را بدنیا باز
گردانم وی بر سر کار خویش باز گردد و توبه نکند سیوم گوید یا آدم
ترا حاکم کردم میان من و میان فرزندان تو برخیز نزدیک ترازو
تو بنگر هر کرا اگر چند ذره بیشتر آید وی را به بهشت فرست تا بدانی
که من هیچکس را بدوزخ اندر نیارم مگر ستمکار را عایشه گوید
رضی الله عنها که پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام دیوانها سه ان
سه است اول دیوان آنست که خدای عزوجل بیامرزد دوم دیوان
آنست که هیچ فرو نگذارد اما دیوان امرزدنی آنست که بنده
بر تن خویش ستم کرده باشد بچیزی که میان وی باشد و میان
خدای عزوجل و خدای عزوجل او را بیامرزد و اما آنکه نیامرزد آن کفر باشد
چنانکه می گوید خدای عزوجل ومن یشرك بالله فقد حرم
الله علیه الجنة اما آنکه هیچ وجه فرو نگذارد آنست که
بنده بر دیگری ستم کرده باشد نگذارد تا داد وی بستاند
ابوهریره رضی الله عنه گوید که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم
اندر قیامت هیچکس باطل نشود و همه حقها بخداوندان حقها کرده شود
هر آینه تا بدان جای که گوسپند بی شاخ از گوسپند شاخ
آور داد خود بستاند پس چنان باید که جهد کنید تا خشنود کنید

خصمان

وی

خصمان اینجا زیراکه آن گناه که میان بنده و آن خداوند است قادر
است که بیامرزد زیراکه وی غفور و رحیم است چنین توبه کند و استغفار
خواهد و آن گناه که میان بندگان باشد لامحاله مرو را خویشتن را
داو سوا آمرزش خواهند و توبه کردن نخواهند تا خصم را خوشنود نکنند
در دنیا بقیامت نیکیهای وی بستانند و بخصمان وی دهند چنانکه اندر خبر
آمده است قال الفقیه حدثنی ابی قال حدثنا ابو الحسن القراء قال
حدثنا عن ابی هریره رضی الله عنه عن رسول الله علیه الصلوات والسلام
که گفت دانید از امت من مفلس کیست یاران گفتند یا رسول الله
مفلس میان مردمان آن باشد که او را نه درم باشد نه دینار و نه
ضیاع و نه عقار پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام مفلس از امت
من آنست که روز قیامت با روزه و نماز بسیار باشد و لیکن او را
خصمان بسیار باشند یکی را دشنام داده باشد و یکی را مال
خورده باشد و یکی زخم زده باشد و یکی را کشته باشد این همه خصمان وی باشند
این همه را از نیکیهای وی خشنود کنند اگر نیکیش نماند گناه خصمان
بر گیرند و بر وی نهند آنگاه او را بدوزخ اندر آرند و ما از خداوند
خویش توفیق توبه خواهیم و توان برآن که نگاه داشت توبه تخت
تر از توبه کردن است محمد بن سیرین گوید رحمة الله علیه
بر تو باد که از نیکی هرگز باز نگردی زیراکه هر که توبه کند و باز گرد
بمعصیت ها گناه ورا فلاح نباشد و چنان باید که تا مرگ را
پیش چشم داری تا بر توبه پایدار بود و بر گذشته تفکر کند
و پشیمانی خورد و بسیار آمرزش خواهد و خدای عزوجل مرکو ید
که وی را توبه داد و توفیق داد بر توبه کردن و تفکر کند که وی را

ثوابها بسیار هست روز قیامت و هر که تفکر کند اندر عذاب
آن گفت و را شعر از بدیت   یزید بن وهب گوید که ابو ذر الغفاری
رضی الله عنه گفت که گفتم مر رسول الله را یا رسول الله خبر کن مرا
که اندر صحف موسی بن عمران چه بود رسول الله گفت صلی الله علیه وآله وسلم
یا ابا ذر اندر صحف موسی بن عمران این بود شگفت که از همه شگفتها
شگفت تر آنکه وی را یقین است به دوزخ و زیسته است از آتش چگونه
چگونه او را خندیدن آید و این شگفت که از همه شگفتها شگفت
تر آن کسی که بگرویده است و یقین است او را به تقدیر الله سبحانه و تعالی
چگونه از بهر روزی اندوه خورد و رنجه باشد و این شگفت که از همه
شگفتها شگفت تر از آنکسی که دنیا را همی بیند با گردش احوال
آن وی را چگونه دل با دنیا بیارامد و این شگفت که از همه شگفتها شگفت
تر از آنکسی که او را بهشت یقین است چرا کارها نیکی نکند و نگوید
پیوسته لا اله الا الله محمد الرسول الله
از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می آید که روزی اندر نواحی کوفه
همی گذشت گروهی فاسقان را دید گرد آمده و خمر همی خوردندی
و اندر میان ایشان مطربی سماع میکرد و نام آن مطرب زاذان بود
سرود میگفت به آواز خوش و چون ابن مسعود گفت چگونه خوش
آواز است او را ازین مطرب اگر کتاب خداوند تعالی این بگفت
درد اندر سر کشید و از آنجا بگذشت و زاذان مطرب گفتار آن ابن
مسعود شنید و پرسید که این مرد کیست گفتند عبد الله مسعود از یاران
پیغمبر علیه الصلوات و السلام پرسید زاذان مردمان تا چه گفت
از حدیث من چه گفت گفتند چنین گفت که چون خوش است این آواز   خواندی

اگر

اگر کتاب خدای عز و جل خواندی از آن حدیث هیبتی در دل
مطرب افتاد برخاست آن آلت مطربی را بشکست و شتابان
با عبد الله بن مسعود را دریافت پس دستار بگردن خود اندر
افکند و پیش عبد الله مسعود آمد او را اندر کنار گرفت و هر دو بگریستن
ایستادند پس عبد الله مسعود گفت چگونه دوست دارم آنکس را که
خدای عز و جل وی را به دوستی گرفته باشد و آنکس از گناهان
توبه کرده باشد و آنگاه آن مطرب با عبد الله مسعود همی بود و قرآن بیاموخت
چنانکه اندر علم امامی گشت تا با زادی روایت می کنند در بسیاری
اخبار که روایت کند زاذان از عبد الله مسعود و سلمان رضی الله عنهم
و چنین روایتها از وی بسیار است   گوید رضی الله عنه که بودم
حکایت که اندر بنی اسرائیل زنی بود بدکاره با جمال و با کمالی
و مردمان آن زمانه بیشتر فتنه وی شده بودند و آن زن همیشه
در سرای خود بگشاده داشتی و سرای خود به انواع نقشها آراسته
داشتی و اندر پیشگاه تختی نهاده و آن زن لباسهای گرانمایه
پوشیده بر آن تخت نشسته و هر که بر در آن سرای بگذشتی
و نظر بر وی افتادی بر وی فتنه شدی و هر که خلوت خواستی با وی
ده دینار زر بایستی تا این با وی خلوت یافتی یک روز عابدی
از عابدان بنی اسرائیل بر در آن خانه بگذشت چشم عابد
درون خانه افتاد و آن زن را دید بر آن تخت نشسته با کمال و
جمال عابد بیک دیدار آن زن را فتنه شد دل وی از کار گشت هر چند
جهد کرد با تن خود مگر بیارامد نیارامید و طاقتش آخر برسید
آرام با وی

خویشتن را بزاری بخواند تا مگر دلش فرو ایستد بهیچگونه نه ایستاد
و بر تن خویش قادر نماند از آن مردمان از حال آن زن پرسید
مردمان او را باز نمودند از حال آن عظمت زن پرسید مردمان
او را باز نمودند از حال آن زن عابد قماشها که داشت همه
بفروخت ده دینار بدست کرد و بیامد بر در آن زن و بار خواست
تا پیش آن زن شود آن زرش آنچه زن بنهد بفرمود آن زن
تا زر بوکیل وی دهند آنگاه عابد را وعده داد که فلان وقت
بیائی عابد بوقت وعده بیامد بر در آن زن زن را دید آراسته
و پیراسته و بر تخت نشسته عابد از در در آمد بر آن تخت بنشست
هم بپهلوی آن چون خواست که دست بر زن دراز کند خدای عزوجل
بروی رحمت کرد و برکت آن طاعتها که بروزگار گذشته او را اندر یافت
بدل عابد اندر افتاد و گوشه روشن شد و گفت که خدای عزوجل می بیند
این حال را و من اندر حرام نشسته ام دریغ که همه کردارهای من حبط
گشت هیبتی در دل عابد افتاد آن زن در روی نگاه کرد و گونه روی
گشته دید گفت ترا چه رسید عابد گفت من از خدای عزوجل همی ترسم
دستوری ده مرا تا بیرون شوم زن گفت بسیار مردمان در این آرزو
اند تا مرا بیابند و تو یافته چرا کام خویش نرانی عابد گفت ای
زن من از خدای خویش می ترسم و آن مال که بتو دادم ترا حلال
کردم و بطوع خویش ترا بخشیدم مرا دستوری ده تا بیرون
شوم زن گفت گویا که هرگز نگفته ام زن گفت کجا باشی و چه
نامی تو عابد گفت من از فلان دهم و فلان نام دستوری داد

عابد

عابد بیرون شد چون از نزدیک زن برفت گریستن گرفت و واه
ویلا گفتن گرفت و بر تن خویش نوحه کرد آن زن همه بشنید
و بدید هیبتی اندر دل آن زن نیز آمد از برکت عابد با خویشتن گفت
که این عابد با اول گناهیست که بکرد چندین بترسید و من چندین
گاه است که این گناه میکنم نترسیده ام و از آن خدای که او می
ترسد همان خدای منست باید که از وی مرا ترس بیشتر باشد
هم در آن ساعت آن زن توبه کرد و درها بر مردمان ببست
و خلقان اندر پوشید و در عبادت ایستاد و چندانکه خدای
تعالی خواست پس آنگاه با خود اندیشه کرد که من آن
مرد را بیابم باشد که مرا بزنی قبول کند تا از وی علم می
آموزم و بکار دین مرا قوت باشد و یکدیگر را معین باشیم
بعبادت پس آنگاه تدبیر رفتن کرد تا بطلب عابد شود مال بسیار
با خود برگرفت و از کنیزکان چند آنکه او را بکار بایست با خود
بکرد بطلب او بیرون آمد تا بدیه عابد رسید و از مردمان
دیه پرسید که عابد کجاست مردمان به نزدیک عابد آمدند و گفتند
که ترا زنی میطلبد عابد بیرون آمد چون زن عابد را بدید
روی خود را برهنه کرد تا عابد او را بشناسد چون عابد نگاه کرد
زن را بشناخت و یاد آمد او را آنچه میان ایشان رفته بود
بانگی بکرد هم در آن ساعت جان از وی جدا شد و آن زن هم
بر جای متحیر فرو ماند با آن مال بسیار و گفت مردمان دیه را که
من از بهر او اینجا آمده بودم اکنون وی فرمان یافت من زنی

غریب بماندم بازپرسید که از قرابتان عابد هیچ کس بود یا زن حاجت باشد هست مردمان گفتند او را یکی برادر هست پارسا ولیکن از دنیا هیچ چیز ندارد زن گفت مرا روست اگر او را مال نیست مرا چندان مال است که ما هر دو را بس کند انگاه عابد را از آن حال خبر کردند بیامد و مر آن زن را بزنی کرد و ایشان روزگار از آن زن هفت پسر آمد پیغمبران گشتند اندر بنی اسرائیل والله اعلم

قال حدثنا الفقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد الشاباذی عن ابن عباس قال ما من مومن له ابوان فیصبح وهو یحسن الیهما الا فتح الله له ما بین من الجنة ولا یسخط علی واحد منهما فیرضی الله عنه حتی یرضی قیل وان ظالما قال وان کان ظالما گفت هر آن مومن که بامداد برخیزد و او را مادر و پدر باشند و آن فرزند بجای ایشان نیکو کرده باشد خدای تعالی دو در بهشت بگشاید بروی و اگر از ایشان یکی ناخشنود باشد خدای تعالی از وی ناخشنود باشد تا ایشان از او خشنود نکرده اند گفتند اگر چه مادر و پدر ستمکار باشند و نیز اینست از رسول الله علیه الصلوات والسلام روایت کرده اند گفت هر که بامداد برخیزد و بجای مادر و پدر بد کننده باشد خدای عز و جل دو در دوزخ بروی بگشاید

قال حدثنا عبد الله بن موسی عن سفیان عن عطا گفت موسی صلوات الله علیه گفت یا رب وصیت کن مرا گفت وصیت کنم ترا بجستن رضای من موسی همچنین سه بار میگفت بار چهارم

همچنین چون رسید پس چهارم بار گفت مرا وصیت کن گفت وصیت کنم ترا بجستن رضای مادر پنجم بار بگفت یا رب وصیت کن مرا گفت وصیت کنم بجستن رضای پدر ابن عمر رضی الله عنهما گوید که مردی بسوی پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله حرب بغزا خواهم رفت پیغمبر گفت مادر و پدرت زنده اند گفت زنده اند رسول گفت علیه الصلوات والسلام جهاد در ایشان کن یعنی کار خشنودی ایشان نگاه دار گویند رضی الله عنه در خبر دلیل کند که بجای مادر و پدر نیکی کردن فاضلتر از جهاد کردن اندر سبیل خدای عز و جل پیغمبر علیه الصلوات والسلام نفرمود بجای مادر و پدر نیکویی کردن و بخدمت ایشان دست از غزا باز داشتن و به نیکو داشت ایشان مشغول شدن و ما فقیهان نیز همچنین گوییم که بی دستوری مادر و پدر بغزا نشاید رفت مگر آنکه نفیر عام افتد اما چون نفیر عام نباشد اطاعت مادر و پدر فاضلتر از غزا و جهاد کردن است بهز بن حکیم گوید از پدرش و از جدش گفت پرسیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجای که نیکویی کردن مرا بهتر گفت بجای مادر گفتم پس بجای که گفت بجای مادر گفتم پس بجای که گفت بجای مادر تا سه بار پس چهارم بار گفت بجای پدر گفتم پس بجای که گفت بجای هر که بتو نزدیکتر است حدثنا ابو القاسم قال حدثنا فارس بن مردویه عن جده گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت خداوند عز و جل اف کردن تو بر مادر و پدر تو حرام کرد و اگر کمتر از اف چیزی بودی آنرا هم حرام کردی و هر که را مادر و پدر از وی ناخشنود است

کو هرچه خواهی کن که اندر بهشت نشوی و هر که مادر و پدر ازوی خشنود است
کو هرچه خواهی کن که اندر دوزخ نشوی هرگز   فقیه کوید رحمه الله
عنه اگر خداوند عز وجل حرمت داشتن مادر و پدر و نگاه داشتن
حق ایشان اندر کتاب خویش یاد نکردی و بیان وصیت نفرمودی بطریق
عقل واجب آمدی ایشانرا نیکو داشتن و حرمت شناختن پس چگونه
باشد که خداوند عز وجل بکتابهای خویش یاد کرده است در توریت
و انجیل و زبور و فرقان و اندر همه کتابها یاد کرده و همه پیغامبران را
وصیت کرده بحرمت داشتن مادر و پدر و شناختن حق ایشان و خشنودی
خویش اندر خشنودی ایشان است و خشم خویش اندر خشم ایشان است
و چنین گویند که سه آیه است که خداوند عز وجل بفرستاده است
سه آیه است و با این سه امر سه چیز قرین کرده است که اگر یکی ۳ امر
از دیگر جدا شود خدای عز وجل نپذیرد آیه اول قوله تعالی اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول هر که خدایرا عز وجل طاعت دارد و رسول را
طاعت ندارد خدای عز وجل آن طاعت ازوی نپذیرد دوم گفت
قوله تعالی واقیموا الصلواة و اتوا الزکواة و هر که نماز کند
و زکوات ندهد آن نماز ازوی نپذیرد سیوم گفت قوله تعالی
ان اشکر لی و لوالدیک دلیل درست است که
پیغمبر علیه الصلوات و السلام لعنت کرد مادر و پدر بر فرزند
چون که بی فرمانی کند هلاک کند و بریده کرداند اصل فرزند
و هر که مادر و پدر را خشنود دارد خدایرا عز وجل خشنود داشته باشد
و هر که مادر و پدر را خشنود ندارد خدایرا عز وجل بخشم آورده باشد
و هر که مادر و پدر را بیازارد یا یکی از ایشان را که حق ایشان نگزارد

ازخدا

از خدای عز وجل دور ماند و بدوزخ اندر شود خدایش هلاک کند پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم را پرسیدند که از کارها کدام فاضلتر است
گفت نماز کردن بوقت آن پس نیکویی کردن بجای مادر و پدر پس از آن
جهاد اندر سبیل خدای عز وجل   فقیه سمرقندی گوید اندر بعضی کتب
چنین خوانده ام که نباید مر فرزند را چون مادر و پدر وی حاضر باشند
پیش ایشان سخن گوید مگر بفرمان ایشان و نباید که اندر راه
پیش ایشان رود و نه براست ایشان و نه بر چپ ایشان مگر که چون
بخوانندش اجابت کند و بحرمت پس پشت ایشان رود همچو بنده
که از پس خداوند خویش رود   چنین آورده اند که مردی سوی
پیغامبر آمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله مادر من ضعیف
گشته است و من طعام بدست خویش در دهن وی می کنم و برگردن
گرفته می برمش چگونه حقش گذارده باشم پیغمبر گفت علیه الصلوات
و السلام نه از صد یکی گذارده باشی و لیکن نیکویی کرده باشی
بجای وی خدای عز وجل بر اندک کردار تو ثواب بسیار دهد   هشام
بن عروه گوید از پدرش که گفت نبشته است اندر حکمت که ملعون است
آنکه مادر و پدر خویش را لعنت کند و ملعون است آنکه مردمانرا بی راه
کند و نابینا را از راه ببرد و ملعون است آنکه بی نام خدای عز وجل
بسمل کند و ملعون آنکه حدی که میان زمین وی و زمین مردمان
دیگر باشد بگرداند گفت بر مادر و پدر لعنت کننده آن باشد که
فرزند کاری نه بطریق کند و مردمان بدو بیازارند تا بر مادر و پدر
وی لعنت کنند و نیز خبر آنکه پیغامبر گفت علیه الصلوات و السلام
بزرگترین گناه آنست که مرد را که مادر و پدر خود را دشنام دهد

که آن دختر خود را بزنا افکنده باشد یعنی چون میخواره مست شود نشناسد
تحقیق وی بطلاق رفته و زن بروی حرام گشته و آن مرد از مستی خبر ندارد
و می خورنده همچو بت پرستنده است زیرا که الله تعالی اندر کلام خود
می را رجس خوانده و بت را همچنان رجس خواند چنانکه انما الخمر
والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل
الشیطان و نیز فرموده فاجتنبوا الرجس من الاوثان
طلحه بن مصرف گوید که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت
هر که می خورد اندر آن زخمها باشد که با خدای عزوجل شرک گرفته باشد
و هر که بشب میخورد همچنان باشد که با خدای عزوجل شرک گرفته است
تا بامداد و هم
گوید رضی الله عنه میخواره چون بمیرد
وی را در گور کنید و مرا بحبس باز دارید آنگاه گور میخواره باز کنید
اگر رویش از قبله بگردانیده باشد مرا بکشید
انس بن مالک رضی الله عنه گوید که پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام
که خدای عزوجل مرا بفرستاد از بهر راه نمودن را و رحمت را بر همه
عالم و بفرستاد مرا تا معازفها و مزامیرها را از نای و طنبور نیست
گردانم و بفرمود مرا آنچه بجاهلیت بودند از بت پرستان و خمر خواران
همه را باز دارم و قسم یاد کرد با خدای عزوجل بعزت و جلال خود
گفت هیچ بنده
و بدان خدای که مرا بحق فرستاد
که بیافتم اندر توریت می را حرام گفته است و پنج جای دیگر
گفته ویل لشارب الخمر وای مر می خواره و هیچ حجت نیست

اجزاء

بر خدای عزوجل که میخواره را پیش از زخمها خوراند که حجه نیست
ایشان را گفت که خدای عزوجل بروز قیامت گوید کجا اند آنانکه خود را باز
داشتند اندر دنیا و سماع نشنیدند لهو و ملاهی بجای گذاشتند
اندر آریدشان به بهشت و بر تودهای مشک بنشانید پس آنگاه ندا
آید با فرشتگان بشنوانیدشان از حمد و ثنا و خبر کنید
شان که از بیم و امن شده و از اندهان رستند
گوید شقیق بن سلمه گوید وقتی مهمان که شدم بدان همان وقت
چون بخانه اندر شدم او از خنیاگران شنیده از آنجا باز گشت گفت
از ابن مسعود رضی الله عنه شنیدم که وی گفت او از سرود شنیدن
خنیاگران اندر دل نفاق رویانند همچنانکه آب گیاه رویاند
در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه یزید بن مهلب
حاکم موضعی بود از بلاد شام از جانب امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
و دران بلاد امیر بود و مرتکب خمر خوردن شده بود یزید بن
مهلب چون از افعال ذمیمه ایشان خبردار گشت ایشان را
باز داشت و استغفار بخواست که چرا می خورید که ام الخبائث است
و کلید همه شرها است خورنده او مستوجب عذاب و عقاب است
آنگاه ایشان گفته اند می حلال است و حجت آورده اند و گفتند
خدای عزوجل گفت لیس علی الذین امنوا وعملوا
الصالحات جناح فیما طعموا یزید نامه نوشت نزدیک
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که از مردمان چنین می گویند امیر المؤمنین

اکنون تو بسوی علقمه شو و بنگر تا می تواند گفتن گفتار کلمه لا اله
الا الله تا بدانیم که ما در علقمه از شرم حضور تو چیزی می گوید و
بیل از وی خوشنودی نیست بلال گوید رضی الله عنه برفتم چون
نزدیک علقمه رسید آواز از وی شنیدم که میگفت اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله در رفتم با یاران گفتم که از نا خوشنودی
مادرش بود که زبانش کار نمیکرد و از شهادت باز مانده بود
اکنون مادرش خشنود گشت زبانش بگشاد تا شهادت می آورد
پس باز گشتیم و رسول را علیه الصلوات والسلام از گشادن زبان
و شهادت آوردن او مژده دادیم و علقمه همان روز بمرد و
پیغمبر علیه الصلوات والسلام بیامد و بفرمود تا غسل بدادند و در
کفن کردند پیغمبر علیه الصلوات والسلام بروی نماز کرد و بگورستان
چون در گور کردند پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر پای خاست و گفت
یا معشر المهاجرین والانصار هر که زن خود را بر مادر رجحان کنند
لعنت خدای عز و جل بر وی باد و خدای عز و جل از وی نه فریضه پذیرد
و نه طاعت و ابن عباس رضی الله عنهما گوید در آن آیه که خدای تعالی
گفته است قوله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه
وبالوالدین احسانا یعنی خدای عز و جل بفرمود تا جز از وی
کسی را بخدای نگیرید و اندر معصیت کس را فرمان نبرید مگر آنچه خدای عز و جل
فرموده است آن کنید و بالوالدین احسانا و امانیز فرموده است
که یبلغن عندک الکبر که نیکو دارید مادر و پدر را و مهربانی کنید

بر ایشان بدانکه به پیری رسند و زاد بر ایشان بر آید قوله تعالی
احدهما او کلاهما یکی را از ایشان دریابید یا هر دو را قوله تعالی
فلا تقل لهما اف درشتی و اف مکنید بر ایشان و ایشان را لازم
گوئید و نیز گفته اند چون پیر شوند و زاد بر ایشان بر آید و حاجتمند شوند
ببول و غایط بر گرفتن ایشان تنگ دل مشوید که ایشان بول و غایط
شما بسیار بر گرفته اند بی آزارش و خندان و هرگز وی را آزارش نکردند و
نگرفتند و بروی شما اف نگفتند شما نیز امروز اف مگوئید همچنانکه ایشان
آن روز اف نگفته اند پس گفت قوله تعالی ولا تنهرهما
وقل لهما قولا کریما یعنی بر ایشان بخوبی و نرمی باشید
و گردن کش و متکبر و جبار مباشید و پیش ایشان ذلیل و نژند
و بیچاره باشید قوله تعالی وقل رب ارحمهما یعنی چون بمیرند
آمرزش خواهید از خدای عز و جل مر ایشان را یعنی واجب است بر فرزندان
حق ایشان بشناختن از پس مرگ همچنانکه اندر زندگانی حق ایشان
بر فرزندان واجب است و حق زندگانی آنست که شما ایشان را دعا کنید
و آمرزش خواهید از پس هر نمازی و نیز گفته اند در این آیه وقل رب
ارحمهما یعنی واجب است بر فرزند که آمرزش خواهد ایشان را در حال
زندگانی و هم از پس مرگ ایشان و بگوید رب ارحمهما کما
ربیانی صغیرا بار خدایا ببخشای بر ایشان چنانکه در حال کودکی
خوردی ما را بپروردند تا بزرگ شدیم یا رب تو مکافات ایشان

اُفّ

آمرزش کن   بعضی از تابعین رضی الله عنهم گفتند هر آن فرزندی
که اندر روزی پنج بار مادر و پدر خود را دعا گوید حق ایشان گذارده باشد
زیرا که خدای تعالی عز و جل میفرماید قوله تعالی ان اشکر لی و لوالدیک
و شکر گفتن مر خدای را عز و جل این پنج نماز که فریضه است و همچنین شکر
مادر و پدر هر روز پنج بار دعا گفتن است برابر شکر را برابر آنکه گفت
الله تعالی پس گفت ربکم اعلم بما فی نفوسکم یعنی خدا داناتر
بدانچه اندر دلهای شماست از شر و از خیر و هرچه بنید رسید شما و بکنید بجای
مادر و پدر خود بدان داناترم قوله تعالی ان تکونوا صالحین اگر نیک
کردار باشید بجای مادر و پدر همچنان ثواب یابید قوله تعالی انه کان
للاوابین غفورا یعنی اگر دست باز داشته باشید از حق مادر و پدر پس
توبه کنید و باز گردید با خدای عز و جل شما را بیامرزد زیرا که وی غفور است
بیامرزد توبه کنندگان را و نیز گفته اند که پدر را بر فرزند ده حق است اول چون
بطعام حاجت باشد طعامش دهد دوم چون برهنه باشد بپوشاند
چون توانائی باشد و همچنین روایت کرده اند از پیغمبر علیه الصلوات والسلام
که او را پرسیدند از قول خدای عز و جل وصاحبهما فی الدنیا معروفا
صحبت کردن به نیکوئی آن است که چون بطعام و آب ایشان را حاجت بود
بدهد و چون برهنه باشند بپوشاند سیوم چون بخدمت او را
حاجت آید خدمت کند چهارم چون بخوانند ویرا اجابت کند و حاضر آید
پنجم چون ویرا کاری فرمایند اطاعت کند مگر بمعصیت ششم
با وی سخن بنرمی گوید و بدرشتی نگوید هفتم ایشان را بنام نخواند
هشتم از پس ایشان رود و پیش و راست ایشان را نرود و نهم هرچه
خود را آید ایشان را همان خواهد و هرچه بر خود نپسندد بر ایشان
خواهم
نیز

نیز نپسندد دهم چنانکه خود را دعا کند و آمرزش خواهد ایشان را
همچنان بدعا و آمرزش یاد دارد چنانکه خدای عز و جل از نوح پیغمبر حکایت کرد
قوله تعالی رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مومنا
و للمومنین و المومنات و همچنین از ابراهیم پیغامبر صلوات الله
علیه حکایت کرد که گفت قوله تعالی ربنا اغفر لی و لوالدی
و للمومنین یوم یقوم الحساب یعنی یوم القیمة و بعضی از صحابه
گفته اند هر که مادر و پدر خود را دعا نکند خدای عز و جل روزی بروی تنگ کند
فقیه گوید رضی الله عنه اگر کسی گوید که مادر و پدر من از من ناخشنود بودند
و مرده اند چیزی باشد که ایشان را بدان چیز خشنود کنم گویند اول آنکه فرزند
بتن خود پارسا باشد زیرا که بر مادر و پدر هیچ چیز از فرزند پارسا
دوستتر نباشد دوم آنکه با قرابت ایشان برحم پیوندد و با دوستان
مادر و پدر دوستی کند سیوم پیوسته آمرزش خواهد مر ایشان را و از
بهر ایشان صدقه دهد   علا ابن عبد الرحمن گوید از پدر خود شنیدم از
ابو هریره رضی الله عنه که پیغمبر گفت علیه الصلوات و السلام چون
فرزند آدم بمیرد همه کردارش بریده گردد مگر سه کردار اول صدقه
که پیوسته میرود یعنی همه رفعی با منفعت بود دوم فرزند نیکی
که پیوسته مادر و پدر را بدعا یاد دارد سیوم علمی که از پس مرگ او
بدان منفعت باشد   پیغامبر گفت علیه الصلوات و السلام بر آن
کسان که پدرتان دوستی داشتندی از آنکه نبرید که آن فرد

میرانید و نور شما باشند که راستی در نشستن شما همچو راستی در نشستن پدر
تان باشند مردی از بنی مسلم سوی پیغمبر علیه الصلوات والسلام آمد
و گفت یا رسول الله مادر و پدر من مرده اند بجای ایشان هیچ نیکویی توانم
کردن گفت توانی مر ایشانرا از خدای عز و جل آمرزش خواه و عهدهای
ایشان وفا کن و دوستان ایشانرا گرامی دار و با خویشان وند
برحم پیوند تا توانی والله اعلم
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا
ابراهیم بن یوسف قال حدثنا معاویه عن الحسن بن عمار
بن طلحه عن ابی هریره رضی الله عنه که پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام
فرزندرا بر پدر سه حق است اول چون از مادر جدا شود نام نیکو نهند
دیگر چون عاقل شود قرآن بیاموزند و چون بالغ شود زن دهندش
گفته اند که مردی پسر خودرا پیش امیر المؤمنین عمر آورد
رضی الله عنه گفت یا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روی سوی آن فرزند
کرد و گفت نترسی از خدا از بی فرمانی کردن پدر که حق پدر بر فرزند
چنین است و چنین بسیار است آن فرزند گفت یا امیر المؤمنین
حق فرزند بر پدر هیچ چیز هست امیر المؤمنین عمر گفت هست
اول آنکه زن فرومایه بزنی نگزیند از بهر خود و بگزیند از اهل بیت
بزرگ و با اصل و نسب تا فرزندرا بدان سرزنش نباشد دوم نام
فرزند نیکو نهند سیوم قرآن بیاموزد پسر یا امیر المؤمنین که مادرم
نگزیده است از اهل بزرگان و مادرم سندی کنیزکی است و او را بچهار صد
درم خریده است و نام من جعل کرده است یعنی سرگین دان و آنچه

از قرآن

از قرآن مرا نیاموخته است امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روی سوی
پدرش کرد و گفت تو میگویی که پسرم بی فرمان است و مرا می
آزارد نخست تو اورا آزرده ای خیز از پیش من بیرون شو
فقیه گوید رحمه الله از پدر خود شنیدم که مرا حکایت کرد از ابو حفص
کبیر که وی از عالمان سمرقند بود او گفت که وقتی مردی پیش فقیه آمد
و گفت ای فقیه پسری دارم مرا بزد و درد مند کرد فقیه گفت
سبحان الله پسر مر پدررا چگونه زند گفت بزد مرا و سخت درد مند
کرد فقیه گفت پسررا علم و ادب آموخته گفت نه گفت چه کار آموخته
پدرش گفت کشت و ورزی فقیه گفت دانستم که چرا ترا زد بامدادان
که پسرت برخاست و بر کشت خواستی رفت بر خری نشسته و گاوان
در پیش میراند و سگی از پس تعاقب وی میرفت و پسرت قرآن نمیدانست
که بخواندی و بجای قرآن سرود میگفت و در جوشش آن از خویشتن غافل
گشته بود در آن وقت تو پیش آمدی ترا نپنداشت که تو یکی از آن
گاوانی ترا نان نکرد شکر مر خدایرا که سرت نشکست ثابت البنانی
گوید پسری را دیدم که پدر خودرا میزد و مردمان آنجا گرد آمدند گفتند
چه شده است که پدر خودرا میزنی پدر گفت دست بازدارید از وی
پسرم که من هم بدین جای اورا که پدر خویش را بزدم خدای عز و جل
بدین حالی مرا مبتلا کرد بعضی از حکیمان گفته اند هر که در مادر
و پدر عاصی شود هرگز از فرزندان خود شادی نبیند و هر که در کارها
مشاورت نکند هرگز بحاجت خود نرسد و هر که با اهل خود مدارا نکند
لذت عیش نیابد امام شعبی گوید که پیغمبر گفت علیه الصلوات

والسلام خدای عزوجل پدران بدر رحمت کند که مر فرزند را بر نیکویی کردن
بجای وی یاری کنند یعنی و را کاری نفرماید که در آن کار ترسد و بکند
بی فرمانی کرده باشد چون بی فرمانی کند از جهت آن درون عاصی شود
بعضی از بزرگان مر فرزندان خویش را کار نفرمودندی و چون
بچیزی حاجت بودی دیگران را فرمودندی مردمان از ایشان پرسیدند
که چرا مر فرزندان خویش را کار نفرمایید گفتند بترسیم که فرزندان ما آن
کار نتوانند کرد در ما عاصی شوند و مستوجب دوزخ گردند و ما فرزندان
خود را به آتش دوزخ در نتوانیم دید
رحمة الله علیهما که تمامی مروت نیکویی کردن است بجای مادر و پدر
و پیوستن رحم با خویشان و گرامی داشتن با اهل بیت و فرزندان
و دین خویشتن نگاه داشتن و مال از وجه حلال بدست آوردن و از آن
نفقه کردن اندر سبیل خدای عزوجل و صدقه دادن و زبان خویش
نگاه داشتن و خانه خویش را لازم داشتن یعنی از پس کار خود بودن
و با اهل فضول کم نشستن و پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم چهار
چیز از نیک بختی مردست اول آنکه اهلش موافق باشند دوم
دوستانش پارسا باشند سوم فرزندان نیک باشند و فرمان
بردار چهارم روزیش در شهر خویش باشد یزید رقاشی
گوید که انس بن مالک گوید رضی الله عنه هفت چیز آنست که همیشه
مزدش روانست در حال زندگانی و مرگ اول آنکه کسی مسجد
بنا کند مادام که مردمان نماز در وی کنند مزدش روانست دوم هر که
جوی آب کند مادام که آب در جوی روان باشد مزدش
روان باشد سوم هر که چشمه آب بیرون آرد هر چند آنکس میبر
مزدش

مزدش روانست ششم هر که مصحف نویسد مادام که کسی در آن
مصحف میخواند مزدش روانست هفتم هر که فرزندی نیک ماند و از پس
او دعا کند و او را از خدای عزوجل آمرزش خواهد یعنی چون فرزند نیک
و مادر و پدر او را علم و قرآن آموخته باشند مادام که آن فرزند
زنده است و قرآن میخواند و ایشان را دعا میکند ایشان را مزدش
روانست یعنی آنکه از مزد فرزند هیچ کم نشود و اگر فرزند را علم و قرآن
آموخته نباشد و فسق آموخته باشد پس ایشان را همچنان بزه باشد
که فرزند را یعنی آنکه بزه فرزند هیچ کم نشود و روی عن ابی هریره
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال اذا مات ابن ادم
انقطع عمله الا فی ثلاث صدقة جاریة و ولد
صالح یدعو له و علم ینتفع به موته والله اعلم
بالصواب قال حدثنا ابو القاسم
عبد الرحمن بن محمد قال حدثنا فارس بن مردویه قال حدثنا
عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه که گفت وقتی اعرابی پیغمبر را
علیه الصلوات والسلام در راه پیش آمد و مهار اشتر رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم گرفت و گفت یا رسول الله خبر کن مرا بدان چیز که بهشت
نزدیک گرداند و از دوزخ دور کند پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام
یا اعرابی خدای عزوجل را پرست و بروی شرک میاور و دیگر نماز بپای
دار و زکوت را داده دار و رحم پیوسته دار قال حدثنا
الحاکم قال حدثنا ابی محمد عبد الله بن الاحوص عن عبد الله بن ابی اوفی

علیه الصلوة

قال كنا جلوسا عشية عرفة فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
لا يجلس لمن امسى قاطعة الرحم الا قام عنا خبر گفت ما
در شبانگاه عرفه نشسته بودیم پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام برندر
رحم را حلال نیست الا که برخیزد از میان ما هیچکس برنخاست الا که مردی
از انصاریان در کناره حلقه بود برخاست و از آنجا برفت و زمانی بود باز
آمد پیغمبر علیه السلام آن مرد را پرسید که ترا چه رسید هیچکس از آن
حلقه نرفت مگر تو گفت یا رسول الله چون از تو این خبر شنیدم مرا خاله‌ای
بود از وی آزرده شده بود و سخن از یکدیگر بریده بودیم بسوی وی رفتم مرا گفت
که او را مر ترا که هرگز نبود دیگر چه بیامدی و نه کارت که آمد گفتم از بهر آن
آمده ام که رسول خدای چنین گفت در باب رحم پیوستن اکنون آمده ام با تو
آشتی کنم خاله چون شاد گشت مرا دعا کرد و من نیز او را دعا کردم و با وی
آشتی کردم و بازگشتم پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام احسنت
نیک کردی و آمدی بنشین و بدان خدای عز و جل که مرا براستی بفرستاد
نفرستد رحمت خود بر قومی که میان ایشان قاطع رحم باشد
فقیه گوید رضی الله عنه که درین خبر دلیل است که از خویشاوندان
بریدن گناهی بزرگ است زیراکه خدای عز و جل رحمت خود باز دارد از وی
و از آنکس نیز که گرد وی نشسته باشد و چون چنین باشد واجبست
بر هر مسلمانی که از بریدن رحم توبه کند و آمرزش خواهد از گذشته
از پس آن رحم پیوسته دارد زیراکه پیغامبر علیه الصلوات والسلام اندر خبر
اول بیاگاه کرد که رحم پیوستن با بنده بهشت نزدیک کند و از دوزخ
دور کند و پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام هیچ کرداری نیک تواب

افو

افو تر و واجب نکند مگر رحم پیوستن را و هیچ گناهی خدای عز و جل
عقوبت تعجیل نکند در دنیا با آنکه باقی باشد نیز عذاب آخرت
مگر ستم کردن را و رحم بریدن را   قال حدثنا ابو القاسم عبد الرحمن
بن محمد قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا زید بن هارون
عن جده گفت مردی بسوی پیغمبر آمد علیه الصلوات والسلام گفت
یا رسول الله مرا خویشانند خویش همی پیوندم و ایشان از من
همی برند و من عفو میکنم ایشان را و ایشان بر من ستم می‌کنند
و من بجای ایشان نیکوئی میکنم و ایشان بجای من بدی میکنند
چه گوئی مکافات ایشان کنم پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام
که نه زیراکه چون ایشان بدی کنند تو نیز مکافات کنی بیدار جمله
خبرها دست باز داشته باشی آنگاه همه خدای تو بید تو با ایشان
فضل کن و خویش پیوند که خدای عز و جل نه خود یار و معین باشد
ما دام که تو بجای ایشان ازین فعل کنی   که سه خبر
از اخلاق بهشت است و این سه خصلت نیابی مگر در کریمان
اول نیکوئی کردن بجای آنکس که بجای تو بدی کند دوم عفو کردن بر آن
کس که با تو ستم کند سوم هدیه دادن با آنکس که از تو باز دارد
خویش را   قال حدثنا ابو القاسم قال حدثنا فارس بن
مردویه قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا اصرم بن حوشب
عن ابی سنان عن ضحاک بن مزاحم فی تفسیر هذه الآیه قوله تعالی

یمحو الله ما یشاء و یثبت گفت چون قوم رحم پیوسته
باشند و از عمر ورسته روز بیش نمانده باشد خدای تعالی سی سال
در عمرش بیفزاید و اگر قوم رحم برنده باشند و از عمرشان سی سال
مانده باشد خدای عز و جل عمر او را سه روز باز آرد
ثوبان رضی الله عنه گوید که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم
تقدیر خدای را عز و جل هیچ چیز بنگرداند مگر دعا و عمر را هیچ
چیز زیادت نکند مگر نیکی کردن با خویشان و مردم هیچ از روزی
خویش محروم نماند مگر به گناه کردن و از عمر رضی الله عنهما گوید
هر که از خدای عز و جل بترسد و رحم پیوسته دارد عمرش زیادت کند
و مالش بسیار شود و اهلش دوست دارند   عقبه گوید رضی الله عنه
اختلاف کرده اند در زیادت شدن عمر بعضی بر ظاهر خبر رفتند و گفتند
هر که رحم پیوسته دارد عمرش زیادت شود و بعضی گفتند نشود از
برای آنکه خدای عز و جل چنین می گوید در کلام خویش قوله تعالی فاذا
جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون
و لیکن معنی عمر زیادت آنست که از پس مرگ ثواب بنویسند هم
چنانکه پیش از مرگ همه خلق او را نیکو گویند و چون چنین باشند
همچنان باشد که عمرش زیادت کرده شده اند   سعید گوید از
قتاده گفت رضی الله عنه بما چنان رسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گفت از خدای عز و جل بترسید و رحم پیوسته دارید که [illegible]

شما را

شما را در دنیا و بهتر است در آخرت که در دنیا شما را برکت است و در
آخرت امید مغفرت   گفته اند هر که را خویشی باشد و بزیارت
آن خویش نرود و از مال خود بدو مواسات نکند خویش برنده باشد
پس اگر بخیلی کند و یا مالش نباشد گو زیارت ایشان کند
چنانکه پیغمبر گفت علیه الصلوات و السلام افشوا السلام
و اطعموا الطعام و صلوا الارحام و صلوا باللیل
و الناس نیام   میمون بن مهران گوید رحم پیوسته [illegible]
اگر چه بدی باشد و درسته چیز کافر با مومن یکسان است اول
اگر کسی عهدی کند واجب است که آن عهد بسزا وفا کند اگر باشد خویش
زیرا که عهد از بهر خدای عز و جل دوم هر کرا امانتی دهند واجب است
بروی که آن امانت بگذارد اگر کافر باشد او را دربایدار کافر باشد
یا مومن   کعب الاحبار گوید بدان خدای که دریا از بهر بنی اسرائیل
بشکافت که اندر توریت بنوشته است بترس از خدای و نیکویی
کن با مادر و رحم پیوند با خویشان تا در عمر تو زیادت کنم و آنچه
خواهی بر تو آسان کنم و آنچه نخواهی از تو باز دارم و خدای عز و جل
فرموده است برحم پیوستن و به چند جای در کلام مجید خود یاد کرده است
که و اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام یعنی بترسید
از خدای عز و جل که حاجت بدو میخواهید و الارحام یعنی بپرهیزید
بپرهیزید از رحم بریدن و دل برحم پیوستن دارید و از دیگر میبرید

و نیز گفته است وآت ذی القربی حقه یعنی حق ایشان
از ایشان باز مدارید از رحم پیوستن و بجای ایشان نیکویی کن
و نیز گفت درین آیت قوله تعالی ان الله یأمر بالعدل والا
حسان و عدل درین آیه توحید میخواهد و شهادت لا اله
الا الله و فرمود نیکویی کردن با مردمان و عفو کردن مر ایشان را
قوله تعالی وآت ذی القربی یعنی رحم پیوستن با خویشان
سه چیز بود پس آنگاه از سه چیز نهی کرد چنانکه گفت قوله تعالی
وینهی عن الفحشاء والمنکر فحشاء معصیت باشد و منکر
آن باشد که او را اندر سنت و شریعت نشناسد قوله تعالی والبغی
یعنی ستم کردن باشد یعظکم لعلکم تذکرون این است
آن سه چیز که شما را بفرمود و از آن سه چیز که نهی کرد عثمان بن
مظعون گوید رضی الله عنه که من پیغامبر را علیه الصلوات والسلام
دوست بودم و من مسلمان نشدم مگر از روی او زیرا که همیشه پیغامبر
علیه الصلوات والسلام مرا با سلام میخواندی مسلمان شدم و دل
با سلام قرار نمیگرفت تا یک روز نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نشسته بودم و پیغامبر با من حدیث میکرد و در میان حدیث
روی از من بگردانید و مرا چنان نمود که بهلو روی کسی دیگر است که
یا رسول الله علیه الصلوات والسلام حدیث میکند تا یک ساعت آنگاه
روی بسوی من کرد و مرا گفت جبرئیل علیه السلام آمده بود و این آیه

آورده است

آورده است گفتم کدام آیه یا رسول الله گفت قوله تعالی ان الله
یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی
وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی لعلکم تذکرون
چون بشنودم با آمدن این آیه ایمان در دل من قرار گرفت و از پیش
رسول برخاستم بسوی عم وی ابو طالب آمدم گفتم یا ابو طالب من
به تو برادرزاده تو بودم مرا گفت که این آیه جبرئیل آورد از خدای عز و جل
ابو طالب گفت شما محمد را صلی الله علیه وآله وسلم متابع شوید تا راه بیابید
و راه راست یابید و سوگند یاد کرد و گفت والله که برادرزاده من نفرمود
شما را بمکارم اخلاق اگر راست دعوی میکند و یا دروغ باری شما را
بخیر میخواند پس این حدیث ابو طالب پیغامبر را علیه الصلوات
والسلام برسید در اسلام آوردن وی طمع کرد بیامد او را
با سلام خواندی وی ابا کرد و مسلمان نشد خدای عز و جل این آیه
فرستاد قوله تعالی انک لا تهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء و خدای عز و جل یاد کرد درین آیه
برحم پیوستن و در آیه دیگر گفت قوله تعالی ان تفسدوا
فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین
لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی آنان که
رحم ببرید خدای عز و جل لعنت کرد ایشان را و ایشان را کور کرد
و خبر آمده گویند چون خدای عز و جل رحم بیافرید او را گفت یا رحم

رحیم وتو رحم رحمت ازان کس ببرم که از تو ببرد وبا انکس که
پیوندم که با تو پیوندد   حسن بصری رضی الله عنه گوید چون مردمان
علم بر ظاهر کنند وعملها ضایع کنند ودوستی شان بر زبان باشد
ودشمنی بدل وبریدن گیرند از خویشان خدای عز وجل بر ایشان
لعنت کند وایشان را کور کرداند   فقیه گوید رضی الله عنه
گفت از محمد بن حمم ابو الحسن قرا از بو بکر الطوسی از حامد بن
یحیی البلخی از یحیی بن سلیمان گفت که بمکه نزدیک یا مردی بود
از اهل خراسان ومردی پارسا بود ومردمان بروی امانتها نهادندی
روزی مردی بیامد بروی وده هزار دینار بامانت بنهاد وبرفت بسوی
حاجت خویش مدتی بگذشت وان مرد باز بسوی مکه آمد خراسانی را
مرده یافت آن مرد از اهل وفرزندانش پرسید از مال خویش
گفتند ما چیز نداریم وما را از امانت تو خبر نیست این مرد بسوی فقهای
مکه آمد وان روز همه فقها انجا حاضر بودند پیش ایشان بیامد
وگفت که من بدست فلان خراسانی ده هزار دینار بامانت نهاده بودم
اکنون وی نقل کرده است ومن حاضر نبودم چون بیامدم فرزندان واهل او
پرسیدم گفتند ما را از آن مال هیچ علم نیست حال برین جمله یافتم
وبنزدیک شما آمده ام تا صلاح فرمائید فقها گفتند که ما امید داریم
خراسانی از اهل بهشت است زیرا که پارسا بود اکنون چنان باید
کرد که چون نیم شب بگذرد بسوی چاه زمزم شو وسر خود را بچاه فرو کن

وبانگ کن

وبانگ کن یا فلان بن فلان من آن خداوند دینارم چه کردی آن مال من
شب انجا بانگ میکن آن مرد برخاست وبرفت بر چاه زمزم
سه شب بانگ بکرد هیچ جواب نیافت این مرد باز آمد وفقها را
خبر کرد گفتند انا لله ترسیم که آن مرد از اهل دوزخ است اکنون برو بسوی
یمن که اندر یمن وادی است انرا برهوت خوانند واندر آن وادی چاهی است
چون شب بگذرد سر در ان چاه فرو کن وبگوی یا فلان بن فلان من
خداوند آن امانتم امانت من چه کردی این مرد انجا رفت وهمچنان
بانگ بکرد بانگ اول آواز برآمد که مال تو برجاست آن مرد پرسید
که ای فلان ترا چه سبب انجا فرود آوردند گفت ای جوانمرد خراسانی
اهل بیت بسیار بودند ومن از ایشان ببریده بودم ودر انجا بمکه
پیوسته بودم تقدیر الله تعالی در آمد ومن انجا بنهادم با ایشان ناپیوسته
وایشان از من ناخشنود خدای عز وجل مرا بدان بگرفت وبدین منزل
فرود آورد اما مال تو همچنان برجای خود است فلان خانه بزمین کرده ام
زیرا که فرزندان خود را بر مال تو امین ندانستم اکنون برو وفرزندان مرا بگوی
تا ترا ببر آن خانه برد وتو باوی بفلان خانه اندر شو فلان جای را بکن
تا مال خود را بیابی آن مرد برفت ودر مکه آمد وفرزندان آن مرد را آگاه کرد
بدان جایگاه رفتند وآن جایگاه را بکاویدند آن مال همچنان بیافت
فقیه گوید رضی الله عنه چون مردم غایب باشد وهر دو در شهر یا خویشان
باشند واجب است بر وی رحم پیوستن بهدیه فرستادن وزیارت
رفتن واگر طاقت هدیه نباشد بزیارت رفتن ویاری دادن

دارد

در کارها مدد کند چون حاجتمند گردند و اگر غایب باشد خویشان با نامه نوشته
و اگر بر ایشان خود تواند رفت فاضلتر و بهتر لیکن بدانکه در خویش پیوستن
ده خصلت ستوده است نیکی اول رضای خدایست عزوجل زیرا که فرمان
ویست بخویش پیوستن دوم شادی بدل مومن آوردن و در اخبار آمده
که فاضلترین کارها در آوردن شادیست بدل مومن سیوم در آن شادی فرشتگان
است زیرا که ایشان را بخویش پیوستن شادی در آید چهارم ثنای نیک است
از مسلمانان پنجم رغم ابلیس است ششم زیادتی عمر است هفتم
برکت در روزی است هشتم شادی مردگانست زیرا که آبا و اجداد شاد گردند
به پیوستن ایشان نهم زیادتی مروتست زیرا که اگر او را شادی رسد و یا غمی پیش آید
همه پیش آیند و او را یاری دهند و این زیادتی مروتست دهم زیادتی ثواب
باشد از پس مرگ نیکیهاش یاد کنند و بدان مر او را دعا کنند و او را
از آن ثواب باشد   انس بن مالک گوید رضی الله عنه سه گروه مردم
روز قیامت بزیر سایه عرش باشند اول رحم پیونده و نیز عمرش دراز باشد
و روزیش فراخ دوم زنی که شوهر مرده باشد و از آن شوی یتیمان
مانده باشند و این زن دست بر یتیمان دارد تا خدای عزوجل ایشان را
بی نیاز گرداند یا بمیرانند و سیوم مردی که طعام سازد و یتیمان را و مسکینان را
خوراند این سه گروه اند که گفته شد   امام حسن گوید رضی الله عنه
که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ بنده گامی ننهد مگر که کارش
بسوی خدای عزوجل کند دوستر و فاضلتر از دو کار یکی گام نهادن
بسوی نماز و گزاردن و دوم گام نهادن بسوی خویشان محرم
گفته اند پنج چیز است هر که بدین پنج چیز دایم باشد زیادت کند

خدای

خدای عزوجل در نیکیهای وی ثواب همچو کوههای بزرگ و خدای عزوجل روزی
بروی فراخ کند اول دایم در جهاد بودن در سبیل خدای عزوجل دوم
دایم بودن بر صدقه دادن بسیار سیوم رحم پیوستن بسیار چهارم
براست و درست بودن بی اسراف کردن آب پنجم بر طاعت والدین
پایدار بودن روا نباشد الا طاعت داشتن والله اعلم
قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا ابو جعفر قال حدثنا علی بن محمد الوارق قال
حدثنا محمد بن شادان السلمی قال حدثنا قتیبه بن سعید عن ابی لهیعة عن
عن ابن انعم عن ابی عبد الرحمن الحبلی عن عبد الله بن عمرو بن العاص که
رسول الله گفت صلی الله علیه و آله و سلم که روز قیامت خدای تعالی بر هفت
گروه مردم نظر نکند و رحمت و ندا آید که ایشان را با دوزخیان بدوزخ در آرند
اول لوطیان را دوم آنکس را که با ستور خود بد کند و بیرون آرند
سیوم آنکس را که با چهارپایان کرد آیند چهارم آنکس که با زنان
فعل لوطیان کنند پنجم آنکس را که گرد آیند با دختر زن خویش ششم
آنکس را که زنا کنند با زن همسایگان هفتم آنکس را که همسایگان
بیازارند تا بدان آزار بروی لعنت کنند   قال حدثنا ابو القاسم
عبد الرحمن بن محمد النسابادی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
که رسول الله گفت صلی الله علیه و آله و سلم بدان خدای که تن و جان من
با مر ویست که هیچ بنده مسلمان نباشد بدل و زبان و هیچ بنده
مومن نباشد تا همسایه از بواق وی ایمن نباشد گفتند یا رسول الله
بواق چه باشد گفت خیانت کردن و ستم کردن   قال حدثنا
محمد بن داود بن ظهیر قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عن سعید بن
المسیب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم حرمة الجار

علی الجار کحرمة امه گفت حرمت همسایه بر همسایه چنانست
که حرمت مادر بر فرزند قال حدثنا محمد بن داود بن ظهیر قال حدثنا
محمد بن جعفر عن عبد الله بن عمرو بن العاص که وی غلام خود را گفت
گوسفندی را بکش و از جهود که همسایه است او را طعام ده چون
درویش است او را طعام دهی پس زمانی حدیث کرد و باز گفت ای غلام
چون گوسفند بکشی طعام ده مر این جهود را که همسایه ماست غلام
گفت برنجانیدی مرا از جهت همسایه جهود عبد الله گفت ویحک ای
غلام پیغمبر علیه الصلوات والسلام ما را از جهت همسایه چندان
وصیت کرد که ما گمان بردیم که همسایه از همسایه میراث خواهد
بردن قال حدثنا ابو القاسم محمد بن رویه قال حدثنا
عیسی بن خوشنام الثوری قال حدثنا نوید عن ابی شریح الکعبی که
رسول گفت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخدای عز و جل گروید است
تا بقیامت باید که گرامی دارد مر مهمان را و حق و جایزه مهمان یک
شب است و روزی و زیادت مهمانی سه روز باشد و از پس سه روز
صدقه باشد ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد گوید باسناد
از حسن بصری که گفت پیغامبر را صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که حق
همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه چون وام خواهد وام دهد
و چون بخواند اجابت کنند و چون یاری خواهد یاری دهد و چون
بیمار شود بپرسیدن رود و چون مصیبت رسد تعزیت کند و چون
نیکی رسدش تهنیت کند و چون غایب شود اهل و رعیت و خانه او را
نگاه دارد و چون بمیرد بر جنازه و گورش حاضر آید و نیز او را
ببوی دیگ رنجه ندارد مگر که بفرستید از آنچه پخته باشد اندر دیگ

دیگر

دیگر برین چیزهای زیادت گفته اند و هم آنست که بنای
خویش برتر از بنائی وی نیاورد مگر بخشنودی وی روایت کنند
ابو هریره رضی الله عنه که پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام
که همیشه جبرئیل علیه السلام مرا وصیت کرد از بهر همسایه تا چنان
گمان بردم که میراث خواره گرداند و نیز ابو هریره گوید رضی الله عنه
که پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام او را یا ابا هریره زاهد باش
تا بهترین مردمان باشی و مردمان را همچنان خواه که خود را خواهی
تا مؤمن باشی و با همسایه نیکو باش تا مسلمان باشی و کمتر
بخند که خندیدن بسیار دل را بمیراند و خداوند عز و جل میگوید اندر
کلام خویش قوله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
یعنی خدای عز و جل را یگانه دانید و او را پرستید و برو شرکت میارید
قوله تعالی وبالوالدین احسانا و با مادر و پدر نیکوئی
کنید قوله تعالی وبذی القربی والیتامی
و با قرابتان خویش کنید قوله تعالی والیتامی والمساکین
و با یتیمان و مسکینان نیکوئی کنید بصدقه دادن و سخن نیکو
گفتن قوله تعالی وابن السبیل و مهربانی کنید بر راه گذریان
چون بنزدیک شما افتند حق ایشان بشناسید قوله تعالی
وما ملکت ایمانکم و مر درم خریدگان و زیردستان خود را
نیکو دارید قوله تعالی والجار ذی القربی و نیکوئی کنید با همسایه
که با تو قرابت دارد و هم خویش تو باشد و هم همسایه تو قوله تعالی

قوله تعالی والجار الجنب و نیکویی کنید با رفیقان در سفر و بنعام
گفت علیه الصلوات والسلام همسایگان سه گروه اند یک
گروه را سه حق باشد و دیگر گروه را دو حق باشد و سیوم گروه را یک
حق باشد اما آنکه او را سه حق باشد آن خویشاوند مسلمان است
اول حق قرابت است دوم حق اسلام است سیوم حق همسایگی است
واما آن را دو حق باشد آن همسایه مسلمان است یکی حق اسلام است
دوم حق همسایگی واما آنکه یک حق باشد آن همسایه جهود است
و ترسا و آنچه بدین ماند و چنان باید که حق همسایه بجای آرید و اگرچه
ذمی باشد ابو ذر الغفاری رضی الله عنه گوید دوست من یعنی رسول
صلی الله علیه و آله وسلم مرا سه چیز وصیت کرد و گفت بشنو و طاعت دار
امیری که بر سر تو باشد و اگر همه بنده گوش بریده باشد و دیگر
چون دیگی پزی آب بیشتر بدیگ فرو کن و از آن آب دیگ همسایه
برسان و سه دیگر نماز بوقت بپای دار و حکیمان گفته اند هر که
و هر سه همسایه از وی خشنود باشند خدای عزوجل او را بیامرزد یعنی
همسایه دست راست و همسایه دست چپ و همسایه پس گویند که رسول
پیغامبر علیه الصلوات والسلام آزار خود از وی بازدار و بر آزار وی صبر کن
چه بنده است هر که میان شما فرقت کند یعنی همسایگی و صحبت یکدیگر را
بزندگانی غنیمت دارید و از یکدیگر میازارید که مرگ شما را از میان جدا خواهد کرد
حسن بصری رحمة الله علیه گوید نیکویی کردن با همسایه آنست که آزار خود
از وی بازدارد و بر آزار وی صبر کند چه مرگ میان شما فرقت کند یعنی همسایگی

وصحبت

و صحبت از یکدیگر بازدارد و لیکن نیکویی کردن آنست بجای همسایه
که بر آزار وی صبر کنید گویند خویشی پیوستن نه آنست که چون کسی
با تو پیوندد تو با وی پیوندی و چون ببرد تو نیز ببری این چنین انصاف
و داوری باشد و لیکن خویشی پیوستن آنست چون وی ببرد تو به پیوندی
و چون وی درستی کند تو مهربانی کنی و حلم نه آنست که بجای وی حلیمی کنند باشند
وی همچنان حلم کند و چون بیازارندش وی نیز بیازارد حلیم آن باشد
که چون کسی وی را بیازارد آنکس را او حلیمی کند فقیه گوید رضی الله
عنه چنان باید مرد مسلمان که بر آزار همسایه صبر کند و همسایه را
نیازارد و چنان بود که همسایه از وی ایمن بود و امان وی مر همسایه را
سه چیز است اول بدست دوم بزبان سیوم بعورت اما بدست آنست
که چون همسایه بیازار شود و کیسه بخانه همسایه فراموش کند
ایمن باشد و خانه او را هیچ خیانت نشناسد اما بزبان آنست
که سخنی نکویی از آن همسایه چنانکه اگر آن سخن تو بوی رسد خجل نشوی
و شرم زده نمانی اما امانت بعورت آنست که چون همسایه بسفر باشد
و تو بخانه وی اندیشه داری چون تا خبر آن بوی رسد شادمان گردد
و بر تو دلش ایمن باشد ابن عباس رضی الله عنهما گوید
اندر جاهلیت سه چیز خوی نیکو بود و مسلمانان بدان اولیترند اول
آنکه چون مهمانی رسیدی جهد کردندی به نیکو داشتن مهمان دوم
اگر کسی را زنی پیر گشتی طلاقش ندادندی از بیم آنکه ضایع ماند سیوم آنکه
چون همسایه را وام افتادی و یا شدتی رسیدی جهد کردندی با وام

او بدو خشنودی یا ازان شدت برهانیدندی   انس بن مالک گوید
رضی الله عنه که پیغامبر گفت علیه الصلوات و السلام روز قیامت بسیار همسایه
به همسایه چنگ اندر زند گوید یارب تو اندر دنیا او را توانگر افزودی
و مرا درویش افزودی من شب گرسنه خفتمی و وی سیر خفتی و در سرای خود
بر من بستی و از دلهٔ تو بر من مواسا نکردی یارب تو ازین بنده
بپرس تا در سرای خویش بر من چرا بسته داشت و از دلهٔ تو با من چرا
مواسا نکرد   سفیان ثوری گوید رضی الله عنه ده چیز از جفا باشد
اول آنکه مردی یا زنی دعا کند مر خود را تنها و روی در خود ساو و مومنان را دعا نکند
و دوم آنکه مردی قرآن داند و هر روزی نخواند و سیوم مردی که بر گورستانی
بگذرد و سلام نکند بر مردگان و دعا نکند برایشان و چهارم مردی که بروز
آدینه بشهر در مسجد جامع اندر آید و نماز ناکرده بیرون رود و پنجم مردی
یا زنی که عالمی به محلت ایشان فرود آید و ایشان نزدیک آن عالم نروند
و ازوی چیزی نیاموزند   ششم دو مرد که اندر راه با یکدیگر یار گردند
و نام یکدیگر نپرسند   هفتم مردی که او را نوید مهمانی داده باشند
و او نپذیرفته باشد و بدانجا نرفته   هشتم جوانی که جوانی خود ضایع کند
بفارغی و علم و ادب نکند   نهم مردی که بمسجد اندر آید و بیرون رود
و دو رکعت نماز نکند یعنی تحیت مسجد بجای نیارد   دهم مردی که سیر خورد
و بخسپد و همسایهٔ وی گرسنه باشد باوی مواسا نکند   فقیه گوید
رضی الله عنه تمامی نیکو داشت همسایه چهار چیز است اول آنکه
بروی برانچه خواهد دوم بدانچه دست همسایه باشد طمع نکند سیوم

ازار

ازار خود را ازوی باز دارد چهارم بر آزار همسایه صبر کند والله اعلم
قال حدثنا محمد بن جعفر قال
حدثنا ابراهیم بن یوسف قال حدثنا اسمعیل بن علی عن لیث عن عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما گفت روز قیامت خمرخواره سیاه بیارند روی سیاه
گشته و چشمهاش ازرق و زبانش بر سینه افتاده و لعابش از دهنش
می رود چنانکه همه را ازوی نفرتی آید و نیز گفت سلام مکنید بر خمرخوارگان
و چون نالان شوند بپرسید و چون بمیرند بر جنازهٔ ایشان نماز مکنید
مسروق گوید خمرخواره همچو پرستندهٔ بت باشد و پرستندهٔ لات
و عزی و کعب الاحبار گوید قدحی از آتش خورم دوستر دارم که قدحی
از خمر قال حدثنا الحاکم ابو الفضل الحدادی قال حدثنا عبد الله بن محمود
المروزی عن ابن عمر رضی الله عنهما که رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم همه مسکر
حرام است و هر چه مسکر است خمر است و هر که خمر خورد در دنیا و در خمر باشد
و بی توبه بمیرد اندر آخرت از شراب بهشت محروم ماند   فقیه گوید رحمه الله
بدرستی که پیغامبر گفت علیه الصلوات و السلام که مسکر حرام است و هر
مسکر خمر است یعنی مطبوخ و غیروی چنانکه   روایت کنند
که پیغامبر گفت علیه الصلوات و السلام هر چه بسیار از آن مست کنند اندکی
از آن حرام است و هر چه مسکر باشد اندکی از آن حرام است و هر چه مسکر باشد
اندک و بسیار وی حرام است و در   دیگر آمده است هر چه فرقی ازوی
مست کند جرعهٔ ازوی حرام است و فرق شانزده رطل باشد بلغت و هر
رطلی نیم من باشد   فقیه گوید رضی الله عنه مطبوخ خوردن گناهش
بزرگتر است از خمر خوردن زیرا که خمرخواره فاسق باشد و عاصی و مطبوخ

خواره ترسم که کافر شود زیراکه بخوردن می دست بشود والا حلال ببیند
هرکه حرام را حلال ببیند باجماع مسلمانان کافر گشت و خمرخواره
بجای خمر معترلست و یاران عاصی است قال حدثنا محمد بن جعفر
عن الزهری که گفت عثمان بن عفان رضی الله عنه بر پای خاست
و خطبه کرد مارا و گفت ای مردمان بپرهیزید از خوردن خمر که آن سر همه
گناهان است زیراکه بود اندر روزگار قومی که پیش از شما بودند پارسایی
مسجد همی رفت اندران راه زنی بود بلایه و بدکاره آن زن بدان
مرد اندر آویخت و کنیزک را فرمود تا آن مرد را اندر خانه کشید
و در خانه استوار کرد و آن زن اندر خانه صراحی خمر نهاده بود و مجلس
ساخته و مر آن زن را کودکی بود خفته اندر گهواره زن گفت رها
نکنم تا قدحی از این خمر بخوری یا با من گرد آیی و یا این کودک را بکشی
از این سه کار یکی بکن و اگر نکنی فریاد بانگ کنم و گویم این مرد بخانه من
آمده است بد انکه مرا فرو گیرد تراکه استوار دارد که نه چنین است مرد بیچاره
گشت و فرو ماند و با خود گفت من هرگز حرام نکرده ام و هم نکنم که فاحشه
و این کودک را هم نتوانم کشتن خون مسلمانان هم چون نکنم خوردن را
خمر سهل تر است یک قدح از این بخورم پس توبه کنم از خوردن انگاه
گفت یک قدح خمر بخورم زن گفت نیک آید بخور مرد یک قدح خورد
چون خمر اندر معدهٔ وی قرار گرفت مرد را نشاط آمد و طرب اندر دل
وی کار کرد و گفت یک قدح دیگر بده زن قدحی دیگر بداد تا همه
بخورد عثمان گوید پاک و گفت والله که آن مرد از آن خانه بیرون نرفت
تا با آن زن فاحشه زنا نکرد و کودک را نیز بکشت انگاه عثمان گفت رضی الله

دور باشید

دور باشید از خمر خوردن که وی سر همه گناهانست والله که ایمان و خمر
هرگز اندر دل مرد یک جای نباشد الا یکی از آنجا بیرون آید نبینی چون
مست شود و کلمهٔ کفر بر زبان او برود و هم بران عادت کرد ترسم
که نشود یک مرد که زبانش هم بدان عادت کند که کفر باز گفته و از دنیا
بیرون شود کافر با درد و حسرت بماند زیراکه بیشتر ایمان که از
بنده بستانند بوقت نزع جان بستانند و آن از سبب گناهان بود
امام ضحاک گوید رحمة الله علیه هر که مست خمر میرد روز قیامت همچنان
مست خیزد امام سعید گوید که قتاده گوید رضی الله عنه بما چنان
رسید از پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفت سه گروه بوی بهشت نیابند
با آنکه بوی آن بپانصد ساله راه یافته شود یکی مست نبینده دوم میخواره سوم
فرزند بی فرمان از مصعب گوید رضی الله عنه از سبب می ده تن اندر لعنت
خدای عز و جل شوند اول آنکه بفشرد دوم آنکه از بهر وی کند سوم آنکه
بخورد چهارم ساقی پنجم حمال ششم که از برای وی برند هفتم خرند
هشتم فروشنده نهم کار بندهٔ زرد هم جمع کنندهٔ انگور
اندر بعضی اخبار می آید که پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام روز
قیامت میخواره چون از گور برخیزد گنده تر از مردار باشد و کوزه
از گردن او آویخته و قدحی اندر دست و میان گوشت و پوست وی ماران
و کژدمان باشند و اندر پاش نعلین آتشین باشد که از تف آن
مغز سرش بجوش آید و بوی بد از گندهای وی [illegible]

فرعون و هامان باشد عایشه گوید رضی الله عنها که پیغامبر گفت
علیه الصلوات والسلام هر که می‌خواره را لقمه دهد خدای عزوجل بر تن وی
ماری و کژدمی مسلط کند و هر که حاجتی از آن می‌خواره روا کند همچنان
باشد که اندر ویران کردن اسلام یاری کرده باشد و هر که می‌خواره را
سیم وام دهد چنان باشد که بکشتن مؤمنی یاری داده باشد و هر که
با می‌خواره نشست و برخاست کند خدای عزوجل روز قیامت وی را
نابینا برانگیزد و او را پیش خدای عزوجل هیچ حجت نباشد آنگاه
گفت هر که می‌خورد او را زن بزنی مدهید و چون بیمار شود مپرسید و بدانید
خدای که مرا بحق فرستاد که هیچ کس می نخورد مگر لعنت کرده باشد بحکم
توریت و انجیل و زبور و فرقان و هر که می‌خورد همچنان است که همه نامهای
خدای عزوجل که بر پیغمبران خود فرستاد منکر است و می را حلال ندارد
مگر کافر و هر که حلال دارد من ازوی بیزارم اندر دنیا و آخرت است
عطا گوید که مردی مر کعب الاحبار را پرسید که می را خدای عزوجل اندر توریت
حرام کرده است کعب گفت چنانکه خدای عزوجل اندر قرآن این آیه گفت
انما الخمر والمیسر اندر توریت گفت قوله تعالی انا انزلنا
الحق لنذهب به الباطل الایه گفت حق را فرو فرستادیم
تا باطل را بدان ببریم و نیست گردانیم و نیز باطل گردانیم بازی کردن و طنبور
و دف و نای زدن و زوفین را اگرچه ملک دنیا باشد می خورنده را و خدای
عزوجل سوگند یاد کرد و گفت بعزت و جلال من که هر که اندر دنیا می خورد
اندر افتد روز قیامت تشنه خیزد و هر که دست باز دارد از پس از آنکه
حرام کرده‌ام ما تر آب خورانیم او را اندر خطیرة القدس پرسیدند که

خطیرة

خطیرة القدس چیست گفت قدس خدایست عزوجل و خطیرة آن شرابست
فقیه گوید رضی الله عنه بر تو بادا که از می خوردن پرهیزی که اندر
می خوردن ده خصلت است اول آنست چون می خورد بمنزلت دیوانگان
گردد و خنده کودکان گردد و نکوهیده عاقلان گردد چنانکه ابن دینار
رحمة الله علیه گوید مستی را دیدم اندر کویهای بغداد بول میکرد و بول
خود مسح میکرد اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من
المتطهرین و نیز بر راهی مستی را دیدند افتاده و قی کرده و سگ اندر
دهن مست می لیسید مست مر آن سگ را میگفت یا سیدی یا سیدی
دویم هلاک کننده مال است فانها متلفة مذهبة للعقل
چنانکه امیر المؤمنین عمر بن الخطاب گوید رضی الله عنه اللهم ارنا
رایک فی الخمر بار خدایا بنمای ما را اندر می چه خواهی کردن یعنی حکم
خود بنمای که اندر وی هلاکت مال است ما را و نقصان عقل
سیوم سبب عداوت است میان زن و شوی و دوستان چنانکه خدای تعالی
گفت قوله تعالی انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم
العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر یعنی میخواهد دیو که بیفکند
میان شما دشمنی بخوردن می و بکردن قمار چهارم بازدارنده است از
ذکر طاعت خدای عزوجل چنانکه گفت ویصدکم عن ذکر الله
وعن الصلوة فهل انتم منتهون ای بس که باز باشد از می
خوردن چون این آیت فرود آمد امیر المؤمنین عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه
قد انتهینا یا رب قد انتهینا یا رب گفت باز ایستادیم
یا رب پنجم اندر زنا افتد زیرا که باشد که زن را بمستی طلاق دهد

واو را خبر نباشد ششم می کلید همه شرها است زیرا که از خوردن می
همه معصیتها بر دل آسان نماید هفتم کرام الکاتبین را با وی بود
اندر مجلس فسق برنجانند از بوی آن و وحشت بکنند کسی را از ایشان که انکس
بیازارد هشتم حد بروی واجب آید هشتاد تازیانه اگر اندر دنیا نزنند
اندر آخرت زنند بتازیانهٔ آتشین نهم همه خلایق تا همه خلق نه بینند
از خویشان و دوستان و دهم در آسمانها بروی بندند زیرا که کردار و دعا
نماز و حسناتش چهل روز بر آسمان نرود دهم مخاطره است بنزد جان
کندن که ایمان از وی بستانند و این عقوبتها پیش از مرگ باشد
و پیش از عذاب اندر دنیا اما عذاب آخرت را حساب نتوان کردن از
خوردن حمیم و زقوم و از فایت شدن ثواب و مرد عاقل را چنان باید که
از بهر لذت اندک مایهٔ لذت دراز بباد ندهد و مقاتل بن سلیمان
گوید اندر تفسیر این آیه قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا گفت چون خدای
عز و جل حشر کند اهل بهشت را بگور بهشت درختی است بلند اندر زیر
آن درخت دو چشمه است از یک چشمه آب بخورند هر چه اندر شکم
ایشان غل و غش و خیانت و ناخوبی باشد همه بیرون آید و چشمه
دیگر روند و بدان آب خویشتن بشویند هر چه بر تن ایشان پلیدی
و ریم باشد همه پاک شود پس آنگاه ندا آید قوله تعالی نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا آنگاه اشتران آرند شان از یاقوت
سرخ افکنده شده و مهارشان از مروارید بافته و پالانهای شان
از زر و مکلل کرده بدر و یاقوت و هر گوهری و حله آرند و پوشانند

چون بدر بهشت
بدر بهشت نزدیک

کراگر

که اگر یک حله را از آن بمشرق بیاورند و بر اهل دنیا بدارند تا مغرب
همه دنیا را روشن کند و فرشتگان حفظه هر که را می برند و راه می نمایند
مسکن وی بهشت بنده چون به بهشت نگاه کند کوشکی بیند از سیم
و کنگرهاش از زر سرخ چون بنده بدان کوشک اندر آید خادمان
و وصیفان آراسته پیش وی باز آیند همچو لولو منثور با حلها و پیرایها
و کوزهای سیمین اندر دست سلام کنند بر وی بنده جواب ایشان
باز دهد چون آن کرامتهای خدای خویش بیند خوش آیدش فرود
آمدن آرزو کند آن فرشتگان که با وی باشند گویند چه خواهی
گوید بدین کرامت خدای عز و جل فرود خواهم آمد فرشتگان
گویند پیشتر رو که آنجا از برای تو بهتر است چون پیشتر رود کوشکی بیند
از زر و کنگرهاش از مروارید چون بدر کوشک رسد خادمان
و وصیفان پیش باز آیند همچو لولو منثور هر یکی با کوزهٔ سیمین
و زرین سلام کنند بنده جواب ایشان باز دهد و خواهد که بران کرامت
خدای عز و جل فرود آید فرشتگان حفظه گویند پیشتر رو که ترا آنجا
فاضلتر است و بهتر است بنده پیشتر رود کوشکی بیند از یک دانه
یاقوت سرخ که ظاهر و باطن وی می نماید از روشنی و پاکیزگی و چون
بدر کوشک رسد خادمان و وصیفان پیش باز آیند همچنانکه اندر
قصر اولین و حور عین پیش لعبه لعبه آیند و سلام کنند و جواب باز یابند
و چون بدین کوشک اندر آید حور العینان پیش آیند هر یکی
هفتاد حله پوشیده چنانکه همه یکی نمایند و بر هر بندی اندامی پیرایه
بر بسته چنانکه در خورد ایشان باشد خوش بوی چنانکه بوی صد سال

راه همی آید و چون بنده بروی ایشان بنگرد خویشتن را اندر روی ایشان
ببیند از پاکیزگی و روشنی و چون سینهٔ ایشان ببیند بنگرد جگر
ایشان از اندرون پیدا باشد از باریکی و تنگی پوست و حلها
و چون ساق بنگرد مغز شان ببیند از باریکی استخوانهاشان پس
انگاه هر یکی ایشان اندر خانه فرو آیند که آن خانه فرسنگی اندر
فرسنگی باشد از زمین تا سقفش یک میل باشد و مر آن خانه را
هزار در باشد طبق همه از زر سرخ و اندران خانه بساطی باشد
اندر همه مروارید مکلل که و تختی نهاده و نهالیها بر تخت افگنده و
بالای چند هنگام دروازه که اندر دنیا باشد چون بنده بر آن تخت
بنشیند آرزو آیدش آن همه نعمت و میوه نزدیک او اندر گیرند
تا چندانکه بخواهد بخورد یا تخت بنده را بر گیرد نزدیک آن نعمتها
برد تا از آن نعمت بخورد این همه ثواب متقیان است که از عذاب
بپرهیزند و از فاحشها دیگر و چون اهل دوزخ را سوی دوزخ
برانند چون بر در دوزخ رسند در دوزخ را بگشایند و فرشتگان
عذاب پیش ایشان باز آیند با عمودهای آهنین از گوهر آتشین و چون
اندر آرند همه تن ایشان را بعذاب اندر گیرند چنانکه هیچ اندامی
نماندشان الا که عذابی باشد و ماران شان گزیدن گیرند و آتش
سوختن گیرند و فرشتگان بعمودهای آتشین فرو آیند بر سر بنده
بهر نوبتی بنده بسوی قعر دوزخ فرو رود چهل سال سیر تا بقعر دوزخ رسد
انگاه زبانهٔ آتش او را بر اندازد و فرشتگان همچنان ایستاده باشند
چون بنده بسر آید دیگر عمودش باز زنند و فرو برد خدای گفت
اندر کلام

اندر کلام خویش کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا
غیرها لیذوقوا العذاب گفت هر گاه که پوستهای شان سوخته شود
پوستهای دیگر بدل کنیم تا می چشند عذاب را و چنین رسید که
که هر روزی پوست تن آن دوزخی را هفتاد بار بدل کنند و چون
تشنه شود آب خواهد حمیم و قطران اندرش چون نزدیک لبها آرند
پوست و گوشت روی شان اندر آن قطران افتد و چون بخورند روده های
شان ببرد چنانکه الله تعالی اندر این آیه گفته است یصهر به
ما فی بطونهم والجلود ولهم مقامع من حدید
همچنان عذابشان میکنند خازنان را گویند از خدای عز و جل
بخواهید تا یک روز عذاب از ما سبکتر کند چنانکه خدای عز و جل گفت
یخفف عنا یوما من العذاب پاسخ ندهند شان انگاه
مالک را خواندن گیرند چهل سال پیوسته هیچ اجابت نیابند انگاه
با یکدیگر گویند مالک را خواندیم هیچ اجابت نیامد بیائید تا
خزانه داران دوزخ بخوانیم ایشان را خواندن گیرند همچنین اجابت
نیابند با یکدیگر گویند همه را خواندیم هیچ اجابت نیافتیم
بیائید تا یکبار جزع کنیم چندانک نیز جزع کنند هیچ عذاب
شان سبکتر نشود انگاه جمله گویند بیائید تا صبر کنیم چند سال
صبر کنند هیچ اجابت نیابند انگاه گویند خزانه داران
دوزخ را خواندیم هیچ اجابت نیامد پس گویند اگر جزع کنیم

دیگر نکنیم و اگر صبر کنیم و گر نکنیم همه یکسان است چنانکه خدای عز و جل
گفت اندرین آیه سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا
من محیص ای همه عذاب ما یکی است مرگ کافران است و لیکن چون مسلمان
می خورد ترسم که کلمه کفر بر زبان وی برود و به نزدیک مرگ ایمان از وی
جدا شود و از جمله کافران گردد پس واجب است بر همه مسلمانان که از می
خوردن باز باشند و با می خوارگان ننشینند زیرا که ترسم که کفر و عار
ایشان بروی نشیند و شوم معصیت ایشان بروی اثر کند و چنان باید که
از هول قیامت تفکر کند تا دلش بخوردن می میل نکند و نیز
صحبت ایشان نخواهد حسن بصری گوید رضی الله عنه یا جانان ز
که هر که یک شربت می خورد دلش سیاه گردد و چون دو شربت خورد
فرشتگان حفظ از وی جدا شوند و چون سه شربت خورد ملک الموت
از وی بیزاری گیرد و چون چهار شربت خورد ملک الموت از وی بیزار گردد
و چون پنج شربت خورد صحابه رسول علیه الصلوات والسلام از وی بیزار شوند
و چون شش شربت خورد جبرئیل علیه السلام از وی بیزار گردد و چون هفت
شربت خورد اسرافیل علیه السلام از وی بیزار گردد و چون هشت شربت
خورد میکائیل علیه السلام از وی بیزار شود و چون نه شربت خورد آسمان
از وی بیزار شود و چون ده شربت خورد زمین از وی بیزار شود و چون یازده
شربت خورد خلقان و ماهیان دریا از وی بیزار شوند و چون سیزده شربت
خورد ستارگان آسمان از وی بیزاری گیرند و چون چهارده شربت خورد
درهای دوزخ بر او بگشایند و چون هفده شربت خورد حملة العرش

ازوی

از وی بیزار شوند و چون هژده شربت خورد کرسی از وی بیزاری گیرد
و چون نوزده شربت خورد عرش از وی بیزاری گیرد و چون بیست
شربت خورد خدای عز و جل از وی بیزار گردد قال حدثنا منصور بن
جعفر عن اسماء بنت یزید گفت از رسول الله علیه الصلوات والسلام
شنیدم که گفت هر که خمر خورد چندانی که اندر شکم وی رسد هفت روز
خدای عز و جل نماز وی نپذیرد و اگر چندانی خورد که عقل از وی زایل گردد
تا چهل روز نماز از وی نپذیرد و اگر بمیرد در آتش همچو کافران باشد
و اگر توبه کند خدای عز و جل توبه وی بپذیرد و اگر توبه بشکند همچنان
خدای عز و جل هفت روز نماز وی نپذیرد و اگر بمیرد بی توبه
کافر مرده باشد و اگر توبه کند توبه اش بپذیرد و اگر یک توبه بشکند
واجب گشت خدای عز و جل که او را از ایم اهل دوزخ خوراند و اندر جحیم
دیگر می آید که هر که یک شربت می خورد خدای عز و جل چهل روز نماز و روزه
او قبول نکند و هیچ کردار او نپذیرد و چون دوم بار خورد خدای عز و جل
هشتاد روز نماز و روزه او نپذیرد و هیچ کردار او مقبول نباشد
و چون سیوم بار خورد خدای عز و جل صد و بیست روز هیچ کردار او نپذیرد
و چون چهارم بار بخورد واجب است که وی را بکشند که کافر است و بر خدا
واجب گشته است که خدای عز و جل او را از ایم اهل دوزخ خوراند و در
دیگر آمده که همه گناهان و خطاها مثل خانه اند و کلیدش خانه می
خوردن است یعنی چون می خورد گناهان و خطاها گشاده گردد و بعضی
گفته اند از صحابه هر که دختر خود را به می خواره به زنی دهد همچنان است

که آن دختر خود را بزنا افکنده باشد یعنی چون میخواره مست شود

بخسپد وی بطلاق رفته و زن بر وی حرام گشته و آن مرد از مستی خبر ندارد

و می خوردن همچون بت پرستیدن است زیرا که ایزد تعالی اندر کلام خود

می را رجس خوانده و بت را هم از وی رجس خوانده چنانکه انما الخمر

والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل

الشیطان و نیز فرموده فاجتنبوا الرجس من الاوثان

طلحة بن مصرف گوید که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت

هر که می خورد اندر جهان چنان باشد که با خدای عزوجل شرک گرفته باشد — گروه۲ هم

و هر که بشب میخورد همچنان باشد که با خدای عزوجل شرک گرفته است

تا بامداد و بعد — گوید رضی الله عنه میخواره چون بمیرد

وی را در گور کنید و مرا بجنبش باز دارید انگاه گور میخواره باز کنید

اگر رویش از قبله نگردانیده باشد مرا بکشید

انس بن مالک رضی الله عنه گوید که پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام

که خدای عزوجل مرا بفرستاد از بهر راه نمودن شما را و رحمت را بر همه

عالم و بفرستاد مرا تا معازفها و مزامیرها را از نای و طنبور نیست

کردانم و بفرمود مرا انچه بجاهلیت بود از بت پرستان و خمر ان

همه را باز دارم و قسم یاد کرد با خدای عزوجل بعزت و جلال خود

گفت تا هیچ بنده

و بدان خدای که ترا بحق فرستاد

که بیافتم اندر توریت می را حرام گفته است و پنج جای دیگر

کفته ویل للشارب الخمر وای مر میخواره و حی است

احزاب

بر خدای عزوجل که میخواره را ریم دوزخیان خوراند — که حجت

اسکندر گفت که خدای عزوجل بروز قیامت گوید کجا اند انانکه خود را باز

داشتند اندر دنیا و سماع نشنیدند و لهو و ملاهی بجای نگذاشتند

اندر آریدشان به بهشت و بر تودهای مشک بنشانید پس انگاه ندا

آید با فرشتگان بشنوانیدشان از حمد و ثنا و فخر کنید

شان که از بیم و امن شدید و از اندهان رستید

گوید شقیق بن سلمه گوید وقتی مهمان کردند وی بدان مهمان رفت

چون بخانه اندر شد او از خنیاگران شنید ازینجا باز گشت گفت

از ابن مسعود رضی الله عنه شنیدم که وی گفت او از رود شنیدن

خنیاگران اندر دل نفاق رویاند همچنانکه آب گیاه رویاند

در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه یزید بن مهلب

حاکم موصلی بود از بلاد شام از جانب امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه

و دران بلاد قوم امیر بودند و مر یکی خمر خوار بودند یزید بن

مهلب چون از افعال ذمیمه ایشان خبر دار گشت ایشان را

باز داشت و استغفار نمود که چرا می خورید که ام الخبائث است

و کلید همه شرها است و خورنده او مستوجب عذاب و عقاب — کلید

انگاه ایشان گفتند می حلال است و حجت آوردند و گفتند

خدای عزوجل گفت لیس علی الذین امنوا و عملوا

الصالحات جناح فیما طعموا یزید نامه نوشت نزدیک

امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که این مردمان چنین می گویند امیر المؤمنین

عمر نامه را جواب کفکه از مردمان نزدیک حق فرست پیش از انکه مردمان دیگر را تباه کنند و از راه ببرند آن مردمان نزدیک عمر اوقد رضی الله عنه عمر یاران پیغامبر را جمع کرد و با ایشان مشورت کرد یاران کفتند یا امیر المومنین ایشان اندر دین خدای عز و جل دروغ کفتند همه را کردن بزن امیر المومنین علی کرم الله وجهه اندر میان خاموش می بود عمر کفت تو چه میکویی یا علی کفت آن همی کویم که ایشان را بتوبه خوانی اکر توبه نکنند انکاه کردن شان بزن و چون توبه کرده باشند هر یکی را هشتاد تازیانه بزن عمر آن مردمان را به توبه خواند ایشان توبه کردند انکاه هر یک را هشتاد تازیانه بزد که ابن عباس رضی الله عنهما کفت چون آیت تحریم فرود آمد صحابه کفتند کران برادران ما که می خورده بودند بمردند حال ایشان چکونه باشد این آیت فرود آمد لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا یعنی انک انکه می خوردند پیش از تحریم ایشان را بزه نباشد والله اعلم

قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر عن عبد الله بن مسعود رضی الله که پیغمبر کفت صلی الله علیه واله وسلم بر شما باد براستی کفتن که کفتن راست براه نیکی برد و نیکی راه بهشت برد و بنده مادام که همواره راست میکوید و جهد میکند براستی کفتن او را به نزدیک خدای عز و جل از راستکویان نویسند و بر شما باد بدروغ ناکفتن که دروغ کفتن براه فجور برد و فجور راه

گفته صح

بدوزخ برد و هر که مادام دروغ کوید و بر دروغ کفتن جهد کند او را بنزدیک خدای تعالی از دروغ زنان نویسند قال حدثنا محمد بن الفضل عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم کفت علامت منافق سه است چون حدیث کند دروغ کوید چون وعده کند خلاف کند و چون عهد کند غدر کند و چون امانت نهند خیانت کند پس کفت تصدیق این اندر کتاب خدای عز و جل هست چنانکه می کوید قوله تعالی ومنهم من عاهد الله لئن اتینا من فضله لنصدقن ولنکونن من الکاذبین قال حدثنا القاسم بن محمد بن رونه قال حدثنا عیسی بن جوشنام عن مالک کفت بما چنان رسید که لقمان حکیم را پرسیدند که ای لقمان چه رسید بتو بدین جای که ترا همی بینیم کفت راست کفتن و امانت کذاردن و هر چه نباید دست بازداشتن قال حدثنا القاسم بن محمد که کفت پرسیدیم رسول را صلی الله علیه واله وسلم که کفتیم یا رسول الله مومن دزد باشد کفت باشد کفتیم مومن زانی باشد کفت باشد کفتیم مومن دروغ زن باشد کفت نه قال حدثنا محمد بن الفضل عن عباده بن الصامت رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال اضمنوا لی ستا من انفسکم اضمن لکم الجنة کفت شش چیز مرا از خویشتن بپذیرید تا من شما را به بهشت بپذیرم اول چون حدیث کنید راست کویید دوم

چون وعده کنند راست کنند سوم چون امانت بپذیرند بگذارند
چهارم فرجها را از حرام نگاه دارند پنجم چشمها را از نظر ناشایست
خوابانیده دارند ششم دستها را نگاه دارند از ناشایست و چیز کسان
اندرین چیز خیرات همه جمع گه گفت چون
سخن گویند راست گویند اندرین کلمهٔ توحید اندر آمد و جز آن چون
بر یگانگی خدای عز و جل گواهی دهید بدانچه بگوید لا اله الا الله راست
گوی باشد خویش و با مردمان نیز راست گوی باشد و اما آنچه
گفت که چون وعده کنند وفا کنند یعنی آن وعده که میان تو و آن خدای
عز و جل و آن وعده که میان تو و آن مردمانست اما وعده که میان وی
و میان خدایست عز و جل آنست که تا مرگ با ایمان باشد و اما آنکه
میان وی و میان مردمانست آنست که هر آن وعده که بکند آن را وفا کند
و اما آنچه گفت چون امانت بپذیرند بگذارند همچنان امانت نیز هر دو
روییست یکی میانه وی و میان خدایست عز و جل و دیگر میان وی
و آن مردمان و اما میان وی و آن خدای عز و جل آنست که فریضهاء وی را
بوقت بگذارد و اما امانت که میان وی و از مردمانست آنست که چون
کسی نزد وی مالی یا چیزی یا گفتاری با امانت بنهد واجبست بر وی
که نگاه دارد و اما آنچه گفت فرجها نگاه دارند فرج نگاه داشتن
نیز هر دو روییست یکی از حرام و شبهت و دیگر تا کسی چشم بر عورت
کسی نیفکند زیرا که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم لعن الله
الناظر و المنظور الیه گفت لعنت بر آنکس باد که بعورت

کسی نگرد و یا عورت خود را بکسی دیگر نماید و چون چنین باشد واجبست
بر هر مسلمانی که بوقت قضا و بوقت استنجا خود بنگاه دارد تا
کسی در وی نگاه نکند و نیز در عورت کسی نگاه نکند از زنان و مردان
و اما آنچه گفت چشمها خوابانیده دارند یعنی بعورت مردمان ننگرند
و نه بزنان بیگانه و نیز بدنیا بچشم رغبت ننگرد چنانکه خدای عز و جل
گفت ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا
منهم و اما آنچه گفت دستها را نگاه دارند از ناشایست و چیز
کسان یعنی دستها نگاه دارند از مال حرام و جز آن خذیفه
گوید رضی الله عنه مردی بوقت پیغمبر علیه الصلوات و السلام یک سخن
گفتی که آن مرد بدان منافق گشتی من اکنون همی شنوم همان سخن را
که مردی ده بار همی گوید بروزی اندر یعنی مرد که دروغ گفتی در آن وقت
دلیل کردندی بر نفاق وی پس واجبست بر سخن گوینده که خویشتن
نگاه دارد از علامت منافقان زیرا که چون مرد بر دروغ عادت کند
اورا نام بار خدای عز و جل از منافقان نویسند و هر که بدروغ گفتن
بوی اقتدا کند اورا همچنان بزه باشد و هم چندان که آنرا که دروغ
او میگوید یعنی مقتدا است در دروغ هم چندان بزه باشد که مقتدی را
ابو منصور بن عبد الله الفرایضی گوید باسناد خویش از سمره
بن جندب که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون نماز بامداد بکردی
روی بسوی یاران کردی و گفتی هیچکس از شما خوابی دیده است

تا تعبیر کنیم ما آنچه دیده بودیم میگفتیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
آن خواب را تعبیر کردی تا یک روز نماز بامداد بکردیم گفت هیچ کس از شما
خوابی دیده است تا تعبیر کنیم یاران گفتند ندیده ایم یا رسول الله پیغمبر گفت
علیه الصلوات والسلام من دوش خوابی دیده ام چنانکه دو کس بیامدند
و دست مرا بگرفتند و با من گفتند بیا با ما و من با ایشان برفتم تا رسیدیم
بزمینی آن زمینی بود هموار و در آن زمین بمردی رسیدیم که خفته بود
و یک مرد دیگر بر سر او ایستاده بود و سنگی بزرگ بر دست گرفته و آن
سنگ را بر سر آن خفته میزد و سرش را میشکست پس آن سنگ بغلطید
بر زمین مرد از آن سوی که سنگ غلطان گشته برد بدنبال آن برفت
تا سنگ را برداشت باز آمده بود سر آن مرد کوفته درست شده بود
باز هم بر آن جای که بود آن مرد سنگ میزد و سر او کوفته میکرد و همه
ساعت درست می گشت گفتم سبحان الله این چه مرد بود و این کار
که با وی میکنند گفتند برو من با ایشان برفتم تا رسیدیم بمردی که وی را
دیدم خفته و مردی دیگر بر سر وی ایستاده و کلبتینی و گاز آهنین
اندر دست گرفته یک شقه دهان وی را بگرفتی تا سوراخ بینی تا
قفا بریدی آنگاه شقه دیگر او را همچنین کردی تا از یک شقه بپرداختی
آن اولین درست گشته بودی پس باز بدان شقه رفتی و
همچنان ببریدی پیش از آنکه از آن فارغ شده بودی آن
دیگر درست شده بودی گفتم سبحان الله این چه مرد است
باز آن دو مرد مرا گفتند برو با ایشان برفتم تا مرا بنزدیک نهانی

بردند

بردند و آنجا سرایی مانند تنور دیدم دهنش فراخ پر آتش
دیدم و چون نگاه کردم اندران تنور مردان دیدم و زنان بسیار
برهنه و آتش از زیر ایشان بر می آمد هر گاه که آتش زبانه زدی
و بنزدیک ایشان رسیدی جمله را بالا گرفتندی و خواستندی
که از آنجا بیرون آیند باز چون زبانه فرو نشستی و آتش فرو دی
باز گشتندی بهمان جا باز آتش بیفروختی و زبانه زدن گرفتی جمله
مردان و زنان با یکدیگر خروش و زاری بر گرفتندی مرا عجب آمد گفتم
سبحان الله این چه خلقان اند پس آن دو مرد که با من بودند گفتند برو
من با ایشان برفتم مرا بجوی آب بردند جوی بزرگ و آب آن
سرخ چون خون بود و مردی را دیدم اندران جا آشنا میکرد و نزدیک
آن مرد آمدی و دهان باز کردی و آن مرد سنگ اندر دهان وی افکندی و آن
مرد فرو بردی مرا عجب آمد گفتم سبحان الله این چه مردمانند باز مرا از آنجا
ببردند تا رسیدیم بجامع دیدم شخصی منکر دیدار تر از همه مردمان
که آتش تیز میکرد و گرد بر گرد آن میگشت و همی افروخت گفتم
سبحان الله این چه مرد است باز مرا از آنجا ببردند تا بدرختی رسیدیم
که از آن عظیم تر درختی ندیده بودم و نه نیکوتر از آن بنزد دیدم
و شنیدم بر آن درخت شدیم از پی یکدیگر شتیم شارستان
رسیدیم که بنای آن شارستان خشتی از زر بود و خشتی از سیم
بگفتند تا در شارستان بگشادند و مرا بدان شارستان اندر
آوردند و از دیگر سوی بیرون بردند پس بسرای دیگر آوردند نیکوتر

کوشکی دیدم بهتر نیکوتر از همه کوشکها چشم فرا سوی هوا فرا
سر برآوردم کوشکی دیدم مانند ابر سفید آن را گفتم مرا گفتند
منزل تو اینست گفتم اندر روم بدین کوشک جبرئیل مرا گفت اکنون نتوانی
اندر شدن ولیکن اندر آیی هر آینه پرسیدم که این چه عجایبها است
که من امشب دیدم آن مرد مرا گفت آن اول مرد را که دیدی سرش به سنگ
بکوفتند آنکس باشد که قرآن آموزد و باز فراموش کند و نمازهای فریضه
دست باز دارد اما آن مرد دیگر که دهانش از قفا بر میدرند آن مرد دروغ
زن بود که چون دروغی گفتی آن دروغ وی با فاق برسیدی اما آنکه
بنائی دیدی بر مثال تنور که مردان و زنان برهنه اندرون بودند
آن همه زانیان بودند و اما آنکه گرد آتش همی گشت و آتش می افروخت
آن مالک بود خازن دوزخ و اما آن آشنا کننده اندر آن جوی آب آن
رباخواره بود و اما آن مرد اندر مرغزار ابراهیم بود علیه الصلوات والسلام
و آن کودکان از آن کودکان بودند که بخردی بمردند همه نزدیک ابراهیم
پیغمبر باشند علیه الصلوات والسلام و اما آن بزرگتر ستان که اول بار
در آمدی آن از آن عامه مسلمانانست و آن کوشک دیگر که دیدی کوشکهای
شهیدانست و من جبرئیلم و این میکائیل است علیهما السلام از
خواب بیدار شدم از همه آن بنمودند مرا گفت یا رسول الله کافر
بچگان نیز آنجا باشند گفت ای بنزدیک ابراهیم صلوات الله علیه
و اندر کافر بچگان نیز اخبار مختلف آمده است بعضی گفته اند که ایشان
اهل بهشت باشند و بعضی گفتند از اهل دوزخ باشند
قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا علی بن احمد بن مسعود رضی الله عنه
گفت راست ترین همه حدیثها سخن کلام خدایست عز و جل و نیکوترین

ترین

همه حدیثها نام کردن خدایست عز و جل و بهترین کارها کارهای راست
و اندک با کفایت به که بسیار مشغول کننده بی کفایت و بترین
ندامتها ندامت روز قیامت است و بهترین توشه‌ها پرهیزکاریست
و می جمع کننده مار همه گناهانست و زنان دام شیطان اند
و جوانی شاخ از دیوانگی است و بترین کسبها کسب رباست
و بزرگ ترین خطاها دروغ زبانست قال حدثنا محمد بن
الفضل بن ابی حصین باسناد خویش که رسول الله گفت صلی الله
علیه و آله و سلم که دروغ نشاید گفتن و خوب نباشد مگر سه
جای اول حربگاه که بفریفتن است کار حرب دوم میان دو تن
صلح افکند روا باشد که در میان چیزی دروغ بگوید سیوم مردی
که خواهد زنش با وی بصلح باشد بدان مقدار که روا بود و بعضی از حکمای
تابعین گفتند راست گفتن زینت اولیاست و دروغ گفتن علامت
اشقیاست چنانکه عز و جل گفت اندرین آیه قوله تعالی یوم
ینفع الصادقین صدقهم و بآیه دیگر گفت یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و بآیه دیگر گفت
و الذی جاء بالصدق و صدق به اولئک
هم المتقون و اما دروغ گفتن علامت اشقیاست چنانکه تعالی
دروغ زنان را به نکوهید و لعنت کرد بر ایشان گفت قوله تعالی
قتل الخراصون الذین هم یعنی لعن الکذابون و بآیه دیگر گفت

قوله تعالی ومن اظلم ممن افتری علی الله الکذب
وهو یدعی الی الاسلام والله لا یهدی القوم
الظالمین والله اعلم
قال حدثنا محمد بن الفضل عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم گفت دانید که غیبت چه باشد گفتند
خدای بهتر داند و رسول وی رسول گفت صلی الله علیه وآله وسلم غیبت
که برادر مسلمان را بران چیز یاد کنند که وی اگر بشنود غم آید وی را ازان
گفتند یا رسول الله اگر بچیزی یاد کنند که اندر وی باشد چه گوی گفت
آنچه اندر وی باشد گویند بعضی از متقدمان گفتند اگر
فلان را جامه دراز است یا کوتاه آن غیبت باشد و چون یاد کرد جامه
غیبت باشد یاد کردن آن حکم نه باشد قال حدثنا محمد بن
الفضل عن ابی نجیح گفت بمن چنان رسید که زنی کوتاه بالا
بسوی حجره رسول اندر آمد بدان حاجت که داشته بود و چون از
پیش ایشان بیرون آمد عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت
که این زن چگونه کوتاه است رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت که
غیبت کردیش یا عائشه گفت یا رسول الله من او را بچیزی دیگر
یاد نکردم مگر آنچه در وی بود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا عائشه
برشتترین چیزی که در وی بود یاد کردی قال حدثنا محمد بن الفضل
عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه که پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام
آن شب که مرا بآسمان بردند در آسمان نگه کردم بقومی رسیدم

که گوشت

که گوشت شان از پهلوی بریدند و هم بایشان میدادند تا لقمه میکردند
ومیگفتند ایشان را بخورید همچنانکه بدنیا گوشت برادر مسلمان
می خوردید پرسیدم از جبرئیل علیه السلام که این چه قوم اند
گفت این قوم اند از امت تو الهمازون
یعنی ناخوب گویان پیش و پس یعنی غیبت کنندگان فقیه گوید
رضی الله عنه که پدرم گفت که پیغمبر علیه الصلوات والسلام اندر
حجره خفته بود و یاران از اهل صفه اندر مسجد بودند و زید بن
ثابت ایشان را حدیث میکرد بدانچه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
شنیده بود و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از جای گوشت آورده
بودند یاران زید بن ثابت را گفتند که نزدیک رسول علیه الصلوات
والسلام شو و بگو که ما چندین گاه است که گوشت نخورده ایم تا ما را
گوشت فرستد چون زید از نزدیک ایشان برفت ایشان گفتند
ما رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دیده ایم و دریافته ایم چنانکه
زید دریافته و هرچه زید ما را گفت چند بار از رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم شنیده بودیم زید چگونه ما را از رسول حدیث کند
و چون زید نزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و رسالت بگذارد
پیغمبر علیه الصلوات والسلام فرمود یا زید برو و ایشان را بگوی که شما گوشت
هم اکنون خوردید زید هم اندر زمان بازگشت و ایشان را خبر کرد
که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرمود یاران همه سوگند خوردند

که ما چندین گاه است تا گوشت نخورده‌ایم رسول گفت علیه الصلوات
والسلام بروید و ایشان را بگویید که هم اکنون خوردید زید باز آمد و بگفت
یاران همه برخاستند و نزدیک رسول آمدند صلی الله علیه و آله و سلم
گفتند یا رسول الله چندین گاه است تا ما گوشت نخورده‌ایم رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم هم اکنون خوردید از گوشت سلمان و اثر گوشت وی در
آن اندرون دندان شما پیدا است همه خلال کنید ازدید تا اثر گوشت اندر
خلال ببینید یعنی برادر مسلمان را غیبت گوید یاران خجل شدند
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و توبه کردند و باز گشتند و عذر
خواستند و گفتند تا بدین حدیث چنین نخواستیم جابر بن عبد الله
رضی الله عنهما گوید که بوقت پیغمبر علیه الصلوات والسلام باد گند سخت
سخت گنده و گندی همی آمد پیغمبر علیه الصلوات والسلام یاران را
گفت مردمانی از جمله منافقان مر مؤمنان را غیبت می‌کنند این
باد گنده از آن سخن ایشان است بعض از حکیمان گفتند
چه گفته است که باد غیبت و گندان در وقت پیغامبر علیه الصلوات
والسلام پدید آمد اکنون پدید نیست گفتند زیرا که در این روزگار
غیبت بسیار شده است و بینیهای ما از آن گنده پر شده است
از آن است که گند و باد غیبت پدید نیست مثل این چنانست
مردی بسرای باغبان اندر آید بیک اندر جای درنگ نتواند کرد از گند
و اهل آن سرای اندر آنجا طعام و شراب همی خورند و ایشان را بوی
آن گند هیچ پدید نیفتد زیرا که بینی ایشان از آن گند پر شده مثل بینی ما

گرفته شده است اسباط گوید از امام سدی که سلمان فارسی
اندر سفری بود در وثاق مردمانی که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
در میان ایشان بود بمنزلی فرود آمدند و خیمه بزدند و طعامها
ساختند سلمان بخفت بعض از آن قوم گفتند هیچ نخواهد
مگر خیمه زده و طعام ساخته بیابد او را بیدار کردند گفتند نزدیک پیغمبر
علیه السلام رو و ما را لختی از وی نان خورش طلب کن سلمان بنزد
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و رسالت بگذارد پیغامبر گفت
علیه الصلوات والسلام سلمان را که برو و ایشان را خبر کن که شما نان خورش
خوردید سلمان بیامد و ایشان را خبر کرد از جواب رسول علیه الصلوات
والسلام ایشان گفتند ما نان خورش نخورده‌ایم و دانیم که پیغامبر
نگفتی دروغ گوید برخاستند بسوی پیغمبر آمدند صلی الله علیه و آله و سلم
و آن حال باز نمودند رسول الله گفت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را
نان خورش خوردید از گوشت یاران آنگاه که گفتند سلمان از خود
در خفته بود پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این آیه برخواند و حق تعالی
یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم یعنی بیشتر از این ظنها و تهمت باز دارید که بعض از آن
معصیت است سفیان ثوری گوید رحمة الله علیه ظن دو است اندر
یکی بزه است و اندر یکی بزه نیست اما آنکه اندرو بزه هست آنست که
بدل اندر آید و بزبان نیز گوید و اما آنکه اندرو بزه نیست آنست که بدل

اندر آید ولیکن بزبان بگوید قوله تعالی و لا تجسسوا یعنی
غیبت برادر مسلمان طلب مکنید قوله تعالی و لا یغتب بعضکم
بعضا یعنی غیبت مکنید بعضی از شما بعضی را قوله تعالی ایحب
احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
یعنی دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خویش را نه که کراهیت
دارد و بخورد پس همچنانکه کراهیت دارید که گوشت مرده ازان برادر
مسلمان بخورید همچنان دور باشید از یاد کردن زشتیهای او بر خاصه ان
وقت که غایب باشد و ابن عباس گوید اندر معنی این آیت قوله تعالی
و لا یغتب بعضکم بعضا گفت اندر شان دو مرد فرود آمد از یاران
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون سفر خواستی وقتی هر دو یاری
که توانگر بودندی یکی یار درویش را با خویشتن یار کردی تا آن یار کم خرج شد
آن توانگر از بهر سا گویندی از نفقات خویش و آن یار درویش از
منزل پیش رفتی و انچه اندر بایست ایشان بودی بمنزل دیگر ساختی
از خیمه زدن و طعام ساختن و انچه بدین ماند پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم سلمان را با دو یار توانگر یار کرده بود برفتند تا بمنزل فرود آمدند
سلمان ایشانرا چیزی ناساخته بود ایشانرا ازان جهت بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند که از بهر ما نان خورش آر تا با نان
بخوریم سلمان برفت و بسوی رسول الله علیه الصلوات و السلام آمد چون
از چشم ایشان غایب شد یکی از ایشان گفت اگر او را بفلان
چاه آب فرستی در چاه آب نماند و چون سلمان نزدیک رسول الله

آمد

آمد علیه الصلوات و السلام و رسالت بگذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم گفت برو و ایشانرا بگوی که شما نان خورش خوردید سلمان
بیامد و بگفت ایشانرا ایشان گفتند که ما نان خورش نخورده ایم
و دانیم که پیغامبر خدای عز و جل دروغ نگوید برخاستند و بنزدیک
پیغامبر آمدند صلی الله علیه و آله و سلم گفتند یا رسول الله ما هیچ
نان خورش نخورده ایم پیغمبر گفت علیه الصلوات و السلام خوردید
خود می بینم که هنوز سرخی گوشت اندر دهان شما پیداست گفتند
ما هیچ نداشتیم و امروز گوشت نخورده ایم پیغامبر گفت صلی الله
علیه و آله و سلم امروز شما غیبت کردید مر سلمان را رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم گفت دوست دارید گوشت مردار خوردن گفتند نه گفت
پس غیبت مکنید که کردن غیبت همچو گوشت مردار خوردن است
پس انگاه این آیه فرود آمد و لا یغتب بعضکم بعضا
حسن بصری را گفتند که فلان غیبت کرد برخاست و یک طبق
خرمای تر بسوی آن کس فرستاد گفت بمن چنان رسید که از نیکیهای خود
بسوی من هدیه فرستادی خواستم که مکافات کنم و عذر
خواهم از تو پس از این طاقت نداشتم اگر نه مکافات تو تمام
کردمی ابراهیم ادهم رحمة الله علیه شخصی مهمانی نشستند را دید
که چون بطعام خوردن ابتدا کردند غیبت کردند ابراهیم گفت نزدیک ما
رسم چنانست که نخست نان بخورند پس گوشت اکنون شما
پیش از نان گوشت میخوردید ابو امامة الباهلی رحمة الله علیه

که بنده را روز قیامت نامه بدست دهند بنده نامه را برخواند اندران
نامه نیکیها بیند که بنده نکرده باشد بنده گوید یارب این
نیکیها مرا از کجا رسید که من نکرده بودم ندا آید گوید این آنست
مردمان ترا غیبت کردند و تو خبر نداشتی ابراهیم بن
ادهم رحمة الله علیه گوید یا دروغ زن بدنیا با دوستان بخیلی کردی
بآخرت با دشمنان جوانمردی نه بدان بخیلی که کردی معذوری و نه بدان
سخاوت که بکردی ستوده بعضی از حکیمان گفتند که غیبت
کردن میوه قرایانست و مهمانی فاسقانست و چراگاه زنان
و نان خورش سگانست و سرگین دان پرهیزکارانست
انس بن مالک گوید که پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم چهار چیز
روزه را بشکنند و آندیت را تباه کنند و کردار را ناچیز گرداند
از بره مندی را اول غیبت کردن دوم دروغ گفتن سیوم سخن
چینی کردن چهارم بجایی که خوش آید از زنان نامحرم نگریستن
و این چهار آب دهد و به پرورد اندر بیخ چهار را همچنانکه آب بیخ
درخت را یعنی هر چهار اصل قوت است مر ترا همچنانکه آب اصل
قوت است مر درختها را و می خورند سر همه خطاهاست
کعب الاحبار گوید اندر کتب انبیا چنان خواندم اگر غیبت کننده
با توبه بمیرد آخر همه خلق اندر بهشت شود و اگر مصر بمیرد اول همه اندر
دوزخ شود عیسی مریم صلوات الله علیه یاران را گفت که چه
بینید اگر مردی خفته باشد و باد طرفی عورت او را برهنه کرده باشد

اگر شما

اگر شما بینید چه کنید گوید آن عورت او را بپوشید یا باقی عورت
برهنه کنید یاران گفتند آن عورت او را بپوشیم برهنه نکنیم
گفت نه که آن باقی عورت او را بگشایید گفتند سبحان الله هرگز
این نکنیم گفت پس چگونه است اگر مردی را نزدیک شما بر زشتیها
یاد کنند شما نیز زشتیها او را یاد کنید این همچنان باشد که باقی
عورت او را برهنه کرده باشند خالد الربعی گوید که بمسجد
جامع بودم و مردمان یکی را به چیزی میگفتند من ایشانرا از آن
نهی میکردم باز گشتند و بوستین کسی دیگر افتادند پس بار دیگر
بحدیث اولین باز آمدند من نیز با ایشان اندر آمدم پس
بخفتم بخواب دیدم که مردی سیاه دراز بالا بیامد و پاره گوشت
خوک بر طبقی نهاده مرا گفت این گوشت بخور گفتم بخدا که گوشت خوک
نخورم پس مرا بانگ بر زد و بر گرد و گفت از این بتر خوردی پس دهان من
باز کند و اندر دهان من بر نهاد من از فزع آن بیدار شدم بخدای
که اکنون سی روز یا چهل روز باشد که هرچه میخورم مرا بدان مزه آن گوشت
خوک همی آید و گند آن هنوز در دهن منست سفیان بن الحسین
گوید نزدیک ایاز بن معاویه نشسته بودم مردی پیش ما بگذشت
من غیبت کردم مر آن مرد را یاد پس گفت یا سفیان خاموش
باش آنگاه مرا گفت یا سفیان غزو روم کرده گفتم نه گفت
غزو ترکستان کرده گفتم نه گفت پس گفت چرا رومیان و ترکان

از تو سلامت اندر ادیان مسلمانان از تو سلامتی نمی یابند
سفیان گفت بازگشتم و توبه کردم   حاتم زاهد رحمه الله
گوید هر آن مجلس که در وی سه چیز باشد رحمت خدای عز و جل از آن مجلس
برخیزد اول دنیا دوم خندیدن بسیار سیوم بدگفتن مردمان
یحیی بن معاذ رازی رحمه الله علیه گوید چنان باید که بخش
مومن از تو سه چیز باشد تا تو از نیکوکاران باشی اول آنکه اگر منفعتی
نتوانی کردن مضرت باز دار دوم اگر شادی ننمائی غم و اندوه
منمای سیوم اگر ستایش نکنی بدش مگو   مجاهد گوید رحمه الله علیه
هر کجا فرزند آدم بنشینند و چون برادر مسلمان را به نیکی یاد کنند فرشتگان
گویند ترا همچنان باد که او را یاد کردی به نیکی و چون به بدی یاد کنند فرشتگان
گویند یا فرزند آدم پرده برادر مسلمان بدریدی بتن باز گرد و شکر کن مر
خدای را عز و جل که ترا از بر ستر خویش عبدالله   ابراهیم بن ادهم
رحمه الله علیه بمهمانی خواندند آنجا رفت و چون بنشستند خداوند خانه
گفت فلان نیامده است یکی از ایشان گفت آن مردی سخت گران است
ابراهیم گفت مرا بدین شنیدن شکم خود آورده است که مومنی را
پیش من غیبت می کنند برخاست از آنجا و بیرون آمد سه روز
هیچ چیزی نخورد   بعضی از حکیمان گفتند اگر از سه چیز
اندر مانی باری چنان کن که سه چیز دیگر از تو ظهور نیاید
اول از کردار نیک درمانی چنان کن که از شر کردن باز مانی

دوم

دوم اگر مردمان از تو منفعتی نباشد باری چنان کن که مضرت نیز
نباشد سیوم اگر پیوسته روزه نتوانی داشتن باری گوشت مردمان
مخور یعنی غیبت مکن   وهب گوید از غیبتی دست باز دارم
دوست تر دارم که این همه جهان مرا باشد از اول جهان تا آخر جهان
و هر چه اندرین میان چیز است و همه اندر سبیل خدای عز و جل حرام
کرده است دوستتر دارم که این همه جهان مرا باشد و اندر سبیل خدای عز و جل
بدهم پس آنگاه این آیت برخواند و لا یغتب بعضکم
بعضا قوله تعالی قل للمومنین یغضوا من ابصارهم
گوید رضی الله عنه سخن گفتند مردمان اندر غیبت کننده که چون
توبه کند بی حلالی خواستن روا باشد یا نه بعضی گفتند روا باشد
و بعضی گفتند روا نباشد اما نزدیک ما درست آن است که اگر آن غیبت
بدان کس رسیده باشد از وی بحلی خواستن درست است بحلی خواهد و استغفار کند
و توبه کند که پیش باز گفته بدان غیبت زیرا که مردی بسوی ابن سیرین
آمد و گفت من ترا غیبت کرده ام مرا بحل کن ابن سیرین گفت چگونه
حلال کنم چیزی را که خدای عز و جل حرام کرده است این اشارت با آن
است به توبه کردن و استغفار کردن و بحلی آنکس واما اگر بوی نرسیده باشد
آن غیبت آن به که توبه کند و ویرا خبر نکند بدانچه ویرا غیبت
کرده است تا دل وی بدان مشغول نشود اما اگر تبیان گفته باشد توبه وی
به چهار چیز حاجتمند باشد اول آنکه باز گفته بدان قوم که پیش ایشان

آن بهتان گفته است ایشانرا گوید که آنچه من از فلان بد
گفتم دروغ گفتم دوم بسوی آنکس شود که او را بهتان گفته است
و از وی بحل کند سیوم از خدای عز و جل آمرزش خواهد و توبه کند و هیچ
گناه بزرگ تر از بهتان نیست زیرا که همه گناهان را یکبار توبه
بس کند توبهٔ بهتان را گفتن با کفر قرین کرد پیغامبر چنانکه
اندرین آیه گفت قوله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان
واجتنبوا قول الزور حنفاء لله و گویند غیبت نباشد
مگر از قومی معلوم و شناخته و دانسته و یا از کسی که می بیند و اگر اهل
شهری را بگوید شما بخیلانید و یا گوید بخیلان شهر بد مردمانند
این غیبت نباشد زیرا که اندر شهر بد و نیک باشند و بدان
نیکان را نخواهد بدان را خواهد ولیکن اگر بگوید فاضلتر باشند
از زاهدان پنبه خرید از بهر زن را زنش گفت این پنبه فروشان پنبه
خیانت کار باشند اندرین پنبه خیانت کرده اند آن مرد اندر زن
خود طلاق داد بدین سخن مردمان او را گفتند چرا چنین کردی
مرد گفت زیرا که من چون زنم بترسیدم که پنبه فروشان همه
روز قیامت چنگ بدین زن اندر زنند و خصمی کنند گویند یارب
زن فلان مرا چنین گفت و من نتوانم از بهر این حدیث زن را
طلاق دادم گفته اند سه گروه را چیزی گویند غیبت نباشد
اول سلطان جابر را دوم فاسقی را که فسق آشکارا کند
سیوم خداوند بدعت را چون فعل ایشان و مذهب ایشان پیدا کنند

نامردمان از ایشان بپرهیزند این غیبت نباشد اگر بعیبهای
کنند که اندر تن ایشان بود این غیبت باشد پیغمبر گفت علیه
الصلوات والسلام اذکروا الفاجر بما فیه الی یحذره
الناس گفت فاجر را پیدا کنید بدانچه اندروست تا مردمان
از وی حذر کنند فقیه گوید رضی الله غیبت بر چهار روی است
اول روی بکفر کشد دوم روی بنفاق کشد سیوم روی بمعصیت کشد
چهارم روی بمباح کشد اما روی که بکفر کشد آنست که چون کسی
غیبت کند او را گویند غیبت مکن گوید این غیبت نیست سخن
راست میگویم آنکه حرام را بحلال داند وی کافر شود و اما آنکه بنفاق
کشد آنست که مردمان را غیبت کند و نامش نبرد و لیکن شنونده
می داند که وی بدان کرا میخواهد و ایشان را از خوشتن پارسائی نماید
باشکارا نا کردن و این نفاق باشد و اما آنکه معصیت است آنست که
نام مسلمان برد غیبت کند که اگر آن ازان آگاه شود خاطرش
ازان برنجد اگرچه آن چیز دروی باشد که نه فسق آشکار باشد
یا صاحب بدعت یا سلطان جابر و اما آنکه مباح است آنست که
گوید از فاسقی که فسق آشکارا کند که فلان فاسق است یا گوید
از خداوند بدعتی که فلان خداوند بدعت است این قدر روا باشد تا
نامردمان از وی حذر کنند و از کار وی آگاه شوند فقیه گوید
رضی الله عنه که پدر رحمه الله حکایت کرد گفت پیغمبرانی که مرسل نه اند
گروهی آن بوند که بخواب وحی بدیدندی و گروهی آواز شنیدندی و چیزی

ندیده بودند و پیغمبری بود از آن پیغمبران که خواب دیدندی بشبی از شبها
آن پیغمبر بخواب دید و ویرا گفتند چون بامداد برخیزی و از خانه بیرون
آئی نخستین اول چیزی که ترا پیش آید آن چیز را بدهان فرو
بخور و چون دوم چیزی پیش آید آن چیز را پنهان کن و چون
سیم دیگر چیزی پیش آید آن را بپذیر و نگاه دار و چون چهارم
چیز پیش آید ویرا نومید مگردان و چون پنجم پیش آید از او
بگریز آن پیغمبر چون بامداد از خانه بیرون آمد اول چیزی که او را
پیش آمد کوهی آمد سیاه بس عظیم آن پیغمبر متحیر بماند گفت که مرا
فرموده اند که این را فرو برو بخور چگونه توانم فرو بردن کوهی بدین
عظیمی را پس همی رفت بسوی آن کوه هر چند وی پیشتر همی رفت
آن کوه خردتر همی شد تا نزدیک کوه رسید کوه چند لقمه‌ای شد
دهان باز کرد و خائیدن گرفت شیرین‌تر از انگبین بود هر چند
بیشتر خائید لذت بیشتر یافت آن کوه را فرو برد و شکر کرد مر
خدای را عز و جل از آنجا بیشتر شد در میان راه طشتی زرین با خود دیدم
گفت مرا گفته اند این پنهان کن زمین را بکند و در زمین پنهان
کرد و بیشتر رفت باز پس نگریست طشت بر روی زمین آمده بود
باز گشت طشت را دیگر باره در زمین پنهان کرد تا سه بار
همچنین که آن طشت بر زمین همی آمد پیغمبر متحیر و عاجز بماند
با خود گفت من کردم آنچه مرا فرموده اند از آنجا بیشتر رفت مرغی را
دید پران همی آمد و بازی از عقب وی آن مرغ همی آمد تا نزدیک آمد

که آن باز

که آن باز مرغ را بگیرد آن مرغ اندر کنار پیغمبر افتاد و بزبان گفت یا
نبی الله مرا نگاه دار ازین باز و پنهان کن پیغمبر آن مرغ را برگرفت
و در آستین خود پنهان کرد اندرین زمان باز رسید بنزد پیغمبر مرغ را پنهان
کرده بود باز گفت یا نبی الله من گرسنه ام و این مرغ صید منست
بخواستم خورد و روزی من بود تو پنهان کردی او را مرا نومید مکن
از روزی من با خود گفت مرا گفتند که این سیم را بپذیر و نگاه دار و باز را
نومید مکن اکنون چگونه کنم متحیر فرو ماند آنگاه کارد از میان خود
برکشید پاره گوشت از ران خود ببرید بسوی باز انداخت باز گوشت را
برداشت و خورد و بپرید آن مرغ رها کرد و بیشتر رفت بر راه
مرداری دید سخت گنده شده از آن مردار بگریخت و در خانه پنهان
چون شب اندر آمد آن پیغمبر گفت یا رب من کردم همه آنچه تو فرمودی مرا
اکنون پیدا کن حکمت آن چیزها بخواب او را نمودند که آنچه اول کوهی
دیدی سیاه بدان عظیمی آن خشم بود و خشم از اول همچون
کوه باشد و چون بر وی صبر کنند هم چند لقمه‌ای بود و اندر خوردن شیرین‌تر
تراز انگبین باشد و آن طشت زرین که دیدی آن عملهای نیک است که هر چند
پنهان دارند و پنهان کنند آشکار شود و آن مرغ امانت بود هر که را
امین خویش کند با امانت چنان باید که خیانت نکنی و آن باز
حاجتمند بود چنان باید که اگر کسی از تو حاجت خواهد او را نومید
باز نگردانی اگر چه تو بدان حاجتمند باشی و آن مردار گنده غیبت
غیبت بود بگریز و از آنکه مردمان را غیبت کنند

والله اعلم بالصواب
قال حدثنا خلیل بن احمد قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا ابو عبد الله
قال حدثنا سفیان عن میمون منصور عن ابراهیم عن همام
الحارث عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یقول لا یدخل الجنة فتان یعنی سخن چین اندر بهشت
نشود عن ابی هریره قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
هل تدرون من اشرارکم قالوا الله ورسوله
اعلم قال ذو الوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه
وهؤلاء بوجه گفت دانید که بترین شما کیست گفتند
خدا و رسول وی داناتر اند گفت آنست که دو روی باشد این را برو
دیگر آید و آن را برو دیگر یعنی پیش تو دیگر گوید و پس
دیگر جز آن گوید قال حدثنا محمد الفضل عن ابن عباس
گفت که پیغمبر علیه السلام بر دو گور تازه بگذشت و گفت اهل
این دو گور را درین گور عذاب می کنند نه از قبیل کبایر بلکه
یکی را از سبب چکیدن بول عذاب میکنند و آن دیگر را از سبب
سخن چینی عذاب میکنند یعنی خود را از چکیدن بول نگاه
نداشتی و دیگری سخن چینی کردی پس رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم یکی چوب تر برگرفت و بدو نیمه کرد ازان یکپاره
چوب بر سر یکی گور خلید و آن نیمه دیگر ازان یکپاره چوب
بر سر دیگر یاران گفتند یا رسول الله چرا چنین کردی رسول الله

علیه الصلوات

علیه الصلوات والسلام تا مگر عذاب گور سبکتر شود بر ایشان
تا آن وقت که این چوبها خشک شود گوید رحمه الله علیه که
رسول الله فرمود صلی الله علیه وآله نه از قبیل کبایر عذاب
میکنند یعنی به نزدیک شما از کبایر نیست و به نزدیک خدای عز وجل
از کبایرست نه بینی اندر روایت ابو هریره رضی الله عنه میگوید
بدترین مردمان سخن چین است پس ثابت گشت که سخن چینی
کردن بنزدیک خدای تعالی از کبایرست و همچنانکه حکایت کرد اندر
خبر گفت لا یدخل الجنة فتان سخن چین اندر بهشت
نشود و چون در بهشت نشود درست شد که جای وی دوزخ گشت
زیراکه بدان جهان بجز از بهشت و دوزخ جای نیست و چون چنین باشد
واجب است بر سخن چین که توبه کند و باز گردد سخن چینی ذلیلیست
اندر دنیا و سبب عذاب گورست اندر دوزخ از پس مرگ و دوریست
از رحمت خدای عز وجل و روز قیامت با وی دوزخ است و اگر توبه کند
خدای عز وجل توبه وی بپذیرد حسن گوید که پیغمبر فرمود علیه الصلوات
والسلام بدترین مردمان آنست که دو رویه باشد چون بسوی
این مردمان آید و دیگر سخن گوید و چون بسوی آن دیگر آید دیگر گوید
و نیز چنین مردم را زبانها اندر دنیا خدای عز وجل دو زبان دهد اندر
قیامت قتاده رضی الله عنه گوید بدترین مردمان طعنه
کنندگان اند و سخن چینان اند و لعنت کنندگان اند و عذاب
گور سه بهرست اول بهره غیبت کنندگان راست و دوم مر آنکس راست

گر بول خویشتن نگاه ندارند و دیگر سخن چینان راست
حکایت سلمه گوید مردی غلامی خرید و آن فروختگان
پرسید که این غلام هیچ عیبی هست گفتند هیچ عیب ندارد
مگر سخن چینی خنده سبک داشت و از آن سخن نه اندیشید روزگاری
برآمد و آن غلام را همی داشت روزی آن غلام که بانو را گفت ترا
خواجه دوست ندارد و بر سر تو کنیزی خواهد خریدن تا ترا دوست
دارد زن گفت خواهم غلام گفت چون خواجه بخسپد تو بنشین
استره برگیر آن مویها که از زیر زنخ خواجه است بیرون کن بدین
استره مرا ده تا ترا افسون کنم تا خواجه ترا دوست گیرد زن
گفت نیک آید روز دیگر غلام به نزدیک خواجه آمد و گفت
ای خواجه ترا نصیحتی دارم خواجه گفت بگوی غلام گفت که
بانوی تو دوستان دارد و قصد هلاک تو کرده است تا ترا بکشد
خواهی تا بدانی گفت خواهم گفت چون بخانه شوی وقت
خواب خویشتن نگاه داری و بعمد خود را اندر خواب کن و بنگر
تا چه بینی مرد بخانه شد و شب اندر آمد بخفت خویشتن را اندر خواب کرد
و زن بیامد استره اندر دست گرفته خواست تا از زیر ریشش موی بیرون
کند و نشتر مرد چون چنان دید پنداشت که بکشتن وی قصد کرده است
مرد برخاست و دست زن گرفت و آن استره از دست زن بستد
و آن زن خود را بدان استره گلوی ببرید چون خبر کشتن زن بیرون آمد
اولیا آن زن بیامدند آن مرد را نیز بکشتند بدان سبب میان دو فریق
دوستان

کارزار افتا

کارزار افتاد چنین باشد حال سخن چین میان دو تن کشتن
افکنند یحیی بن اکثم رحمة الله علیه گوید سخن چین بدتر از
جادو است و سخن چین بیک ساعت چیزی کند که جادو بیک ماه
نتواند کرد و نیز گفته اند که کردار سخن چین بدتر از کردار دیو است
زیرا که دیو هیچ نتواند کرد مگر بخیال و حیله کند بوسوسه گوید
و کردار سخن چین معاینه و مواجه باشد و خدای عز و جل گفت اندر
کلام خویش قوله تعالی حمالة الحطب اینجا سخن چین است
هر عداوت را و جنگ را هیزم کشد آتش هر هیزم را اکثم بن
صیفی گوید چهار تن ذلیل باشند اندر دنیا اول سخن چین دوم
دروغ زن سیوم وام نه چهارم یتیم عبده بن لبابه
گوید از ابو عبدالله القرشی که گفت مردی هفتصد فرسنگ
برای دانایی برفت از بهر هفت سخن را نزدیک آن دانا آمد آن دانا را
دریافت گفت من به نزدیک تو آمده ام تا از آن علم که خدای عز و جل
ترا داده است مرا بهره دهی گفت بپرسم گفت خبر کن مرا که از آسمان
گرانتر چیست و از زمین فراختر چیست و از سنگ سختتر چیست
و از آتش سوزانتر چیست و از زمهریر سردتر چیست و از زهر کشنده
ترچیست دانا چون سوال بشنید جواب آن سخنان باز داد گفت
بهتان بر بیگناه گرانتر از آسمان است و سخن حق فراختر از
زمین است و دل خورسند توانگرتر از دریاست و حرص اندر تن
مردمان سوزانتر از آتش است و حاجت بر در خویشاوندان
روا ناشدن سردتر از زمهریر است و دل کافر سیاه تر و سختتر از

بسیار است و سخن چین را چون سخنش نرود و پدید نبود ضعیف تر از
یتیم است و چون سخن چین را سخنش برود و کارش بکام بود
از زهر کشنده تر است امام نافع گوید از ابن عمر رضی الله عنهما
که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت چون خدای عز و جل بهشت را بیافرید
گفت با بهشت سخن گوی بهشت گفت نیکبخت شد آنکس که در من
اندر آمد پس خدای گفت عز و جل بعزت و جلال من که هشت گروه
مردم را اندر تو جای نیست اول مدمن خمر را یعنی آنکه پیوسته خمر
خورنده باشد دوم زنا کننده را سیوم سخن چین را چهارم
دیوث را یعنی قلتبان بی رشک را پنجم شرطی را یعنی عوان را
ششم مخنث را هفتم کسی را که از خویشان بریده باشد هشتم
آنکه عهد بندد و وفا نکند حسن بصری گوید رضی الله عنه
هر که سخن کسان نزدیک تو آرد بدانکه سخن تو نیز بر ایشان برد
مردی بسوی امیر المؤمنین عمر ابن عبد العزیز اندر آمد و از مردی دیگر
سخن با گفت عمر گفت او را چه خواهی تا چگونه تو باشم تا بنگرم
تا اندرین گویا نی یا از دروغ زنان اگر از دروغ زنی از اهل این آیتی
که خدای عز و جل اندر کلام خویش فرمود یا ایها الذین
امنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا
آیت فاسقی و اگر از راست گویانی از اهل این آیتی که خدای عز و جل
گفت هماز مشاء بنمیم و بدین سخن چنین اگر خواهی تا که
عفو کنم دیگر از این سخنها نگوئی مرد گفت یا امیر المؤمنین عفو کن
تا پیش چنین نگویم
عبد الله بن مبارک گوید رضی الله عنه

قلتبان

حرام زاده

حرام زاده حدیث را پوشیده نتواند داشتن و حلال زاده
نیکو نهاده را نیازارد اما آنکه گفت حدیث را پوشیده نتواند داشتن
یعنی هر که سخن چینی برود حرام زاده باشد زیرا که حرام زاده
سخن نتواند پوشید و این حدیث را عبد الله مبارک از قول خدای
عز و جل بیرون آورده است چنانکه گفت بار خدای عز و جل اندر کتاب
خود قوله تعالی هماز مشاء بنمیم یعنی ولید مغیره طعنه زننده است
و سخن چین قوله تعالی مناع للخیر یعنی خیر گیرنده است قوله تعالی
عز و جل معتد اثیم عاصی و فاجر است و درشت گوی و بانکار قوله
عز و جل عتل بعد ذلک زنیم و بار حرام
حکیمی بزیارت آمد و از برادرش خبری بگفت حکیم او را گفت بزیارت
من دیر آمدی و چون بیامدی با سه خیانت آمدی اول مرا بر برادر من
خشمگین کردی دوم دل مرا فارغ مشغول کردی سیوم آنکه
خود را نیز نزدیک من متهم کردی کعب الاحبار گوید رضی الله عنه
وقتی در بنی اسرائیل قحط رسید همه بنی اسرائیل سه بار با موسی
علیه الصلوات والسلام بدشت بیرون آمدند و دعا کردند و باران
خواستند هیچ اجابت نیامد موسی گفت الهی این همه بندگان
تو اند سه بار بیرون آمدند و دعا کردند اجابت نیافتند ندانم
تا سبب چیست خداوند عز و جل وحی کرد بموسی علیه الصلوات یا موسی
از بهر آن دعاء ایشان را اجابت نکردم که اندر میان ایشان
یک سخن چین است و بر سخن چین مضرت است موسی گفت یا رب

آنکس گفت با او را از میان خویش بیرون کنیم وحی آمد با موسی
که شما را از سخن چینی نهی میکنم آنگاه خود از کرم سخن چین را
رسوا کنم من سخن چینی کنم همه بنی اسرائیل را بگوی تا توبه کنند موسی
ایشان را بگفت همه بنی اسرائیل توبه کردند و باز گشتند بخدای
عز و جل آنگاه باران آمد   سلیمان بن عبد الملک نشسته بود مردی
به نزدیک وی آمده بود مردی را به نزدیک وی اندر آورده بودند سلیمان آن
مرد را گفت بمن چنان رسید که تو در من وقیعت کرده و مرا سخنهای
زشت گفته مرد گفت نگفته ام سلیمان گفت آنکس که مرا گفته
به نزدیک من راست گویست زهری گفت سخن چین راست گوی
نباشد سلیمان گفت راست میگوئی یکی از حکیمان گفت من
بلغك عن اخ فهو الشاتم لا من شتمك یعنی
هر که خبر کند ترا بر دشنامی از دوست دشنام دهنده اوست نه آن
دوست   وهب بن منبه گوید هر کرا بباید بدان چیز که در تو
نباشد ایمن مباش که از تو بنکوهد بچیزی که اندر تو نباشد.
فقیه گوید رضی الله عنه هر آنکس که به نزدیک تو خبر آنها اندر
خبر برد سوم چنان باید که او را باز زنی زیرا که آن کار منکر است
و نهی منکر واجب است چنانکه خدای عز و جل گفت اندرین آیه قوله تعالی
کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون با
لمعروف وتنهون عن المنکر سیوم چنان باید که
او را دشمن گیری از بهر خدای عز و جل زیرا که وی عاصی است و دشمن
داشتن عاصی واجب است بر خدای عز و جل او را دشمن والف چهارم
چنان باید که بدان برادر غایب مسلمان ظن بد نبری بگفتار وی زیرا که

ظن بد بردن بر مسلمانان حرام است چنانکه خدای عز و جل گفت اندرین
آیه قوله تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن
اثم پنجم چنان باید که اندر غور آن کار فرو نشوی و تجسس نکنی
که خدای عز و جل از تجسس نهی کرده است چنانکه خدای گفت قوله تعالی
و لا تجسسوا ششم چنان باید که چون وی سخن چینی می کند و
در وی تو همچنان نکنی یعنی که سخن خبر نکنی بد آنچه سخن چنان نزد تو
او نه باشد والله اعلم بالصواب
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا
ابراهیم بن یوسف عن الحسن که پیغامبر فرمود علیه الصلوات والسلام
از سه چیز کس نرهد یکی حسد کردن دوم ظن بد بردن سیوم
از طیره شدن یعنی فال بد داشتن گفتند یا رسول الله چون
کنیم تا ازین چیز برهیم پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام چون
حسد کنید پیدا مکنید و چون ظن بد برید آنرا حقیقت مدارید و چون
طیره افتد بروید و باز مگردید چون حسد کنید پیدا مکنید به بد
کرداری و بد گفتاری یعنی چون حسد کنید و اندر دل تان باشد
زبان مگوئید و یا مکنید بید زیرا که آنچه اندر دل باشد بار خدای
عز و جل بدان نگیرد تا بزبان نگوئید و نکنید واما بیان آنچ قول
گفت که چون ظن بد برید آنرا حقیقت مدارید یعنی تا شمار چنانکه
بکفه در برادر مسلمان گمان بد مدارید و اما چون طیره افتد یعنی
چون جای خواهی رفتن چغدی بانگ کند یا عکه یا زاغی یا اندها

بترو باز مگردید از راه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فال را دوست داشتی
و طیره را کراهیت داشتی و طیره سلا یک داشتن و بد داشتن
کار جاهلیت چنانکه خدای عز و جل گفت قالوا اطیرنا بک
و بمن معک و اندر آیه دیگر گفت انا تطیرنا بکم
ابن عباس گوید چون بانگ مرغ شنوی بگوی اللهم لا طیر
الا طیر الله و لا خیر الا خیر الله و لا اله غیر الله
و لا حول و لا قوة الا بالله آنگاه برو باذن الله هیچ
زیان نکند   قال حدثنا محمد بن الفضل و عن ابی هریرة رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت با یکدیگر دشمنی مکنید
و با یکدیگر در کاری نخواهند خریدن فرا مشید و بازار تیز مکنید بدانکه خود
خریدار نمائید و ای بندگان خدای عز و جل همه همچو برادران باشید
با یکدیگر معاویه بن سفیان رحمة الله علیه گوید مر پسر خویش را
که بر تو باد الحذر تا گرد حسد نگردی از آنکه بر دشمنت پیدا آید
بر تو بیشتر از آن پیدا آید   فقیه گوید رضی الله عنه هیچ
چیز بدتر از حسد نیست چه پیش از آنکه مکروهی بمحسود رسد بحاسد
پنج عقوبت رسد اول غمی که هیچ بریده نشود یعنی همیشه اندر غم باشد
دوم مصیبتی باشد بی مزد سیوم مذمتی بی مدح چهارم
خدای عز و جل بروی خشم باشد پنجم در توفیق بروی بسته باشد انس
پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم که نعمتهای خدای را عز و جل دشمنانند
گفتند یا رسول الله کیانند دشمنان نعمت خدای عز و جل گفت حسد

حسد کنان

حسد کنندگان بدانچه خدای عز و جل مردمان را بدان داده است از فضل خویش
مالک دینار رحمة الله علیه گوید من گواهی قرایان بر همه خلق بپذیرم
اما گواهی قرایان بر قرایان نپذیرم زیرا که ایشان را حاسد یافتم
بر یکدیگر یعنی بیشترین حسد در قرایان است   ابو هریره گوید
رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم شش گروه
بسبب شش چیز بدوزخ شوند پیش از حساب گفتند یا رسول الله
این کدام گروه‌اند گفت اول امیران بجور کردن دوم عرب بتعصب
کردن سیوم دهقانان بکبر کردن چهارم بازرگانان بخیانت
کردن پنجم روستایان بنادانی کردن ششم عالمان بحسد
کردن یعنی آن عالمان که دنیا جویند بر یکدیگر حسد کنند پس
چنان باید که هر عالم را که علم از برای جستن آخرت آموخته چون
علم از برای جستن آخرت آموخته چون علم از برای آخرت را جوید
بر یکدیگر حسد نکنند و چون علمش از بهر طلب دنیا باشد حسد کنند
چنانکه خدای عز و جل گفت از عالمان جهودان حکایت کنان ام یحسدون
الناس علی ما آتیهم من فضله یعنی جهودان حسد کردند
بر پیغمبر ما علیه الصلوات و السلام و بر یاران وی گفتند اگر وی پیغامبر
بودی او را بسیار زن مشغول نکردی آنگاه خدای عز و جل این آیت
بفرستاد ام یحسدون الناس الآیه یعنی بر فضلی که پیغمبر را بو
دی و به بسیاری زنان حسدی کنند   بعضی حکیمان گفته‌اند
مر شما را الحذر تا گرد آنکه حسد اول گناهی است که در آسمان
بکردند اول گناهی است که بر زمین کردند اما اول حسد که بر آسمان کو

ابلیس بود که وی را سجده کردن فرمود بر آدم سر باز زد و گفت خلقتنی
من نار وخلقته من طین از حسد که نتوانست بار آورد
دوم دیگر حسد که بر زمین کرد قابیل بود که به حسد برادر خود را هابیل
بکشت چنانکه خدای عز و جل گفت واتل علیهم نبا ابنی آدم
بالحق الآیه   احنف بن قیس گوید حاسد را راحت نباشد
و دروغ زن را مروت نباشد و خاین را رای نباشد و بدخو را صواب نباشد
و در بعض نسخها حاقیت یعنی مکر گرفته را رای نباشد و ملول کار را
وفا نباشد و مدام بدخو را مهتری نباشد   بعضی از حکیمان
گفتند که هیچ ستمکاری را ندیدم مانندهٔ تر از ستم رسیده چون
حاسد را محمد بن سیرین گوید اندر دنیا هیچکس حسد نکردم گفتم
نباید که گفت و از اهل بهشت است و مرا اهل بهشت را چگونه
حسد کنم که بازگشت وی سوی بهشت باشد و اگر اهل دوزخ است
چگونه حسد کنم که بازگشت وی خود سوی دوزخ است چگونه حسد کنم
چیزی ندیدم   حسن بصری گوید رضی الله عنه یا ابن آدم برادر
خود را چگونه حسد کنی بدانچه خدای عز و جل او را داده است چه اگر
آنچه او را داده است از بهر کرامت تو چرا حسد کنی بر آنکه خداوند
عز و جل او را گرامی کرده است و اگر آنچه خدای عز و جل او را داده است
از بهر خذلان و اهانت است پس روی حسد نباشد که بازگشت وی به دوزخ باشد
و چون بازگشت وی به بهشت باشد حسد تو او را هیچ زیان
ندارد   فقیه گوید رضی الله عنه که سه گروه مردم را دعا
مستجاب نشود اول حرام زاده را دوم غیبت کنندگان سیوم
آنکس

آنکس را که در دل او غل و غش بود و حسد خارش باشد
ابن شهاب گوید از پدرش که پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام
حسد روا نیست مگر اندر دو چیز اول آنکه مردی که خدای عز و جل او را
قرآن کرامت کرده باشد وی شب و روز آن را بکار میدارد و دوم
مردی که خدای عز و جل او را مال بسیار داده باشد وی شب و روز نفقه
میکند   فقیه گوید رضی الله عنه یعنی جهد کند تا مانند چنان بکند
اندر قیام شب و صدقه دادن بدین چنین حسد نباشد و اگر
بچیزی از این دو چیزهای دیگر حسد کند تا که وی را زوال نعمت خواهد
این حسد مذموم باشد و همچنین اگر در دست کسی چیزی بیند چون
و گوید این مرا باشد و مرا بایستی این حسد باشد آرزو کند اگر مرا
همچنان بایستی و از خدای عز و جل بخواهد از این حسد باک نباشد
و همچنین است معنی قوله تعالی بعضکم علی بعض واسألوا الله
من فضله و چنان باید مر مسلمان را که نیکویی دیگری مر خود را
نخواهد و اگر چنان آرزو کند باید که از خدای عز و جل بخواهد تا او را
همچنان بدهد پس واجب کند که خود را از حسد باز دارد که حاسد
همچنانست که حکم خدای را عز و جل رد کند و ناصح چنانست که
بحکم خدای عز و جل راضی باشد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم
ان الدین النصیحة پس چنان باید که بر همه مسلمانان
ناصح باشد نه حاسد بلکه از حسد کردن دور باشد
علاء بن عبد الرحمن گوید از پدرش از ابو هریره رضی الله عنه که
پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حق مسلمان بر مسلمان شش

چیز دیگر گفتند یا رسول الله این شش چیز کدامست گفت اول چون
پیش آید سلام کنی دوم چون بخواندت اجابت کنی سیوم چون
از تو نصیحت خواهد ازوی باز نداری چهارم چون عطسه دهد و حمد کند بگوید
الحمد لله بگویی یرحمک الله پنجم چون بیمار شود به پرسیدنش
شوی ششم چون بمیرد بر جنازه اش حاضر باشی و نماز کنی
فقیه گوید رضی الله عنه از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که
گفت من هشت ساله بودم که بخدمت پیغمبر علیه الصلوات والسلام
آمدم و اول چیزی که مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیاموخت گفت
یا انس بن مالک بر تو باد که دست و روی نیکو تمام بشوی از برای نماز
تا حفظه ترا دوست گیرند و عمرت زیادت شود و نیز گفت ای پسرک
یا انس از جنابت تن بشوی در آن مبالغت نمایی که بزیر هر موی
جنابتی است گفتم یا رسول الله چگونه مبالغت نمایم در آن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بر آب تن کن بن موها و خوب بشوی و انگه
بمال پوست تن را تا چون فارغ شوی از شستن اندامها و بیرون
آیی از شستن جای خدای عز و جل ترا آمرزیده باشد و از همه
گناهان پاک کرده باشی و نیز گفت ای پسرک من یا انس
بر تو باد که بگویی تا هر رکعت نماز چاشت از تو فوت نشود
که آن نماز تائبان است و نیز شب و روز نماز بسیار کن [illegible]
تا تو اندر نماز [illegible] فرشتگان بر تو دعا می کنند و ترا آمرزش
میخواهند و نیز گفت ای پسرک من یا انس تن را بر بجان
بنماز دراز کردن و با ایستادن لازمست تن و دل و چون

برکوع فرو شوی کف دستها بر سر زانو نهاده دار و میان انگشتان
گشاده دار و بازوها از پهلو بر داشته دار و چون از رکوع سر برآری
راست بایست تا اندامهای هر یک بجای خویش باز آیند و چون سجده
فرو شوی روی را هموار بر زمین بنه و سر زود از زمین بر مدار
و زود زود منه همچو دانه چیدن مرغ و بازوها را بر زمین مگستران
همچو روباه و چون سر از سجده برداری همچو سگ بر دو گونه [illegible]
بر دو پای منشین ولیکن تن خود در میان دو قدم بر زمین و بجای
دیگر آمده است که پای راست بایستانی و بر انگشتان بسوی قبله
دار و پای چپ بنشین چه هر آن نمازی که اندر وی رکوع و سجود تمام
نباشد خدای عز و جل بدان نماز ننگرد و نیز گفت یا انس اگر تو
این شب و روز بر آن دوست باشی زیرا که اگر ترا مرگ اندر آن حال اندر
یابد شهید باشی و نیز گفت ای پسرک من یا انس چون بخانه
اندر آیی سلام کن تا برکت سلام تو بماند اندر خانه تو و نیز گفت
ای پسرک من یا انس چون از خانه بیرون آیی بکاری نیفتد چشم تو
بر هیچکس از اهل قبله الا که سلام کنی بروی یعنی هر که پیش آید
بروی سلام کن تا حلاوت ایمان اندر دلت موجب آید و در آن
بیرون آمدن خداوند عز و جل ترا آمرزنده باز گرداند و نیز گفت ای
پسرک من یا انس چنان باش که هیچ شب و روز بر تو نگذرد
که اندر دلت از هیچ مسلمانی غل و غش و حسد و خیانت باشد
چه این سنت منست که رسول ام و هر که سنت من بگیرد مرا دوست
داشته باشد و هر که مرا دوست دارد با من به بهشت اندر آید و ای
پسرک من چون این همه چیزها که ترا گفتم بکنی و نگاه داری وصیت مرا

نگاه داشته باشی آنگاه بر تو هیچ از مرگ دوستتر نباشد که
راحت تو اندر مرگ است   پیغمبر علیه الصلوات والسلام خبر کرد
که غش و خیانت از دلها بیرون کردن سنت منست و چون چنین
باشد واجبست بر همه مسلمانان را که حسد و خیانت از دل
بیرون کنند چه این فاضلتر از همه کردارها است   فقیه گوید
رضی الله عنه که از پدر خویش و هر که حکایت کرد مرا باسناد
خویش از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که وی گفت اکنون ببینید مردی از اهل بهشت اندر مسجد اندر رسول
علیه الصلوات والسلام اندرین حدیث بود که مردی از در مسجد اندر
آمد و آن مرد از انصاریان بود و آب وضو از ریش آن مرد می‌چکید و بر
دو روی پاک می‌کرد از آن آب دست و نعلین اندر دست چپ
گرفته سلام کرد و به نزدیک قوم بنشست آن روز نماز بکرد و
برفت چون روز دیگر بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان
حدیث دینه بگفت و همان مرد از در مسجد اندر آمد بران سان
که دی آمده بود نماز بکرد و برفت روز سیوم پیغمبر علیه الصلوات والسلام
همان حدیث بگفت و آن مرد هم از در مسجد بران کردار اندر آمد
و سلام کرد و بنشست چون رسول الله علیه الصلوات والسلام
حدیث آن مرد بگفت نماز بکرد و برخاست این مرد نیز برخاست
تا برفت عبدالله بن عمرو بن العاص با وی برفت و آن مرد را بگفت
که میان من و میان پدرم آزاری افتاده است و من سوگند یاد کردم
که سه شبان روز خانه وی نروم چه باشد اگر مرا یاری دهی
از بهر این سوگند را آن مرد گفت سپاس دارم انس بن
مالک گوید حدیث کرد مرا عبدالله بن عمرو بن العاص

گفت

گفت چون بخانهٔ آن مرد رفتم من او را نگاه داشتمی اندران سه
شبانروز هیچ ندیدم که آن مرد برخاستی بشب و نماز کردی
مگر آنکه چون بر بستر فرو شدی و بخفتی هرگاه که بیدار گشتی و گشتی
خدای را عز و جل یاد کردی و تکبیر کردی تا بامداد بودی برخاستی
و دست و روی نیکو بشستی و نماز تمام بکردی و بروز روزه داشتی
و چیزی که بیافتی بخوردی سه شبانروز آنگاه داشتمی ازین
تر هیچ ندیدم جز آنکه هیچ چیز از وی نشنیدم مگر چیز
نیک خواستم تا کردار او سخت حقیر کردم آن جوانمرد را گفتم مرا
بمیان پدرم آزاری نبوده است ولکن خواستم تا ترا بیازمایم زیرا که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمجلس چنین گفت که از اهل بهشت است
چنین کردم تا بر کردارت بنگرم و بتو اقتدا کنم و چون نگاه کردم
کرداری بیشتر ندیدم که تو بکردی چه چیز ترا بدین مرتبه رسانید
مرد گفت من هیچ کردار ندارم مگر آنچه دیدی چون از نزدیک
از نزدیک وی جدا شدم خواستم برم آن مرد مرا باز خواند و گفت از آنچه
دیدی چون اندرین خود یاد ندارم مگر آنکه بهیچکس بدی نخواهم
و بر هیچ مسلمان حسد نکنم بدانچه خدای تعالی عز و جل چیزی داده
باشد عبدالله گفت این بود که ترا بدین درجه رسانیده و ما را
ازین طاقت نیست و بعضی از حکیمان گفتند که حاسد بر پنج روی
بر خدای عز و جل بیرون آمده باشد اول آنکه هیچ نعمت که خدای
عز و جل بر کسی دهد یا ظاهر کرده باشد آن را دشمن دارد نعمت

خداتعالی خشم گیرد یعنی گوید چرا چنین قسمت کرد سیوم بخیل
خداتعالی نه پسندد یعنی خدای تعالی هر کرا داند بروی فضل کند
وی بر فضل انه بخیلی کند وچهارم خذلان مومنان خواهد و هیچ
سخن نگوید باشد ونیز گفته اند که حاسد را هیچ
مجلس پا نکند مگر نکوهش و همیشه ذلیل باشد و نیز
باشند فرشتگان او را پا نکنند مگر بلعنت گفتند و اندر
خلوت جز بغم و اندوه نباشد و اندر جان دل او جز شده
و هول نباشد و اندر حال نزع جز سوختن نباشد والله اعلم
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا
محمد بن جعفر عن ابیه عن کعب الاحبار قال یاتی المتکبرون
یوم القیمة ذرا علی صورة الرجال تغشاهم
اولیاء بیتهم من کل مکان یسلکون فی نار
من الانیار یسقون طینة الخبال من عصارة
اهل النار گفت متکبران را روز قیامت بیارند چون مورچه
خورد بر صورت مردان از هر سوی ذل و خواری شان می رسد و بر
زیر پای ایشان همی سپرند پس آنگاه بر اندرستان بسوی
دوزخ ببرند اند شان از زیر بالا ایشان آتش زبانه
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا
ابراهیم بن یوسف قال حدثنا سفیان عن سعد انه قال
بلغنی عن الحسین بن علی رضی الله عنهما که بگذشت بر مسکینان
که و ایشان دستار خوان بگسترده بودند و نان ریزه

هیچ بودند

هیچ بودند حسین را گفتند یا ابا عبدالله بیای تا نان
خوری حسین رضی الله از اسب فرود آمد و گفت خدای عز و جل متکبران را
دوست ندارد و با آن مسکینان از آن نان ریزه بخورد پس ایشان را
گفت من شما را اجابت کردم شما نیز مرا اجابت کنید با من بخانه
من آیید همه با امیرالمومنین حسین بن علی رضی الله عنهما برفتند
چون بخانه رسیدند حسین بن علی رضی الله عنهما کنیزک را گفت
آنچه خورش در خزینه باقی مانده است بیار تا بخوریم فرو
چنین باشد وهم برین اسناد گفت از سفیان از ابو حازم
از ابو هریره که پیغامبر علیه الصلوات والسلام گفت خداوند تعالی
روز قیامت با سه گروه مردم سخن برحمت نگوید و بنظر عنایت بدیشان
ننگرد و بلی آب درد ناک باشد وایشان را بخشایند گفتند یا رسول الله
این سه گروه مردم کیانند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت اول پیر زانی
دوم ملک دروغ زن سیوم درویش متکبر حدثنا الفقیه ابو جعفر
قال حدثنا عن ابی هریره رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله
وسلم شب معراج سه گروه مردم را بر من عرضه کردند که ایشان اول
به بهشت اندر آیند اول شهیدانند و دوم بندگان درم خریده که اندر
دنیا هم طاعت خداوند درم کرده اند و هم طاعت خداوند تعالی سیوم
درویش ضعیف خداوند عیال و آن سه گروه بدوزخ شوند اول امیران
جابر باشند که بر خلق مسلط شده باشند دوم خداوندان مال
که زکوة نداده باشند سیوم درویش فخر کننده و متکبر و چنین
که خداوند تعالی آن سه گروه را دشمن دارد و سه گروه را از ایشان

از ایشان دشمن تر اول فاسقان را دشمن دارد و پیر فاسق را
دشمن تر دوم بخیلان را دشمن دارد و توانگر بخیل را دشمن تر
و سیوم متکبران را دشمن دارد و درویش متکبر را دشمن تر.
و سه گروه را دوست دارد و سه گروه را دوست تر اول پارسایان را
دوست دارد و جوان پارسا را دوست تر دوم سخیان را دوست دارد و درویش
سخی را دوست تر و سیوم متواضعان را دوست دارد و توانگر متواضع را
دوست تر   جندب بن ابی ثابت گوید یحیی بن جعده که پیغمبر گفت
علیه الصلوات والسلام اندر دل هر که مقدار سپندانی دانه کبر باشد
وی به بهشت اندر نیاید مردی گفت یا رسول الله من جامه نیکو و شراک
نعلین نیکو و علاقه تازیانه دوست دارم این کبر باشد یا رسول الله
پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم خداوند عز وجل جمیل است و جمال
دوست دارد و چون بنده را نعمت دهد خواهد دوست دارد که اثر آن
نعمت بروی پیدا باشد و خداوند عز وجل دشمن دارد آنکس را
که خویشتن را درویش نماید و خود را بدرویشان مانند کند
و توانگر باشد ولیکن کبر آن باشد که حق را گردن ننهند و مردمان را
خوار دارد   حسن بن زیاد گوید که پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام
هر که نعلین را پاره دوست دارد و جامه را پیوند افکند و روی را
در سجده بر خاک دارد از بهر طاعت خدای عز وجل وی از کبر بیزار گردد
و پیغامبر علیه الصلوات والسلام گفته هر که پیوسته صوف پوشد
یعنی پشم و نعلین را پاره افکند و اندر پای کند و بر خر نشیند
و گوسپند دوشد و با عیال خویش نان یکجا خورد و با مسکینان

بنشست

بنشست و خاست کند خدای عز وجل کبر از وی دور کند   موسی صلوات الله
علیه اندر مناجات گفت یا رب از خلق تو بگو که دشمن تر است
ندا آمد یا موسی آنکس که بدل متکبر باشد و بزبان درشت باشد
و بچشم شوخ و بدست بخیل   عروة بن زبیر گوید که تواضع
یکی از دامهای شرف است و هر نعمتی را حاسد است مگر تواضع که
وی نعمتی بی حسد است و بعضی از حکیمان گفتند میوه قناعت
راحت است و میوه تواضع محبت است   مهلب بن ابی صفره
که سپاه سالار حجاج بود وقتی برگذشت بر مطرف بن الشخیر
با جبه خز پوشیده و وی خرامید مطرف گفت یا اباعبدالله
این چه رفتن است خدای تعالی و پیغمبر او صلی الله علیه وآله وسلم
دشمن دارند این چنین رفتن را مهلب گفت مرا شناسی گفت بلی
شناسم از اول نطفه بوده و آخر مرداری باشی افکنده
و تو اندر میان حمال سرگینی مهلب خرامیدن بگذاشت و از آن
رفتن گرفت   بعضی از حکیمان گفتند فخر مومن بخدای است
عز وجل و عزش بدین است و فخر منافق بحسب است و عزش بمال
ابن عمر رضی الله عنهما گوید که پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام
چون متواضعان را بینید تواضع کنید و چون متکبران را بینید
تکبر کنید بر ایشان که آن کبر مر ایشان را اصغار و مذلت باشد
ابو هریره گفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هیچکس تواضع نکند
از بهر خدای را عز وجل الا که خدای وی را برتر گرامی کند

عمر بن الخطاب گوید رضی الله عنه سر همه تواضع آنست که هر مسلمانی
که اندر راه ترا پیش آید بسلام ابتدا کنی و چون بمجلسی روی تا از
دیگران فروتر نشینی رضا دهی و چون ترا بستایند بکبر نگیری
گوید رحمة الله علیه که هیبت داری و نیک مردی و پرهیزکاری یاد کنید
و نیز کبر کردن خلق فرعونانست و آن کافرانست و تواضع کردن
خلق انبیاست و آن نیکان زیرا که خدای عز و جل صفت کافران
و فرعونان بکبر کرد چنانکه گفت اندرین آیت انهم کانوا اذا
قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون یعنی که چون ایشان را
گویی بگویید لا اله الا الله تکبر کنند و نگویند و چنانکه خدای گفت
عز و جل قوله تعالی و قارون و فرعون و هامان و لقد
جاءهم موسی بالبینات فاستکبروا فی الارض
و نیز گفت بآیه دیگر قوله تعالی ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و نیز گفت
بآیه دیگر قوله تعالی انه لا یحب المستکبرین و مومنان را
بتواضع ستود چنانکه گفت قوله تعالی و عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا یعنی بندگان خدای آنانکه میروند
بتواضع ایشان را بستود و پیغمبر علیه الصلوات والسلام را نیز بتواضع
بفرمود چنانکه گفت و اخفض جناحک للمومنین
و پیغامبر علیه الصلوات والسلام ستوده به نیکویی خلقش چنانکه
گفت قوله تعالی و انک لعلی خلق عظیم و خلق پیغامبر

تواضع بود

تواضع بود چنانکه اندر خبر آمده است که پیغمبر علیه الصلوات والسلام
بر خر برهنه بر نشستی و اگر درم خریده او را بخواندی اجابت کردی
و چون چنین باشد درست شد که تواضع نیکوترین همه خوبیهاست
و نیکان فاضلتر آن که پیش از ما بودند همه متواضع بودند پس
واجب است بر ما نیز که بدیشان اقتدا کنیم   چنانکه می آرند
عمر عبدالعزیز را شبی مهمانی رسید چون نماز خفتن بکرد و چیزی
می نبشت چراغ تاریک گشت مهمان گفت یا امیر المؤمنین برخیزم
و چراغ راست کنم عمر گفت از کرم مردم نسزد که مهمان را کار فرماید
غلام را بیدار کنم گفت نه که خواب اولست او را گرفته است عمر عبدالعزیز
برخاست و چراغ را راست کرد مهمان گفت بتن خود برخاستی و چراغ
راست کردی عمر گفت چون برفتم بچراغ راست کردن عمر بودم و اکنون
که باز آمدم هم عمرم و بهترین مردمان آن بود آنانند نزدیک خدای
خدای عز و جل که متواضع است   قیس بن ابی حازم گوید که
چون عمر ابن الخطاب رضی الله عنه نیت شام کرد و آنجا رفت
بزرگان شام همه پیش آمدند و چنین آگاه نمودند گفتند بر اسب
نشین یا امیر المؤمنین تا ترا مردمان به بینند و بدانند عمر گفت
رضی الله عنه شما کار از اینجا همی بینید و من کار از آنجا
و بدست سوی آسمان اشارت کرد و گفت و دست باز داد بر در اندر
چیزی دیگر گویند که چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بشام رفت
با غلام خود نوبت نهاده که تا یک فرسنگ عمر بر اشتر نشیند و یک فرسنگ

غلام عمر از بخت بر اشتر نشستی غلام مهار اشتر بدست گرفت
و میکشید تا یک فرسنگ همچنین نوبت تا یک فرسنگ تمام
برسید نوبت اشتر نشستن غلام بود غلام را بر اشتر نشاند
و مهار اشتر بر دست گرفت و اندر راه آبی پیش آمد همچنان مهار
اشتر بر گرفته از آب بگذشت ابو عبیده بن الجراح رضی الله عنه
امیر شام بود چون خبر آمدن عمر شنید با لشکر ان پیش باز آمد
گفت یا امیر المؤمنین بزرگان شام همه پیش باز می آیند
نیکو نبود که ترا بدین حال ببینند عمر گفت رضی الله عنه خدای عز و جل
ما را عزیز کرده است باسلام گفتار مردمان باک ندارم   از سلمان الفارسی
می آید که امیری آن یک جوال کاه خرید در آن ساعت سلمان آنجا
بگذشت سلمان را سخره گرفت که این کاه را بر گیر سلمان هیچ
سخن نگفت و آن جوال کاه بر گرفت و همی بود از پس آن [illegible]
مردمان محتشم او را پیش آمدند وی گفتند اصلح الله الامیر
این کاه چرا تو بر گرفتی بیاور تا ما بر گیریم چون خداوند کاه
مردمان بشنید خجل گشت با خود گفت این امیر را سخره کرده ام
بگرداندم بسیار عذر خواست و گفت نشناختم و خواهش همی کرد
سلمان رضی الله عنه آن جوال کاه تا در خانه آن مرد ببرد و گفت توبه
باد از خوار بازداشتن مردمان و تا باشی کسی را سخره مگیر   عمار بن
یاسر امیر کوفه بود از بازارگان علف فروش بسته خرید و زیادتی
خواست حزمه بسته بر داشت و فروشنده گرانه حزمه بگرفت

و همه را کشیدن گرفتند همی بدست این مانند و همی بدست آن آنگاه
بر گرفت نهاد و بسوی خانه خود برد علف فروش او را نشناخت
و گفت یا امیر بگذار تا من بر گیرم و بخانه آرم عمار گفت رنج تو
نخواهم خود بگرفت و بخانه برد   امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب
رضی الله عنه ابو هریره را امیری بحرین داد و ابو هریره بر خری
نشسته برفت و چون به بحرین رسید و اندر بازار آمد خود بانگ
همی کرد راه دهید امیر را یاران پیغمبر علیه الصلوات والسلام
چنین بودند و خلق ایشان تواضع بود و عزیزتر بودند نزد
خلق و نزد فرشتگان و نزد خدای عز و جل   ابو هریره رضی الله عنه
گفت از پیغمبر شنیدم علیه الصلوات والسلام که هیچ مالی از صدقه
دادن نقصان نشود و هیچ مرد ستمکار خود را عفو نکند الا که
خدای عزش زیادت کند   پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اندر
خانه عایشه بود رضی الله عنها و طبقی قدید پیش او نهاده
و پیغمبر علیه الصلوات والسلام بدو زانو نشسته و از آن همی خورد
بیننده بود زنی از بیرون راه بگذشت با مردمان حدیث میکرد و او
زنی بود بد زبان نانیکوگفت ده از مرد و زن [illegible] تعجب کرد را
بدید بندی چشم زن بر رسول خدای علیه الصلوات والسلام افتاد اندر
آمد رسول را دید و بزانو نشسته آن مردمان را گفت بنگرید بر رسول خدای
عز و جل که چگونه بدو زانو نشسته است همچون بندگان و طعام همی خورد
پیغمبر علیه الصلوات والسلام گفت من نشینم چنانکه بندگان نشینند
و بخورم چون خورند بندگان پیغمبر علیه الصلوات والسلام آن زن را

گفت بیا تو نیز بخوری ازین طعام زن گفت نخورم مگر از دست تو یا رسول الله
پیغامبر علیه الصلوات والسلام از دست خویش نواله داد زن گفت
نخواهم مگر از دهان پیغمبر علیه الصلوات والسلام پاره ازان بدید
بخایید از دهان بیرون کشید و بدان زن داد آن زن بستد
و اندر دهان نهاد هنوز از دهان فرو نبرده بود آن زن از شرم جامه
بپوشید ازان پس همچنان نرمگین بماند که در روی کس نتوانستی
نگریست و نیز کس بعد ازان ازوی کس سخن باطل نشنید تا بحق
رسید   حسین گفت رضی الله عنه که گفت پیغامبر علیه الصلوات
والسلام کلیدهای روی زمین بمن عرضه کردند مرا باختیار کرد میان
آنکه بنده باشم و پیغامبر و میان آنکه پیغمبر باشم و ملک آنگاه
جبرئیل مرا اشارت کرد که بندگی گزین و تواضع نمای من بندگی گزیدم
و پیغمبری بران مرا پادشاهی داد خداوند تعالی اول کسی که سر از گور برکنند
من باشم اول کسی که شفاعت کند من باشم
ابن مسعود رضی الله عنه گوید هر که تواضع کند از بیم خدای عز وجل
روز قیامت او را برداشته و افراشته کند و هر که بزرگ منشی
کند خدای عز وجل از پایه فرو افکندش   قتاده گوید بما خبر
رسید که رسول الله صلی الله علیه واله وسلم گفت هر که را از کسی آزار رسید
و سه چیز اندروی نباشد آنکس بهشت اندر آید اول کبر دوم خیانت
سیوم وام   قال حدثنا ابی باسناده عن طلحة بن زید عن
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه ببازار اندر آمد و پیراهنی کرباسی
خرید به شش درم غلام را گفت تا ازین دو پیراهن یکی

یکی اختیار کن

یکی اختیار کن غلام یکی نیکوتر اختیار کرد و بپوشید و آن دیگر
پیراهن علی بپوشید پیراهن را آستین از سر انگشتان دراز تر
بود حضرت علی کارد بخواست سر آستین ببرید روز آدینه بود مسجد شد
و مردمان را خطبه کرد و تا بدان ریشهای کارد بریده پیراهن همی
نگریستم که بر کف دست و بر پشت دست افتاده بود   چون
امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه مردی را دید که
جامه دراز پوشیده گفت یا فلان جامه برتر کش که جامه
پاک تر ماند و دیرتر ماند و تن ترا بهتر باشد و دولت بهتر و نیز
کارتر باشد   ابو هریره رضی الله عنه گفت پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم گفت که خدای عز وجل گفت کبریا و عظمت هر دو
از صفات ذات منست هر که در یکی ازین دو صفت با من منازعت کند
در دوزخش افکنم بهر حالی عظمت ازار منست و کبریا ازین
دو یکی منازعت کند در دوزخ افتد اما معنی آنکه عظمت و کبریا گفت
ازین دو نام صفات است از صفتهای خدای که گفت العزیز الجبار
المتکبر ازین دو است همچنین صفتی از صفتهای منست که نباید که
بنده باشی و کبر کنی والله اعلم
قال حدثنا الحاکم ابو محمد البرذوری قال حدثنا احمد بن خالد
عن عبید الله رضی الله عنه گفت از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
شنیدم گفت محتکر را نکنند مگر خاطی و جانی   ابن عمر رضی الله
گوید که پیغمبر گفت صلی الله علیه واله وسلم هر که چهل روز طعام باز دارد
از بهر محتکری را خدای عز وجل از وی بیزار است و او از خدای عز وجل بیزار است

سعید بن المسیب گوید از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه
که پیغامبر علیه الصلوات والسلام گفت که مردم بازرگان یعنی آنکه
طعام از جای بجای برد فروختن را مرزوق است و محتکر ملعون است
زیراکه مردمان را از بازرگان منفعت باشد و برکت دعای مردمان
مسلمانان خدای تعالی اورا مرزوق گرداند و محتکر چون طعام
خرد از بهر منع را خرد و آن منع مضرت مردمان باشد از بهر
آن وبر لعنت و بی برکتی باز آید   شعبی گوید مردی پسر خود را
بسوی پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورد گفت یا رسول الله این
پسر خودرا چه کار آموزم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت خیاطی
بیاموز یعنی سلاحی و کفن فروشی میاموز چه اگر وی بدان جهان
خدای را تعالی ببیند و وی از شمار زنایان باشد یا خمرخواره باشد
بهتر که محتکر باشد و خدای را عز وجل ببیند اما جزا بهمین گلو برد
استواران را زحمت اندلش برد و کفن فروش همه مرگ امت
من خواهد و من که رسولم یک تن از امت من برآید دوستر دارم
با دنیا و هرچه اندر دنیا چیز است   فقیه گوید رضی الله عنه
محتکر آنست که طعام اندر شهر خرد و آن را بازدارد و نفروشد
و مردمان را بدان حاجت باشد این احتکار است که از وی نهی کرده است
و رحمت اما اگر از ضیعت وی غله آرند یا از شهری دیگر خرد
این احتکار نیست که از وی نهی کرده اند واجب است اما اگر از ضیعت
وی غله آرند یا از شهری دیگر خرد و بیارد این احتکار نباشد
تا چون مردمان را بدان حاجت باشد فاضلتر آن بود که
بر کار وی شفقت باشد و چنان باید که محتکر را از آن کار نهی کنند
تا بفروشد

تا بفروشد بدان نرخ که مردمان دیگر فروشند پس اگر امتناع کند
آنگاه اورا ادب کنند و بروی نرخ ننهند بلکه گویند وی را هم بدین
نرخ که مردمان می فروشند بفروش و پیغامبر گفت علیه الصلوات
والسلام لا اسعر فان الله هو المسعر یعنی نرخ ننهم
من که نرخ خدای عز وجل   انس بن مالک رضی الله عنه گوید که پیغامبر
گفت علیه الصلوات والسلام گرانی نرخ و ارزانی نرخ دو سپاه اند
از سپاهان خدای عز وجل یکی را نام رغبت است و دیگر را نام رهبت است
چون خدای عز وجل خواهد که نرخ ارزان شود رهبت اندر دل مردمان
افکند تا هرچه بدست مردمان افتد بازندارند و بفروشند نرخ
ارزان شود و چون خواهد که گران شود رغبت اندر دل مردمان افکند
تا هرچه بدست مردمان افتد بازدارند و نفروشند تا گران شود
اندر بنی اسرائیل عابدی بود روزی این عابد بر سر تلی ریگ گذر کرد زمانی
با ایستاد و آن ریگ را نگاه کرد بدان بسیاری با دل خود گفت اگر این
همه آرد بودی مرا بودی همه بنی اسرائیل را بخشیدمی و بدان روزگار
اندر بنی اسرائیل قحط بود و طعام نایافت بود خدای عز وجل پیغامبر آن
زمان وحی فرستاد که فلان را بگوی بدان نیت نیکو که تو گفتی
هم چندان مزد واجب کردم که آن تل ریگ آرد بودی و تو بدرویشان
بنی اسرائیل دادی و این از نیت نیکوش بود از شفقت و رحمت
بر مسلمانان گفت پس چنان باید که مسلمان رحیم و مشفق باشد
بر همه مسلمانان   خبر نبوی ابن عباس رضی الله عنهما گفت
مرا وصیت کن ابن عباس گفت ترا وصیت کنم به شش چیز اول یقین

اول بیقین داشتن دل را بدانچه خدای عز و جل به پذیرفته است و تفکر
کردن اندر کار آخرت دوم نگاه داشتن فریضها را بوقت سیوم
تر داشتن زبان بذکر خدای عز و جل چهارم ناموافق بودن شیطان را
زیرا که وی حاسد خلقست پنجم دنیا آبادان ناکردن از بهر رسیدن
ویرانی آخرت را ششم دایم نصیحت کردن مر خلق را و مسلمانان
چنان باید که ناصح باشد و رحیم دل باشد زیرا که هر که چنین باشد
از نیک بختان باشد   پرسیدند که علامت نیک بختی چیست
گفت یازده چیز اول زاهد شدن اندر دنیا و رغبت کردن بآخرت
و دوم قرآن خواندن و رغبت کردن بعبادت سیوم سخن کوتاه گفتن
در هر چه در باره حاجت نباید چهارم نگاه داشتن پنج نماز بوقت
پرهیز کاری اندک و بسیار از حرام و شبهت ششم صحبت
داشتن با نیکان هفتم متواضع کردن و ترک متکبری هشتم سخی
بودن و کریم بودن نهم رحیم بودن بر خلق خدای عز و جل دهم منفعت
کردن بودن مر مسلمانان را یازدهم دایم مرگ را یاد کردن و علامت
بدبختی نیز یازده چیز است اول آنکه جمع کردن مال حریص باشد
دوم همتش اندر شهوت و لذت باشد سیوم صحبتش همه
با فاجران باشد چهارم بدخو و متکبر و فاجر باشد پنجم فحش
گوی و بنماز کاهل باشد ششم خوردنش از حرام و شبهت
باشد هفتم بازدارنده منفعت باشد هشتم بی رحم باشد
و بر مسلمانان بخیل باشد نهم فراموش کننده مرگ باشد
دهم طعام از خلق باز دارد از بهر محتکری را یازدهم و برادر
مسلمانان بی رحمی کند و بعضی از زاهدان یاد کرده اند که خرواری

که خرواری گندم د

که خرواری گندم درشت چو تنگی اندر آمد و آن گندم بفروخت پس
تنگی سخت تر شد وی از جهت از نفقه خریدن گرفت مر گندم را مردمان
او را گفتند چون حاجتمند بودی چرا فروختی زاهد گفت خواستم اندر
غم با مردمان انباز باشم

قال حدثنا محمد بن الفضیل قال حدثنا سفیان بن عیینه که عیسی بن
مریم گفت صلوات الله علیه ای آنانکه نمک زمینید تبه میشوید که همه تبه
شده را نمک نیک کند و چون نمک تبه شود وی را چه نیک کند پس
آنگاه گفت یا معشر الحواریین چون کسی را چیزی آموزید مزد
مستانید مگر چنانکه مرا دهید و نیز بدانید که دو خصلت است
اندر شما از جهل از آن نادان چنانست اول خندیدن بی عجب دوم
خفتن بامداد بی بیداری شب   فقیه گوید رضی الله عنه معنی آنکه
گفت نمک زمین یعنی عالمان اند که خلق را بصلاح آرند و راه
آخرت ایشان را باز نمایند و باز چون علما طریق آخرت بگذارند
خلق را طریق صواب که نماید و جاهلان بکه اقتدا کنند معنی آنکه چون
کسی را چیزی آموزید مزد مستانید مگر چنانکه مرا دهید یعنی عالمان
میراث داران انبیا اند هم چنانکه پیغمبران خلق را بی مزد چیزی
آموختند همچنان باید که عالمان خلق را بی مزد چیزی آموزند
چنانکه خدای عز و جل در کلام خود گفت وما اسالکم علیه
من اجر ان اجری الا علی رب العالمین اما آنکه گفت
خندیدن بی عجب خنده قهقهه باشد زیرا که خنده قهقهه از فعل
سفیهانست اما آنچه گفت خفتن بامدادان به بیداری شب آن نوعی

از اهلبیت خانهٔ پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام النوم اول
فی النهار حمق ووسطه خلق وفی آخره حمق یعنی
در اول روز خفتن احمقیست ومیانه روز نیکو خلقیست ودر آخر روز
خربطی ونادانی است قال حدثنا خلیل بن احمد عن ابی عمر
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یک روز بیرون آمد قومی را دید نشسته
حدیث میکردند ومیخندیدند رسول الله علیه الصلوات والسلام
بایستاد وبر ایشان سلام کرد وگفت هادم اللذات را ای برادران
کنده مزار یاد کنید تا آنچه بوی اندرید شمار حقیر نماید وزبانها
بکاهد پرسیدند یا رسول الله هادم اللذات چیست رسول الله علیه الصلوات
والسلام گفت مرگ باز بار دیگر بیرون آمد قومی را دید ومیخندیدند
رسول الله علیه الصلوات والسلام او از خندهٔ ایشان بشنید
گفت بدان خدای که جان من در دست اوست اگر شما بدانید آنچه
من میدانم اندکی خندید وبسیار بگریید باز روز دیگر بیرون آمد
قومی را دید که حدیث میکردند ومیخندیدند سلام کرد بر ایشان
پس گفت ان الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا
فطوبی للغربا یوم القیمة یعنی اسلام باشد غریب
وباز غریب خواهد شد خنک مر غریبانرا بروز قیامت گفتند یا رسول الله
غریبان کدام اند گفت آنانکه چون مردمان تباه شوند ایشان
نیکو باشند قال حدثنا محمد بن الفضل بن اسحاق بن منصور گفت
بدان وقت که خضر صلوات الله علیه از موسی جدا خواست شدن
موسی را گفت بر تو باد ای لجاج ناکردن با مردمان و بی حاجت

بجای بار رفتن

بجای بار رفتن وناخندیدن بی عجب وبر خطاء مردمان عیب کردن
وبعضی روایت گویند سرزنش ناکردن بر خطاء مردمان وگریستن
بر خطای خود یا ابن عمران جعفر بن عون گوید از مسعر از عون
بن عبدالله گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هیچ نخندید مگر
تبسم کردی وهر کس با وی حدیث کردی بکلی روی بسوی آنکس کردی
تواضع وکرامت آنکس اندرین خبر دلیل کند بر تبسم کردن مباح است
وخندهٔ قهقهه نهی است پس چنان باید که عاقل قهقهه نخندد زیرا که
هر که اندر دنیا بسیار بخندد اندر گور بسیار بگرید پس حال آنکس
چگونه باشد بقیامت که خندیدن نفس اندر دنیا بسیار باشد
وخدای عز وجل گفت فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا
جزاء بما کانوا یکسبون امام حسن گوید عجب دارم
از آن خنده که وی از آتش ایمن نشده است واز آن شادمانه که از
مرگ نرسته است حسن رضی الله عنه وقتی جوانی را دید
که میخندید میگفت ای جوان از صراط گذشته جوان گفت نه گفت
هیچ دانی که جای تو بهشت است یا دوزخ گفت نه گفت پس این چه
خندیدنست گفت هرگز از آن پس آن جوان را خنده ناک ندیدند
بعضی از قول حسن بر دل آن جوان کاری آمد واز خنده توبه کرد
ومردمان پیشینه چنان بودند چون گریه شنید دادندی وبا نصیحت
گفتندی جای گریه آمدی زیرا که آن وقت ایشان بعلم خود کار کردندی
از بهر آن علم ایشان منفعت بودی اکنون علماء بعلم خود کار نمیکنند

کردار ایشان بی علم است لاجرم نه ایشانرا از آن علم منفعت است
ونه دیگرانرا . ابن عباس رضی الله عنهما گوید هر که گناه کند خندان
خندان بدوزخ اندر آید گریان گریان و گفت هر که اندر دنیا بسیار
گرید اندر آخرت جاودان بسیار خندد و هر که اندر دنیا بسیار خندد
اندر آخرت جاودان گرید . یحیی بن معاذ رحمة الله علیه گوید چهار
غم با مومن است اول هرگز خنده و شادی نباشد اول غم قیامت
دوم غم معاش سیوم غم گناهان چهارم رسیدن مصیبتها یعنی
هر که بدین چهار چیز مشغول باشد اولاتر آنست که از خنده باز دارد
زیرا که خنده از خصلت مومنان نیست و خداوند عز و جل بعضی را از
خنده سرزنش کرد و اندر آن گفت افمن هذا الحدیث تعجبون
وتضحکون ولا تبکون و باز گروهی را بگریستن ستود و گفت قوله تعالی
ویخرون للاذقان یبکون و نیز گفته اند که غم زننده کافی
پنج چیز است چنان باید که از پنج چیز خالی نباشد اول غم گناهها
گذشته چه می داند که گناه کرده است و نداند که عفو شده است یا نه
چنان باید که بدین تفکر مشغول باشد دوم چنان باید که از نیکیهای
خود تفکر باشد که پذیرفته است یا نه سیوم گذشته روزگار را بچه کرده اند
که چگونه گذشت و باقی را نداند که چگونه کند چهارم چنان باید که بداند
که خدای عز و جل ورا برای چه آفریده است و نداند که بازگشت وی بکدام سرای خواهد بود
پنجم بداند خدای عز و جل ازو خشنود است یا بخشم و هر که بدین
چیزها غم نخورد از پس گشتن پنج غم آید اول حسرتش بیش آید
از بهر بازماندن چیزی از پس وی ورثه و دشمن گیرد آنرا از حلال و از حرام

اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم

نفس

جمع

جمع کند باشد دوم پشیمانی روز بروز کردن نیکیها تا اندر قیامت
اندر نامهٔ خود کردار اندک یابد و دستوری خواهد که باز گردد
تا توبه کند و کردار نیک بسیار کند دستوری نیابد سیوم پشیمانی
گناهان که اندر نامهٔ خود گناه بسیار بیند و طاعت اندک دستوری
خواهد که باز گردد تا توبه و پشیمانی خواهد بود درش ندانند چهارم خود
خصمان ببیند خواهد که خشنود کند نتواند مگر بکردار نیک پنجم
خدای را با خود بخشم ببیند خواهد که خشنود کند و نتواند
ابوذر غفاری رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گفت اگر شما آن دانید که من دانم اندکی خندید و بسیار بگریید
و نه بلندیها و بصحرا بیرون دوید گریان و فریاد خواهان و اگر شما آن
دانید که من دانم هرگز با زنان نیامیزید و با ایشان نشست و برخاست
نکنید و با ایشان بیشتر قرار نتوانید گرفتن پس گفت آن روز که
خدای عز و جل مرا بیافرید کاشکی درختی بیافریدی تا ببریدندی
و بکار بردندی . یونس گفت که حسن بصری گفت والله که مومن
شب و روز اندوهگین باشد و حسن همیشه چنان بودی هر که ورا
بدیدی چنان دانستی که اکنون ویرا مصیبتی رسیده است
و اندر روایت دیگر چنان بودی که مار سیاه هم اکنون در گور نهاده است
و از گور مادر باز گشته است امام اوزاعی رحمة الله علیه گوید اندر
معنی این آیت که خداوند عز و جل گفت قوله تعالی لا یغادر صغیرة
ولا کبیرة الا احصیها گوید صغیره خنده تبسم است
و کبیره خندهٔ قهقهه عبد الله عمرو بن العاص گوید اگر شما آن دانید
که من دانم بسیار گریید و اندک خندید اگر شما آن دانید که من

گفت

دانم چند آن سجده کنید که پشتهاتان کوژ ماند و نشکند و بد
بانگ کنید که آوازهای تان بریده گردد پس آنگاه بگریید و اگر
و اگر نتوانید بگرییدکان مانند کنید   سفیان گوید چرا اگرید
از محمد بن عجلان که وی چنین گفت همه چشمها روز قیامت گریان باشند
مگر سه چشم اول آنکه اندر دنیا از بیم خدای عزوجل بگریسته باشد
دوم آنکه از حرامها فرو خوابانیده باشد و سیوم آنکه اندر سبیل خدای
عزوجل بیدار بوده باشد و از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این خبر را
روایت کنند   ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه گوید من یکبار
اندر همه عمر خویش خندیده بودم از آن وقت باز پشیمانم و آن
چنان بود که با عمرو بن عبد المعزلی مناظره کردم چون دیدم که بروی
ظفر یافتم از آن نشاط بخندیدم مرا گفت اندر علم سخن همی گویی
و همی خندی من پس هرگز با تو سخن نگویم مرا از آن خندیدن پشیمان
شدم اگر نبودی خنده بخوشی خاو بعد باز ماندی و بقول خدا او نبودی
وان صلاح همه جهانیان بودی تیغ اندر همه جهان معتزلی نبودی
عبد الله بن العابد گوید هر که فضول دنیا دست باز داشت توفیق خشوع
یابد و هر که فضول کلام دست باز داشت توفیق حلاوت عبادت یابد
و هر که مزاح را دست باز داشت توفیق زیبایی یابد و هر که خنده را دست
باز داشت توفیق هیبت یابد و هر که از مال مردمان دست باز داشت
توفیق محبت یابد و هر که از تجسس مردمان دست باز داشت توفیق یابد
مر صلاح او آوردن عیبهای خود بدو هر که دست باز داشت اندیشه کردن
اندر صفتهای خدای عزوجل توفیق نجات یابد از زشت کند نفاق
از رسول الله علیه الصلوات والسلام می آید که گفت اندر قول خدای عزوجل

قوله تعالی وکان تحته کنز لهما پیغمبر گفت صلی الله
علیه و آله وسلم آن لوحی بود از زر پنج اندرو نبشته بود اول خط
نبشته بود عجب دارم از آن کس که بمرگ یقین است چگونه شاد باشد
دوم خط نبشته بود عجب دارم از آن کس که بی گمان است بآتش
دوزخ چگونه خنده بیرون آید او را سیوم خط نبشته بود عجب دارم
از آن کسی که یقین است بقضا و قدر چگونه اندوه خورد چهارم خط
نبشته بود عجب دارم از آنکسی که زوال دنیا و گشتن حالها
آن می بیند چگونه دل بوی بیارامد پنجم خط نبشته بود لا
اله الا الله محمد الرسول الله روایت ثابت بنانی گوید
خنده مومن از غفلت آخرت است و اگر از غفلت نبودی خنده
نیامدی یحیی بن معاذ رازی رحمة الله علیه گوید بخور شادی که اندر
وی غم نیست یعنی چون خواهی که شادی بهشت رسی که انجا غم نباشد
و نیز گفته اند سه چیز دل را سیاه کند اول خندیدن بی عجب دوم
طعام خوردن بی گرسنگی سیوم سخن گفتن بی حاجت بهز بن حکیم
گوید از پدرش از جدش که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم
ویل بر آنکس باد که دروغ گوید تا مردمان بدان گفتن دروغ وی بخندند
ویل بروی ۳ بار گفت   ابراهیم نخعی رحمة الله علیه گفت هر که
سخنی گوید تا مردمان گرد بر گرد وی باشند بخندند خدای را عزوجل
بخشم آورده باشد و خدای عزوجل خشم خویش برساند و بران
کسها که گرد بر گرد وی باشند و اگر کسی سخنی گوید که اندر آن سخن
گفتن رضای خدای بود عزوجل یار خدای عزوجل بر آنکس و بر آنکسها

که آن بشنوند رحمت فرستد و ایله از ابوهریره رضی الله عنه
روایت کنند که پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم یا اباهریره پرهیز
کار باش تا عابدترین مردمان باشی و قانع باش تا شاکرترین
مردمان باشی و آن دوست دار مردمان را که خود را دوست داری تا مؤمن
باشی و با همسایگان نیک همسایگی کن تا مسلمان باشی
و بسیار مخند که خنده دل را سیاه کند و بمیراند مالک دینار گوید
رحمة الله از احنف بن قیس که عمر بن الخطاب رضی الله عنه مرا
گفت یا احنف هر که بسیار خندد هیبتش کم شود و هر که مزاح پیشه
گیرد استخفافش رسد یعنی سبک شود و هر که در چیزی بسیار باشد
بدان شناسندش و هر که بسیار گوید سقطش بسیار اندر آید
اندر گفتار و هر که را سخن گفتن سقط بسیار اندر آید ورعش کم شود
دلش بمیرد فقیه گوید رضی الله عنه بپرهیز از خنده قهقهه
هر که خنده قهقهه بسیار کند هشت آفت اندر وی پدید آید اول آنکه
عالمان و عاقلان نکوهندش دوم سفیهان و جاهلان بر وی
خیره شوند سیوم اگر جاهل بود اندر جهلش زیادت شود و اگر
عالم بود اندر علمش نقصان اندر آید زیرا که پیغمبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم
چون عالم بخندد همچنانکه آب اندهانش بیرون اندازد پاره‌ای از علم
همچ بیرون انداخت چهارم فراموش گناهان گذشته باشد پنجم
خیره شدن باشد بر گناهان در مستقبل زیرا چه خندیدن بسیار
دل را سخت و سیاه کند ششم ویلا فراموش مرگ باشد هفتم هر که
بخندیدن وی بخندد بزه آن بر خنداننده باشد هشتم هر که اندر دنیا
بخندد

بخندد اندک در آخرت گریستن بسیارش پیش آید چنانکه خدای
گفت عز وجل اندرین آیة قوله تعالی فلیضحکوا قلیلا
ولیبکوا کثیرا ابوذر گوید رضی الله عنه در تفسیر این آیة
این دنیا اندکیست بخندند اندرو چنانکه خواهند که چون بقیامت
رسند بگریند چندانکه آنرا اندازه نباشد اینست خندیدن و گریستن
بسیار قال حدثنا الخلیل بن احمد
قال حدثنا ابو جعفر ازبلی قال حدثنا ابو عبید الله قال حدثنا
سفیان عن علی بن زید عن ابی نضر عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خشم انگشتی است از
آتش هر که از شما بیابد الا اگر ایستاده باشید و اگر نشسته باشید
به پهلو بخسپید و اگر به پهلو خسپیده باشد از پهلو به پهلو مراکنید
قال حدثنا محمد بن الفضل عن ابی سعید الخدری که رسول الله گفت علیه
الصلوات والسلام بر شما باد که خشم نگیرید که خشم اندر دل
بر فروزد نبینی چو یکی از خشم گیرد چگونه چشمهاش سرخ شود
و رگ گردنش بر آید و چون خشم بر آمد بر پهلو خسپید و خویشتن را
بر زمین گسترد و نیز گفت از شما کسی است که زود خشم گیرد و زود
باز گردد از یکی بدان دیگرش قصاص باشد و از شما کسی است که
دیر خشم گیرد دیر باز گردد از یکی بدان دیگرش قصاص باشد
بهترین شما آن باشد که دیر خشم گیرد و زود باز گردد و زود خشم
دیر آشتی کند کنند از ابو امامه باهلی که رسول گفت صلی الله
علیه وآله وسلم هر که خشم گیرد و تواند که آن خشم براند اگر

نراند خداي عز و جل روز قيامت رضاء خويش تمام مر او را كرامت
كند   چنين گويند بنبشته است اندر انجيل يا فرزند آدم
مرا ياد كن چون خشم گيري تا ترا ياد كنم چون خشم گيرم و رضا ده
بحرمت من ترا كه نصرت من ترا بهتر از نصرت تو مر ترا   كنند
از عمر بن عبد العزيز كه گفت ميمون را كه او را بخشم گفت اگر نه آن
كه مرا بخشم آورده اي ورنه سزاي تو بكردمي مر او را و آن بوده كه خداي عز و جل
گفت قوله تعالى والكاظمين الغيظ و نيز آورده گويند از عمر
بن عبد العزيز رضي الله عنه كه وقتي مستي را ديد خواست كه مر آن
مست را تعزير كند مست مر او را دشنام داد چون عمر دشنام مست
بشنيد مست را نزد و يله كرد او را گفتند يا امير المؤمنين چرا او را
و نزدي گفت از بهر آنكه مرا بخشم آورد اگر بزدمي از بهر خشم خويش
زده بودمي نخواستم كه مسلماني را بزنم از بهر حميت نفس خويش را
كنند از ميمون بن مهران كه كنيزك ايشان روزي اندر آمد با كاسهاي خوردنيها
چون نزديك وي بيفتاد و از دست كنيزك كاسها رها شد و بشكست
و خوردني بر سينه ميمون فرو ريخت بخشم اندر كنيزك بنگريست
و خواست كه بزندش كنيزك گفت يا مولاي كار بند مر قول خداي عز و جل
قوله تعالى والكاظمين الغيظ ميمون گفت خشم بستم كه
و كنيزك را گفت كار بستم كنيزك را گفت كار بستم كنيزك گفت كار كن
بديگر آيت از پس وي است والعافين عن الناس ميمون گفت
عفو كردم كنيزك گفت والله يحب المحسنين ميمون گفت
احسنت اليك رو كه ترا آزاد كردم از بهر خشنودي
خداي عز و جل   كند از پيغامبر عليه الصلوات والسلام

كه وي

كه وي گفت سه است كه اندر وي سه خصلت نه هرگز ايمان بيابد اول حلمي
كه باز گرداند بدو نادانی تا دانی حرم پارسائي كه او را باز دارد از محرمها
سيوم خلقي نيكو كه بدان مدارا كند با مردمان   يا آوردند كه يكي
از متقدمان را كه او را اسپي بود و آن اسپ را دوست داشتي روزي
مر اسپ را ديد بر سه پاي ايستاده غلام را پرسيد كه كه اين اسپ را
چنين غلام گفت من كردم گفت چرا كردي گفت خواستم تا ترا بخشم
آرم مرد گفت لا جرم اكنون خشمناك گردانم مر آنرا كه ترا فرموده مرا
خشمناك كردن آنكه گفت رو كه ترا آزاد كردم و اسپ ترا بخشيدم
فقيه گويد رضي الله عنه مسلمان چنان بايد كه حليم و صبور باشد كه
صبوري و حلمي از خصلتهاء ترس كارانست و بستود خداي عز و جل
ايزد كتاب خويش مر حليم را قوله تعالى ولمن صبر وغفر
ان ذلك لمن عزم الامور يعني اينست از حقيقت كه
ثواب يابند بران مردماني بزرگ باشد بدان و اندر آيت ديگر
گفت قوله تعالى ولا تستوي الحسنة ولا السيئة
يعني برابر نبود سخن نيكو با سخن زشت ثم قال ادفع بالتي
هي احسن يعني دفع مكن سخن بد را بسخن نيك فاذا الذي
بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم يعني چون
چنين كني دشمنت دوستي گردد همچو خويشي نزديك و بستود خداي
عز و جل مر دوست خويش را ابراهيم صلوات الله عليه بحلم چنانكه
قوله تعالى ان ابراهيم لحليم اواه منيب و حليم اندر

اندر گفتار اندہ باشد و اوّاه آن بود که چون گناه خویش یاد کند توبه
و منیب آن بود که بر طاعت خدای عز و جل پیش آید یعنی روی بطاعت آرنده
باشد و بفرمود خدای تعالی مر پیغمبر خویش را صلی الله علیه و آله و سلم بصبر و حلم
جز کرد ویرا که آن پیغمبران که پیش از تو بودند بر آن بودند چنانکه
گفت اندرین آیت قوله تعالی فاصبر کما صبر اولو العزم من
الرسل یعنی صبر کن بر درویشی داشتن کافران مر ترا و بر آزار ایشان
چنانکه صبر کردند آن پیغمبران که ایشان را لا جرم فرمود با کافران و اولو
العزم آن بود که بر کار ثبات کنند و بر آن صبر کنند امام حسن گوید رضی الله
عنه در معنی قول خدای عز و جل قوله تعالی فاذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما یعنی حلیمان بودند چون بر ایشان نادانی کردندی مر ایشان را
اندر گذاشتندی گفت از وهب بن منبه رضی الله عنه که گفت عابدی بود
اندر بنی اسرائیل ابلیس خواست که او را بی راه کند هر چند بکوشید
از راه نتوانست بردن مر آن عابد را روزی آن عابد از صومعه بیرون آمد
بحاجتی ابلیس اندر پیش آمد با خود گفت اکنون باری دست یابم
از راه شهوت و غضب اندر آمد با عابد هیچ چیز نتوانست کردن
باز از راه ترس اندر آمد تا سنگی از سر کوه بسوی عابد فرو انداخت چون
عابد سنگ را دید خدای را یاد کرد آن سنگ را قرار افتاد و هیچ نتوانست کرد
باز ابلیس خویشتن را بصورت شیر و اژدها کرد عابد خدای را عز و جل یاد کرد
و از آن هیچ باک نداشت و بنماز ایستاد ابلیس خویشتن را چون اژدها
گردانید و اندر پای عابد پیچیدن گرفت عابد از آن نیندیشید
بنماز خویش مشغول گشت نماز همیکرد تا اندر سجده آمد ابلیس

انجا خویشتن را گرد کرد و دهان را باز کرد تا سر عابد را اندر دهان
گیرد عابد ویرا بدست از سجده گاه دور کرد و هیچ نترسید چون
از نماز فارغ شد از آنجا برفت ابلیس دیگر بار بنزدیک عابد
آمد و خویشتن را بروی ظاهر کرد مر او را بگفت از هر چه کردم ترس آنگاه
عابد را گفت از تو عاجز شدم که با تو هیچ چیز نمی توانم کردن آمدم
تا با تو آشتی کنم و با تو دوستی گیرم پس ازین قصد تو نکنم عابد
ابلیس را گفت نه آن روز که مرا بترسانیدی از تو بترسیدم بحمد الله
و نه امروز مرا بدوستی تو حاجت است تا با تو دوستی کنم آنگاه ابلیس
گفت مر عابد را نترسی مرا از اهل خویش که چه رسید مر ایشان را
از آن پس که تو از نفقهٔ ایشان بدوی عابد گفت من پیش از ایشان
مرده باشم ابلیس گفت نترسی مرا که فرزندان آدم را چگونه بیراه کنم
عابد گفت بلی خبر کن مرا که فرزندان آدم را چگونه بی راه کنی ابلیس
گفت سه چیز بر ایشان راه یابم اول به بخیلی کردن دوم به تیزی کردن
سیوم در مستی کردن اول چون مرد بخیل بود مال ویرا در چشم وی اندک نمایم
تا باز دارمش از صدقه دادن و زکوة دادن و رغبت کنمش
اندر مال مردمان دوم چون مرد سخت تیز بود در حال تیزی مر او را
همچنان گردانم چون گوی اندر دست کودک اگر چه در میان درجه باشد
که مرده زنده کند از دعای وی باک ندارم و نومید نباشم از وی
چه وی هر چه بر آرد باز بدست خشم فرو آرد بیک سخن که بگوید و سخنی که
بگوید هر چه کرده باشد باطل گرداند سیوم چون مست شود او را بسوی
هر بدی همی کشم چنانکه گوسپند را گوش گرفته می کشند از هر سوی

خواهند پس بدرستی ابلیس خبر کرد که مردم در حال خشم در دست
وی چنان بود چون گوی در دست کودک پس واجبست مردم را در حال
خشم حذر کردن تا سیر دیو نگردد و کار خویش باطل نکرده اند
چنین گویند که ابلیس لعنت الله علیه روزی بنزدیک موسی صلوات الله
علیه آمد و گفت موسی تویی آنکه خدای عز و جل برگزیده است به پیغامبری
و با تو بی واسطه سخن می گفت من نیز خلقی ام از خلقان خدای عز و جل
خواهم که توبه کنم و بدر خدای عز و جل بازگردم یا موسی از خدای عز و جل
بخواه تا توبه من بپذیرد موسی علیه الصلوات والسلام شاد شد
و آب خواست و طهارت پاکیزه و نماز کرد چندانکه توانست پس
گفت ای بار خدای ابلیس خلقی است از خلقان تو خداوندا تا تری
توبه چنین خواهد ندا آمد که یا موسی دعاء تو مستجاب کردم بدان شرط که
گور آدم را سجده کند آنگاه توبه وی بپذیرم موسی صلوات الله علیه
بازگشت از مناجات شادمانه و خبر کرد مر ابلیس را از فرمان خدای عز و جل
ابلیس خشم گرفت و کبر آورد و گفت یا موسی چون آدم زنده بود
او را سجده نکردم اکنون که مرد گور مرده را سجده هرگز نکنم اما یا موسی
حق تو بر من واجب شد بدانکه مرا شفاعت کردی از خدای به سه چیز
ترا وصیت کنم به سه جای مرا یاد کن اول چون خشم گیری مرا یاد کن که
من اندر دل تو روانم چون خون اندر تن تو دوم مرا یاد کن چون برابر دشمن
بنشینی زیرا که چون فرزند آدم برابر دشمن بایستد من او را از فرزندان
و مال یاد کنم تا وی بددل شود و هزیمت شود سوم بر تو باد تا ننشینی
با زن نامحرم که رسول وی من باشم بنزدیک تو و رسول تو بر او باشم

بنزد او

که اندر پیش می نکرد و هر که دوست دارد که وی رحیم ترین مردمان باشد
توکل کناد بر خدای عز و جل و هر که دوست دارد که وی کریم و گرامی ترین
ترساد خدای عز و جل و هر که دوست دارد که وی توانگر ترین مردمان باشد
بدانچه وی را بنزدیک خدای عز و جل است استوارتر باشد از آنچه بنزدیک
اوست آنگاه گفت خبر بکنم مر شما را به بترین مردمان گفتند بلی
یا رسول الله گفت هر که طعام تنها خورد منفعت خویش از مردمان
باز دارد و بنده خویش را بزند از بهر خشم پس گفت خبر کنم به بتر از این
گفتند بلی یا رسول الله گفت آنکه مردمان را دشمن دارد و مردمان او را
نیز دشمن دارند گفت خبر کنم به بتر از این گفتند یا رسول الله گفت هر که
خطا اندر نگذارد و عذر نپذیرد گناه عفو نکند و گفت خبر کنم مر شما را
به بتر از این گفتند بلی یا رسول الله گفت هر که از خیر او امید ندارند
و از شر او ایمن نباشند پس گفت رسول الله علیه الصلوات والسلام
که عیسی صلوات الله علیه در بنی اسرائیل بایستاد و گفت مر بنی اسرائیل را
یا بنی اسرائیل حکمت مگویید پیش جاهلان که بر حکمت ستم کننده باشید
و حکمت باز مدارید از کسی که اهل آن باشد که ستم کرده باشند بر حکمت
و بار دیگر گفت که ستم کرده باشید بر اهل حکمت و مکافات مکنید
ستمکار را به ستم که باطل شود فضل شما بنزدیک خدای عز و جل آنگاه
گفت یا بنی اسرائیل کار سه است اول آنکه پیدا شده است راستی و رشد آن
متابع وی باشید دوم کاری است که پیدا شده است تباهی آن از وی
بپرهیزید سوم کاری است که خلاف کرده اند اندر وی آن را بخدای و پیغامبر
گذارید یکی از حکیمان گفت زهد اندر دنیا چهار است اول استوار

بودن بخدای عز و جل و رنجه و عده که است از کار دنیا و آخرت دوم ستودن
خلق و نکوهیدن نزدیک وی یکی سیوم اخلاص اندر عبادت چهارم
درگذاشتن ازان کسی که بروی ستم کرده باشد و نیز خشم نگیرد و بردم
خریدهٔ خویش و بگاه خشم حلیم و صبور باشد روایت کنند
از ابو درداء رضی الله عنه که مردی نزدیک وی آمد و گفت مرا بیاموز سخنانی
که مرا سود دارد ابو درداء گفت وصیت کنم ترا که سخنانی که هرکه کار کند
دران مزد وی بر خدای عز و جل روزی روز برو زخواه دوم مخور مال از مردمان
شمار سیوم مت خویش را بخدای عز و جل بخش و هرکه ترا دشنام دهد
و بیازارد تو جواب باز مده و بگو که حق خویش را بخدای عز و جل بخشیدم
چهارم چون از تو بدی آید و گناهی کنی توبه و استغفار کنی نقل
کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که چون دندان مبارک وی بشکستند
روز احد ازان جهت رنج رسید بر یاران وی و سخت رنجور گشتند بدین
از کافران عرب و گفتند یا رسول الله چه باشد اگر دعا کنی بر ایشان که بر تو
چنین کردند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت یاران من مرا نفرستادند تا
لعنت کنم کافران را و لیکن مرا فرستاد اندر رحمت خواهم کافران را انگاه گفت
اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون ای بار خدای راه نمای
مر این قوم را که ایشان نمی‌دانند پس رسول الله علیه الصلوات و السلام
گفت هرکه زبان خود را از تنهای مسلمانان باز داشت عفو کرداند خدای
عز و جل روز قیامت عذاب خویش ازو باز دارد از مجاهد که پیغمبر
گفت علیه الصلوات و السلام گفت این چیست یاران گفتند این سنگی است
مر سختی را آزمایند سنگ و زور را آزمایش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کوید

گفت خبر بکنم مر شما را بر آنکه او سخت‌تر است و با زورتر است از این سختان
گفتند بلی یا رسول الله گفت آنکه میان وی و میان برادر مسلمانش کینه بود
پس وی غلبه کند مر شیطان خویش و شیطان برادر را بیاید و با
برادر سخن گوید کنند در خبر دیگر که رسول الله علیه الصلوات
و السلام بر قومی بر گذشت که سنگ بر میداشت گفت این سختی
زور خویش هم سنگ بر داشتن می نشناسید خبر کنم مر شما را که
از شما سخت‌تر و با زورتر گفتند بلی یا رسول الله گفت آنکه بر خشم شود
و دران صبر کند یاد کرده‌اند یحیی بن معاذ رازی رحمة الله علیه گر
او گفت هرکه بر ستمکار خویش دعای بد کند غمناک گرداند محمد را
صلی الله علیه و آله و سلم اندر میان پیغمبران و نیکو در میان نیکان
و شاد گرداند ابلیس لعنة الله علیه در میان کافران و شیاطین
و هرکه عفو کند از آنکه ستم کرده باشد بروی غمناک کند مر ابلیس را
در میان کافران و دیوان و شاد گرداند پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم
در میان پیغمبران و نیکان کنند در خبر دیگر از پیغامبر صلی الله
علیه و آله و سلم گفت روز قیامت ندا برآید که کجا اند آنان که مزد ایشان
بر خدای است عز و جل آنگاه برخیزند عفو کنندگان از خصم خویش
و در بهشت روند پرسیدند مر احنف بن قیس را که مردی چیست
تواضع کردن در حالت دولت و عفو کردن در حالت قدرت و سخاوت
در حالت قلت و عطا دادن بی منت از عطیه از پیغمبر علیه
الصلوات و السلام که گفت المؤمنون هينون لينون
كالجمل الانف ان قيد انقاد وان انيخ على صخرة
استناخ گفت مؤمنان صافیان و نرمان باشند چون اشتر

با مهار که اگر بکشندشان کشیده شوند و اگر بر سنگ نشانی بنشینند
بخسپند   فقیه گوید رضی الله عنه بر تو باد که صبر کنی در گاه خشم
و دور باشی از شتاب کردن زیرا که خشم که آن را شتاب کردن
سه چیز است و اندر صبر کردن سه چیز اما آن سه چیز که اندر شتاب است
اول پشیمانی نفس خویش است دوم در ملامت مردمان سیوم عقوبت
از خدای عزوجل و آن سه چیز اندر صبر کردن است اول شادی نفس خویش
دوم ستودن مردمان سیوم ثواب خدا عزوجل و نیز خشم را اول
تلخ است و آخرش شیرین است چنانکه شاعر گوید الخشم اوله
مر مذاقته لکن آخره احلی من العسل خشم
از اول تلخ است چشیدن وی ولکن آخر وی شیرین تر است از انگبین
والله اعلم بالحقیقه   قال حدثنا ابو القاسم
احمد بن حم قال حدثنا محمد بن سلمه قال حدثنا عبد الله عن قال
حدثنا یعقوب بن عبد الله القمی عن اللیث عن مجاهد عن ابی سعید
الخدری رضی الله عنه گفت مردی بنزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
آمد گفت یا رسول الله مرا وصیتی کن گفت بر تو باد که بترسی از خدای
عزوجل که همه چیزها در وی است و بر تو باد بر جهاد کردن که رهبانیت
مسلمانان است و بر تو باد بر یاد کردن خدای عزوجل و خواندن کتاب
وی آن نور تست مر ترا اندر زمین و ذکر تست اندر آسمان و زبان را
نگاه دار مگر از چیزی نیکو ببستن زبان غلبه کنی مر شیطان را
فقیه گوید رضی الله عنه معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که گفت علیک بتقوی الله بتقوی آن خواست آنچه از خدا عزوجل
گفت

گفتست همه نیکی ها و آنچه گفته است بکن یکی و چون چنین کردی همه
چیزها جمع کردی و معنی آنکه گفت زبان را نگاه دار مگر از چیزی نیکو گوی
تا غنیمت یابی یا خاموش باش تا سلامت یابی که همه سلامتی
اندر خاموشی است و نیز خبر کرد مردم دیوان را غلبه کنند بخاموشی
پس چنان باید که مسلمانان از بد گفتن زبان نگاه دارند تا
در پناه باشند و نگاه داشته باشند مر خویشتن را از دیو و خدای
عزوجل ستر خویش بروی بپوشانند   قال حدثنا ابو الحسین احمد
بن حمدان قال حدثنا الحسین بن عطا طیب عن ابن عمر رضی الله عنهما
که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت هر که بنده از آن خویش را
طبانچه زند بر روی کفارت آن طبانچه آزاد کردن آن بنده بود و هر که
زبان نگاه دارد خدای عزوجل ستر وی بپوشاند و هر که خشم فرو خورد
خدای عزوجل او را عذاب نگاه دارد و هر که بعذر خدای عزوجل
باز گردد خدای عزوجل عذر او بپذیرد   قال حدثنا محمد بن الفضل
عن الحسن عن ابی هریره که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که
گرویده است بخدای عزوجل و بقیامت گو همسایه خود را نیکو دارد
و مهمان خود را نیکو دارد و نیز نیکو گوی باشد یا خاموش باشد
قال حدثنا الفقیه محمد بن الفضل ابی یعلی امیه گفت که رفتیم
بسوی محمد بن سوقه گفت شما را حدیث کنم مگر آن شما را سود دارد
که مرا سخت سود داشت ما گفتیم سخت نیک آید گفت عطا بن
ابی رباح مرا گفت ای برادرزاده آن قوم که پیش از شما بودند

که هست و استند بر گفتن سخن زیادتی را بی حاجتی و هرچه
خواندن کتاب خدای عزوجل و امر معروف و نهی منکر و یا بیست اندر معیشت
درانچه ترا چاره نباشد لا تلغو د استند پس آنگاه گفت منکر
مشوید و می دانم که بر شما نگاه دارند کاتبند کرام الکاتبین هیچ سخنی
و نفسی کار نیست که آن بر شما می نویسند چنانکه خدای گفت اندر کلام خویش
وان علیکم لحافظین کراما کاتبین و جای دیگر گفت
اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین وعن الشمال قعید ما
یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس گفت شرم ندارد
یکی از شما اگر نامه وی باز کنند انچه درویست باشد بیشترش آن باشد که
نه از کار دین باشد و نه از کار دنیا فقیه گوید رضی الله عنه حدیث
ابی رحمه الله باسناده عن انس بن مالک رضی الله عنه که وی گفت
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم گفت چهار چیزست که بران هر چهار تو ان
رسید مگر بعجب اول خاموشی که آن سر عبادتست دوم تواضع سوم یاد
کردن خدای عزوجل چهارم کم آزاری و گویند عیسی ابن مریم صلوات الله علیه همین
لفظ گفتند روا کنند از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم که گفت از نیکو
ایمان مرد دست باز داشتن هرچه او را بکار نیست لقمان حکیم را
گفتند ترا چه رسانید بدین جای که ما ترا می بینیم گفت راست گفتن
و امانت بجای آوردن و دست باز داشتن آنچه مرا بکار نیست
گویند از ابو بکر بن عیاش که گفت چهار تن از ملکان جهان چهار سخن
گفتند اندر یک معنی چنانکه گوئی تیرست از یک کمان انداخته اول
کسری

کسری گوید ملک عجم پشیمانی نخوردم بدانچه نگفته ام و بر گفته پشیمان
خوردم ام دوم ملک چین گوید تا سخن نگفته باشم برو مالک باشم
چون سخن گفتم وی بر من مالک گشت سیوم سخن قیصر ملک روم گفت
بباز کردانیدن انچه نگفته باشم قادر تر باشم از باز کردانیدن
انچه گفته باشم چهارم ملک هندوستان گفت عجب دارم از آن کسی
که وی سخن گوید که اگر آن سخن بردارند میان مردمان وی را زیان دارد
و اگر ندارند وی را سود ندارد گویند از ربیع بن خثیم رحمة الله علیه
چون بیست سال روزی قلم و کاغذ پیش نهادی و هیچ سخنی نگفتی
بزبان مگر که بنوشتی و نگاه داشتی و چون شب اندر آمدی با خویشتن
حساب کردی گویند چنین است کار زاهدان تکلف کردن زبان
نگاه داشتن و با تنهای خویش حساب کردن اندر دنیا و همچنین مسلمانان را
باید که با تنهای خویش اندر دنیا حساب کنند که حساب کردن اندر
دنیا آسان ترست از حساب کردن اندر آخرت و نگاه داشتن زبان
اندر دنیا آسان تر از پشیمانی آخرت گویند از ابراهیم التیمی
که او گفت حدیث کرد مرا کسی که با ربیع خثیم بیست سال صحبت کرده بود
گفت اندرین بیست سال نشنیدم از وی سخنی که بر وی عیب توانستمی
گرفت موسی ابن سعید گوید که چون حسین ابن علی را
بکشتند رضی الله عنهما و علیهما السلام مردی از یاران ربیع ابن خثیم
گفت که اگر بزبان ربیع ابن خثیم چیزی رود امروز رود که این چنین
بشنود این مرد بیامد بنزدیک ربیع ابن خثیم روی سوی اسمان کرد

اللهم خالق السموات والارض عالم الغیب والشهادة
انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون
و برین زیادت کند   حکیمی گوید از حکیمان شش خصلت از علامت
جاهلان است اول خشم گرفتن بر بیهوده یعنی خشم کردن بر آدمی
و بر حیوان و بر هر چیزی بی آنکه از وی مکروهی رسد انرا علامت جاهل گفته
دوم سخن گفتن بی منفعت و سخن گفتن عاقل با منفعت و فایده باید
بود چنانکه وی را خیر و ثوابی باشد و هم آخرتی سیوم عطا دادن
نه بر جایگاه یعنی مال خود انکس را دهد که مستحق نباشد چهارم راز خویش پیش
هر کس آشکار کند پنجم اندر یعنی بر هر کسی ششم دوست از دشمن
نا شناختن یعنی دوست باید که دشمن را بشناسد و از وی حذر کند و مردم را
بزرگتر دشمن شیطان است باید که فرمان نکند و بر اندیشه [illegible] و با [illegible]
از عیسی ابن مریم صلوات الله علیه نقلست که گفت هر سخنی که [illegible]
نه از بهر اندیشه آخرت است همه غافلیت و هر نگرستنی که نه از بهر عبرت
است آن همه باز نیست و خنک آنکسی را که خاموشی وی همه از تفکر
آخرت است و نگرستن وی همه عبرت است یا که انا او زاعی که او گفت
مؤمن کم سخن و بسیار عمل بود منافق بسیار سخن و کم عمل بود
کنند از پیغامبر علیه الصلوات والسلام که گفت هیچ چیز اندر منافق نباشد
نبود اول فقه اندر دین دوم پارسا اندر زبان سیوم شرم اندر روی
چهارم نور اندر دل پنجم سخن حکیمان یحیی بن اکثم گوید سخن
مرد نیک بود تا عملش نیک بود و سخن مرد بد بود تا عملش بد بود

کنند که

گفته لقمان حکیم مر پسر خود را گفت هر که با یار بد صحبت کند سلامت نیابد
و هر که بجای بد رود و تهمت کنندش و هر که بسیار سخن گوید استخفاف
کنندش   کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت خنک
مر آنکس را که بر زبان خود پادشاه گشت و در خانه خویش بگنجد یعنی تنهائی
گزیند و در خانه نشیند و بگرید بر گناهان خویش   فقیه گوید
رضی الله عنه حدیث کرد [illegible] با سناد وی از حسن بصری رحمة الله
علیه که وی گفت زبان حکیم از پس دل وی رود انرا متابع وی باشد
چون خواهد که سخنی گوید بسوی دل باز گشته اگر وی را سود بود بگوید و اگر وی را
زیان بود نگوید و جاهل را دل بر طرف زبان هر چه بر سر زبان آید بگوید فقیه
گوید حدیث کرد [illegible] با سناد خویش از ابو ذر غفاری رضی الله عنه
که گفت مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که چه بود اندر صحف
ابراهیم علیه الصلوات و السلام رسول الله گفت صلی الله علیه و آله و سلم
اندر صحف ابراهیم چنان بود که عاقل را چنان باید که تا عقل بود
و زبان نگاه دارنده بود و شناسنده زمانه خود بود و روی بکار خویش
دارنده بود هر که وی سخن خویش را از شمار عمل خویش نگیرد نگوید مگر آنچه
او را بکار باشد   قال حدثنا الفقیه ابو جعفر رضی الله عنه باسناده
عن ابی اسحاق الهمدانی عن الحارث عن امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب کرم الله وجهه گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت عاقل را باید که بیرون نیاید مگر سه کار را اول رغبت کردن معاش
دوم تنهائی آخرت را سیوم لذتی را که حرام نباشد و نیز چنان باید
عاقل که از روز چهار ساعت وی را بود از روز خویش یکی آنکه بحساب خویش کند

اول بخش ساعتی مناجات کند با خدای تعالی دوم بخش ساعتی
که حساب کند با تن سیوم بخش ساعتی زیارت کون مر علما را
یا هر او را کار دین اموزند و نصیحت کنندش چهارم بخش ساعتی
خالی کند میان نفس خویش و لذت وی در انچه حلال باشد و چنان
باید مر عاقل را که اندر کار خویش بنگرد و به اندا اهل زمانه خویش را
و فرج را و زبان نگاه دارد   گویند رضی الله عنه گفته اند
این سخنان بنبشته است اندر حکمت آل داود روایت کنند انس مالک
رضی الله عنه مر لقمان حکیم اندر آمد بسوی داود علیه السلام و داود
زره همیکرد لقمان را از آن عجب آمد خواست تا وی را از آن بپرسد
حکمت وی را باز داشت از پرسیدن و چون داود از زره کردن
فارغ شد و آن زره را تمام کرد برخاست و اندر پوشید و گفت
چون نیک است این زره مر جنگ را الصمت حکمت و قلیل فاعله
گفت خاموشی حکمت و بجای آرنده وی اندکیست و قال القائل
العلم زین و السکوت سلامه فاذا نطقت
فلا یکن مکثارا ان ندمت علی سکوت مرة
و لقد ندمت علی الکلام مرارا حکمت بعضی از حکما
گفته اند اندر خاموشی هفت هزار چیزست که کردند الا حکیمان
همه اندر هفت کلمه نهاده اند اندر هر کلمه از آن هفت هزار چیزست اول
عبادتی است بی رنج دوم زینت است بی پیرایه سیوم هیبت است
بی سلطنت چهارم حصاری است بی دیوار پنجم بی نیازست
از عذر خواستن ششم راحت کرام الکاتبین است هفتم
پرده همه عیبها است و گویند خاموشی از دانش علامات و پرده

جاهلانست

جاهلانست   حکیمی گوید مر تن فرزند آدم سه جزوست اول
جزو از وی دل و نیت دوم جزو از وی زبان و نیت سیوم جزو
دیگر جوارح و نیت و خداوند عز و جل هر جزو را بچیزی کرامت کرد
اول دل را بمعرفت و توحید کرامت کرد دوم زبان را به شهادت
ان لا اله الا الله و خواندن قرآن کرامت کرد سیوم
جوارح را بنماز و روزه و دیگر طاعتها کرامت کرد و بر هر چیزی
نگاه دارنده کرد نگاهداشتن بر خود که با کس نداند انچه در دل
بنده بود مگر خدای عز و جل و کرام کاتبین بر زبان گماشت چنانکه
خدای عز و جل و کرام کاتبین بر زبان گماشت چنانکه خدای عز و جل
گفت ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
و بر جوارح را امیران مسلط کرد و از هر جزوی وفا خواست اول از
دل وفا خواست انکه مکر و خیانت و حسد نکنند دوم از زبان
وفا خواست انکه مر خدای را عز و جل ترک نگوید و غیبت نکنند
و دروغ نگوید و انچه او را بکار نیست سیوم از جوارح وفا خواست
اندر خدای عز و جل عاصی نشود و هیچ مسلمان را نیازاید پس
هر که وفای دل بجای نه آرد منافق باشد و هر که وفای
زبان بجای نه آرد کافر باشد و هر که وفای جوارح بجای نه آرد
او عاصی شود و چنین گویند مر لقمان حکیم بنده حبشی بود
اول حکمتی مر از وی پیدا شد آن بود که خداوندش گفت ای
غلام این گوسپند را بکش و پاره گوشت از وی انچه بهتر باشد
بنزدیک من آر لقمان گوسپند را بکشت و دو پاره گوشت بیاورد

ازان یکی دل بود و دوم پاره زبان دیگر بار گفت این گوسپند دیگر را
بکش و پاره گوشت ازوی نزدیک من آر هرچه بتر لقمان گوسپند
را بکشت و دو پاره گوشت بیاورد یکی پاره ازان دل بود و دیگر پاره زبان
خداوندش بپرسید گفت ای غلام حکمت چیست که هر دو بار
همین دل و زبان آوردی لقمان گفت اندر جانور ازین دو پاره گوشت
نیست از این خوشتر و بهتر چون خوش بود و چون بد باشد گفت
ازین گوشت بتر روایت کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که چون معاذ بن جبل را رضی الله عنه بسوی یمن می فرستاد گفت
یا رسول الله مرا وصیتی کن رسول الله علیه الصلوات والسلام بسوی زبان
اشارت کرد یعنی بر تو بادا نگاه داشتن زبان معاذ آن را خوار
سبک داشت و بوقت بر نگرفت و گفت یا رسول الله وصیت کن
مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت مادرت بمرگ تو نشیناد ای معاذ
هیچ چیز هست که مردمان را اندر آتش افگند مگر درودها و بار زبانشان
مدله زبانشان حسن گوید رضی الله عنه هر که را سخن بسیار بود
و سقط بسیار بود و هر که را مال بسیار شد وبال بسیار و هر که را
خوی بد باشد تن وی در عذاب شود از سفیان ثوری روایت کنند
که وی گفت اگر تیر اندازم بر قوم دوست تر دارم از آنکه زبان اندازم
زیرا که وی زبان خطا نکند و وی تیر خطا نکند کنند از ابو سعید
خدری رحمة الله علیه او گفت فرزند آدم چون بامداد از خواب
برخیزد همه اعضاش تو کنند یا کنند مر زبان را و گویند بر تو بادا
که راست باشی که چون تو راست باشی ما همه راست باشیم
و چون تو کج باشی ما همه کژ باشیم کنند از ابوذر غفاری

رضی الله عنه

رضی الله عنه که او برخاست نزد کعبه و گفت هر که مرا شناخت خود
شناخت هر که نشناسد منم ابوذر غفاری بیائید نزدیک برادر
ناصح مشفق بر شما مردمان گرد وی اندر آمدند آنگاه ابوذر گفت ای مردمان
هر که از شما سفری خواهد که از سفرهای دنیای زاد و سفر تواند کرد
پس چگونه سفر آخرت تواند کرد بی زاد آخرت ابوذر گفت
دو رکعت نماز اندر تاریکی شب مر وحشت گور را و روزه داشتن
بگرمای گرم مر گرمای روز قیامت را و صدقه دادن مر درویشان را
مگر راحت یابید روز قیامت و حج کردن مر کارهای بزرگ را
در پیش است و اندر دنیا دو مجلس کنید یکی مجلس اندر طلب دنیا
و دیگر مجلس اندر طلب آخرت و سیم دیگر را بکار نیاید و الا منفعت
نکند و همه سخن را دو سخن کنید یکی سخن منفعت کننده در کار این
جهان و دیگر سخن باقی ماننده اندر کار آن جهان و سیم دیگر سخن
مضرت کند و منفعت نکند و همه مال خود را دو درم کنید یک درم
نفقه کنید بر عیال خویش و یک درم از پیش و فرستید مر آخرت خویش را
و سیم دیگر درم زیان کند و سود نکند پس آنگاه گفت اندوه کشت مرا
اندوه روزی که وی را اندر نیابم گفتند آن چیست گفت اجل من اندر
گذشت از اجل من و یا گویند از عیسی بن مریم صلوات الله علیه
گفت سخن بسیار مگوئید جز یاد کردن خدای عز و جل که دل تیره کند
و دل سیاه مر را باشد از رحمت خدای عز و جل ولکن نمی دانند
و حکیمی گفت هرگاه که سخنی بشنید اندر دل خویش و بستی بشنید
اندر تن خویش بدانکه تو سخنی گفته ای بکار که کار بدان گفتار

هیچ منفعت نبوده است والله اعلم

قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر
قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن حسین بن سالم بن ابی الجعد که ابو
درداء رضی الله عنه گفت چه بوده مرا که علماء شما را می بینم که همی روند
و نادانان شما هیچ نیاموزند بیاموزید پیش از آنکه علم برداشته شود که
برداشتن علم برفتن علما باشد و چه بوده مرا که همی بینم که حرص
میکنید بدانچه خدای عزوجل مر شما را بپذیرفته است و ضایع میکنید آنچه شما
سپرده شده است یعنی آنچه شما را فرموده شده است و من بر این شما را
بهتر از آن دانم که بیطار مر اسب را ایشان آنانند که زکوة ندهند
مگر چون وام و نماز نیایند مگر بآخر نماز و نشنوند قرآن مگر سرسری
و آزادان را از ایشان آزاد ندارند یعنی کار فرمایند چون بندگان را گوید
حریصی بر دو نوعست اول حرص است نکوهیده و دوم حرص است
نا نکوهیده ولیکن ماندن آن بهتر اما حریصی که نکوهیده است
آنست که بنده را از طاعت خدای عزوجل باز دارد با حرص بگرد
کردن مال باشد از بهر فخر کردن و زیادتی کردن را اما آن حریصی
که مباح است آنست که طاعت خدای عزوجل بجای بگذارد از بهر جمع
کردن مال و بدان فخر کردن پیش نخواهد یعنی اینست که نکوهیده
زیرا که از یاران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسان بودند که مال
جمع کردند و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر ایشان انکار نکرد
ولیکن اگر بجای ماندند بهتر زیرا که پیغمبر علیه الصلوات والسلام
بیان کرد که بجای گذاشتن آن فاضلتر بود و ابو درداء خبر کرد اندر آن حرص

این چیز که حرص مذموم است چون طاعت خدای عزوجل بجای
بگذارد از بهر آنکه گفت حریصی میکنید بر چیزی که خدای عزوجل شما را
بپذیرفته است یعنی طلب آن و ضایع میکنید آنچه شما را بدان مانده اند
یعنی طاعت و معنی قول وی که آزادان را از ایشان آزاد ندانست که
ایشان را کار میفرمایند همچون بندگان قال حدثنا ابو الحسین
احمد بن حمدان قال حدثنا عن مصعب بن سعید از حفصه دختر
امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مر پدر خویش را
که خدای عزوجل بر تو نیکوئی بسیار کرده روزی فراخ کرده بود اگر
طعام بهتر از این خوری و جامه نرم تر از این پوشی گفت ای دختر
با نفس تو خصومت خواهم کردن و یاد کردن گرفت آنچه رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بود اندر وی یعنی حالهای رنج و جماعتی
با وی بودند تا همه را بگریانید پس گفت مر آن را که گفتم مرا دو یار
بودند یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه
هر دو براهی رفتند اگر من براهی روم مرا بجای براهی برند جز راه
ایشان و الله که من صبر کنم بر این عیش سخت همچون عیش ایشان
مگر اندر یابم با ایشان عیش فراخ ایشان یعنی در بهشت
قال حدثنا محمد الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر عن مسروق
رضی الله عنه مسروق گوید عائشه را رضی الله عنها گفتم یا مادر مؤمنان
چون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در خانه آمدی چه چیز بیشتر
گفتی عائشه گفت رضی الله عنها بیشتر آنچه فرا از رسول الله علیه الصلوات

والسلام شنیدم ابیت لو ان لابن آدم وادیین من
ذهب لتمنی الیهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم
الا التراب وانما جعل الله هذا المال لیقام به الصلوة
ویؤتی به الزکوة ویتوب الله علی من تاب
یعنی اگر فرزند آدم را دو وادی زر باشد سیوم آرزو خواهد و پر نکند
کاواکی فرزند آدم را مگر گور و خدای عزوجل مال ایشان داده است تا نماز
نماز بپای داشته شود و زکوت داده شود و خدای عزوجل توبه پذیرد
از هر که توبه کند قتاده روایت کند از انس بن مالک از رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم که گفت فرزند آدم همه چیز پیر شود مگر دو چیز
یکی امل و دیگر حرص کنند از امیر المؤمنین و امام المتقین
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که وی گفت بیشتر ترسی که من
بر شما از دو چیز است یکی درازی امل دوم متابع بودن مر هوا
نفس را که درازی امل فراموش کرداند مر آخرت را و هوای نفس بنده را
از حق باز دارد کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که وی
گفت پذیرفته ام سه چیز اول در افکند خویشتن بر دنیا
دوم حریصی را بروی سیوم بخیل ابری بدرویشی که اورا توانگری نیست
شغلی که اورا فراغت نیست و اندوهی که مر اورا فرح نیست
کنند از ابو درداء رضی الله عنه که وی اندر شهر حمص بر سر بالای
بایستاد و اهل حمص را گفت ای مردمان شرم ندارید که
بناها میکنید به این امید که اندروی نخواهید بودن تا جاودان

واطماع دراز میکنید این امید میدارید چیزی که بوی نخواهید رسیدن
و گرد میکنید انچه نخواهید خوردن آن قوم که پیش از شما بودند بناها
سخت استوار و بلند کردند و مالها بسیار گرد کردند و اطماع
دراز پیش گرفتند با مدلو برخاستند مسکنهای ایشان گور گشت
و اطماعهای ایشان غرور گشت و جمع کردهای ایشان تاراج گشت
از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت مر امیر
المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه را اگر خواهی که ان دو یار
خویش را اندریابی و به بینی پیراهن خویش را پیوند افکن و نعلین را
بر یکدیگر دوز و امل خود کوتاه کن و نان سیر مخور از ابو عثمان
نهدی که وی گفت روزی امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه
بر سر منبر خطبه میکرد من نگاه کردم دوازده پاره پیوند بر پیراهن
وی دیدم که کنند از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه که روزی به بازار شد و بر تن وی جامهٔ سطبر دیدند
شسته مردمان گفتند یا امیر المؤمنین چه بود اگر ازین نرم تر پوشی
امیر المؤمنین گفت رضی الله عنه جامه سطبر با خشوع تر است
مر دل را و ماننده تر است مر سیرت نیکان را و نیکوتر مر اقتدا مومنان
را است کنند از ابو درداء رضی الله عنه که گفت مرا ای مردمان
بهتر شناسیم که بیطار مر ستوران را و اما بهترین ایشان زاهد ترند اندر
دنیا و بترین ایشان آن گروهند که از دنیا بیش از بالغ گیرند
حکیمی از حکیمان چنین گوید اصل همه گناهان سه چیز است اول
حسد دوم حرص سیوم اما اصل کبر از ابلیس آمد چنانکه از کبر

سجده نکرد مر آدم را صلوات الله علیه لاجرم ملعون گشت و اصل
حرص از آدم آمد خدای تعالی گفت هرچه اندر بهشت است ترا مباح است
مگر این یک درخت حرص مر او را بدان آورد تا از آن درخت بخورد
از بهشت بیرون آمد و اصل حسد از قابیل آمد که برادر را
بکشت تا کافر شد و جاوید در دوزخ گشت چنین آمده است
که آدم صلوات الله علیه وصیت کرد مر پسر خویش را شیث علیه السلام
بر پنج چیز و مر او را گفت مر فرزندان خویش بدان وصیت کن
از پس مرگ اول گفت بگوی مر فرزندان خویش که دل بر دنیای فانی
منهید که من دل بر بهشت باقی نهادم خدای تعالی از من نپسندید
و مرا از بهشت بیرون آورد دوم گفت بگوی مر ایشان را که بهوای زنان
کار مکنید که من بهوای زن کار کردم از آن درخت بخوردم پشیمان
شدم سیوم هر کاری که بخواهید کردن عاقبت آن بنگرید که اگر
من عاقبت کار بنگریستمی این پشیمانی پیش من نیامدی که آمد
چهارم دل شما طپیدن گرد اندر کاری از آن حذر کنید که من از آن
درخت بخوردم دل من طپید بازنگشتم از آن لاجرم پشیمان شدم
پنجم هر کاری که مشورت کنید که اگر من با فرشتگان مشورت کردمی
بچه من این پیش آمد نیامدی گفته اند از شقیق زاهد رحمة الله علیه
که وی گفت که من از چهار صد هزار حدیث بیرون کردم و از آن چهار
صد بیرون کردم و از آن جمله بیرون کردم اول حدیث آنست
که دل خویش را با زن هستند که امروز تراست و فردا به کسی دیگر را
از فرمان او کنید بدوزخ الله تعالی دوم حدیث با مالی هست که مال

عاریت است

عاریت است امروز تراست فردا کسی دیگر را تن را مرنجان بگرد کردن
مال که نزد آن ترا است و منفعت دیگری را و چون دل بر مال نهی ترا
از حق تعالی بازدارد و از درویشی بترساند و دیو را طاعت داشته
باشی سیوم بخرد دلت که آنچه روزی تو است نه بیشی بیشتر از آن که دل تو مر گواه
[illegible] بطلبید اندر بهشت و بگریزید از حرام و بیارامید با حلال چهارم
سخت بکوشی تا از جورت برهانی گوید مجاهد از عبدالله بن عمر
رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که گفت اندر دنیا
چون غریبی باش یا همچو راه گذری و مر خویشتن را از اهل گورستان شمار
مجاهد رحمة الله علیه گفت که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مرا گفت یا مجاهد
بامداد بر خاستی شب را طمع مدار و چون شبانگاه کنی بامداد را
طمع مدار و نیز بر از زندگانی بردار پیش از آنکه مرگ فرا آید و نیز بمو
بردار از تندرستی پیش از آنکه بیمار شوی تو ندانی که فردا نامت
از کدام گروه خواهد بود گوید هر که امل خویش را کوتاه کند خدای
عز و جل او را چهار چیز کرامت کند اول او را قوی گرداند بر طاعتهای حق
زیرا که چون بداند او را که هرچه زودتر میباید مرد اندر طاعت کوشد
و عمل خویش بسیار گرداند دوم غمهای ویرا کم گرداند و بیش غم نخورد
از آنچه ویرا پیش آید از مکروهات سیوم او را خرسند گرداند باندک
مایه چیز زیرا که چون داند که او را زود بباید مرد بیشی نطلبد و همت
او بکار لغت باشد چهارم دل او را نرم گرداند از برای آنکه گفته اند
نرمی دل از چهار چیز است اول از شکم گرسنه دوم از زیارت [illegible] سوم

از یاد و داشتن گناه گذشته چهارم کوتاهی امل و هر که را امل دراز
کند خدای عز و جل او را مبتلا بچهار چیز کند اول آنکه کاهل کرداند
بر طاعتها دوم آنکه اندوه او بسیار کرداند اندر دنیا سیوم آنکه
حریص کرداند بر گرد کردن مال چهارم دل وی را سخت کرداند چه گفته‌اند
سختی دل از چهار چیز خیزد اول از شکم سیری دوم از صحبت بد سیوم
آنکه فراموش کردن گناه گذشته چهارم از درازی امل مومن را چنان
باید امل خود را کوتاه کرداند که وی نمی‌داند که بکدام نفس بمیرد
و یا بکدام قدم بر داشتن بمیرد چنانکه خدای اندر این آیه گفت آی
وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس
بای ارض تموت قال بعض المفسرین یعنی بای قدم تموت
و بآیه دیگر گفت قوله تعالی انک میت وانهم میتون وجای دیگر
گفت قوله تعالی فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
ولا یستقدمون مومن را چنان باید که مرگ را بسیار یاد کند
که مومن را از شش چیز چاره نیست اول علمی که با خویشتن روی نماید
دوم رفیقی که باوری را یاری دهد بر طاعت خدای عز و جل و باز دارد وی را
از معصیت سیوم شناختن دشمن خود تا ازوی حذر کند چهارم عبرت
گرفتن از آیتهای خدای عز و جل و از گذشتن شب و روز پنجم انصاف خلق
دادن تا بقیامت خصم وی نباشد ششم آراستن مرگ پیش از
فرود آمدن وی تا آن روز رسوا نگردد   فقیه گوید رحمه الله علیه
که محمد بن الفضل گفت با ستاره خود از حسن بصری رحمه الله علیه که
پیغامبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم مر یاران خویش را شما همه
دولت دارید که در بهشت روید گفتند بلی یا رسول الله گفت

پس

پس امل کوتاه کنید و از خدای عز و جل شرم دارید پس گفتند یا رسول الله
ما همه شرم داریم از خدای عز و جل رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت آن شرم داشتن نیست ولیکن شرم داشتن آنست
گورستانها پیوسته یاد کنید و پوسیدن اندروی و شکم را و دل را
نگاه دارید و سر را نگاه دارید و آنچه که بر گرد وی است یعنی چشم و زبان
و گوش و دهان را و هر کرا کرامت آخرت آرزو است دست باز دارد
و زینت دنیا را آنگاه بنده بسزا شرم داشته باشد آنگاه برسید بولایت
خدای عز و جل یعنی بدوستی وی   حمید طویل از مورق عجلی
که پیغامبر علیه الصلوات والسلام برخواند این سورت را قوله تعالی
الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر پس گفت فرزند
آدم گوید مال من آن مال تو نیست جز آنکه تو بخوردی و یا چیزی کردی
یا ببر سیدی و پوشیده کردی و بندی یا صدقه دادی و بگذرانیدی حسن
بصری گوید رضی الله عنه اندر توریت پنج حرف نبشته است اول
حرف گفت توانگری اندر قناعت است دوم حرف گفت سلامت
اندر تنهایی است سیوم حرف گفت آزادی اندر دست باز داشتن
شهوتهاست چهارم حرف گفت دوستی مردمان اندر دست باز داشتن
طمع و رغبت است پنجم حرف گفت برخورداری یافتن اندر روزگار
دراز بصبر کردن است اندر روزگار اندک   کرده عروه بن زبیر از
عائشه رضی الله عنها که اگر خواهی که مرا اندر یابی بسنده باش
از دنیا بتوشه یک سواره و بر تو باد اگه توانگران بنشینی و جامه را
بدل نکنی تا پیوند بروی اندوزی   گند از رسول الله صلی الله علیه

واله وسلم که وی گفت بار خدایا هر که مرا دوست دارد روزی وی روز
بروز گردان باندازه بایستش ده و هر که مرا دشمن دارد بسیار
گردان مال و فرزندان وی فقیه گوید رضی الله عنه مرا
حدیث کرد ثقهٔ باسناد وی از حسین بن علی علیهما السلام
که وی گفت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم گفت رغبت بسیار
اندر دنیا غم و اندوه بسیار کند و زهد اندر دنیا دل و تن را راحت
کرد اند و بر شما از درویشی نترسم ولیکن از توانگری بر شما
بترسم که بگسترانند بر شما دنیا چنانکه بگسترانیده بودند بر آنک که
پیش از شما بودند و شما همان کنید که ایشان کردند یعنی رغبت
کردند و بدان حسد کردند بر یکدیگر تا هلاک کند مر شما را چنانکه
ایشان را هلاک کرد کنند از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
که وی گفت صلاح اول این امت بزهد و یقین بود و هلاک آخر این
امت به بخل باشد و با امل دراز

قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا ابی رحمه الله قال حدثنا ابو الحسین
محمد بن جم الغواء الفقیه بسمرقند عن انس بن مالک رضی الله عنه
گفت که درویشان صحابه رسولی فرستادند بنزدیک پیغامبر
علیه الصلوات والسلام رسول بیامد و گفت من رسولم از درویشان
بنزدیک تو یا رسول الله پیغامبر گفت صلی الله علیه واله وسلم مرحبا
مرحبا بک و بمن جئت من عندهم فرحی باد ترا
و ایشان که از نزدیک ایشان آمدهٔ یعنی از نزدیک قومی آمدهٔ
که خدای تعالی ایشان را دوست دارد و من ایشان را دوست دارم
بگو چه پیغام آوردهٔ گفت یا رسول الله درویشان میگویند که این

توانگران

توانگران همه چیزها و نیکوییها ببردند ایشان حج کنند و ما نتوانیم کرد ایشان
دهند و ما نتوانیم و ایشان بنده آزاد کنند و ما نتوانیم کرد و چون
بیمار شوند صدقه دهند زیادتی مال را بفرستند ذخیره را یعنی بسبیل را
وصیت کنند و ما نداریم و نتوانیم داد و صدقه رسول الله گفت علیه
الصلوات والسلام بر ایشان جواب من بدرویشان برسان و بگوی مر ایشان را
هر که از شما صبر کند اندرین درویشی و چشم بفضل خدای عز و جل دارد
مر او را سه خصلت بود که هیچ از آن توانگر را نبود اول خصلت آنست
که اندر بهشت غرفه ایست از یاقوت سرخ که اهل بهشت اندران غرفه
همچنان نگرند که اهل دنیا اندر ستارگان و اندر چنین غرفه کس نباشد
مگر پیغامبران و درویش با شهید و درویش و یا مومن درویش
دوم خصلت آنست که اندر بهشت در آیند درویشان پیش از توانگران
به نیم روز آن جهان و مقدار آن روز پانصد سال این جهان باشد
چنانکه میخواهند و برخوردار میگردند از هر چه خواهند اندر بهشت جاودان
و سلیمان بن داود صلوات الله علیهما از پس همه پیغامبران بچهل سال
اندر بهشت آید بسبب آن مال و پادشاهی که خدای عز و جل ورا داده بود
سیوم خصلت آنست که درویش چون بگوید با خلاص سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و توانگر نیز
همچنان بگوید با خلاص توانگر مر درویش را اندر دنیا و اگرچه هزار
درم یا آن نفقه کند و همه کارها خیر همچنین باشد رسول درویشان
به نزدیک ایشان باز آمد و پیغام رسول بداد همگان جمله درویشان
شاد شدند و همه گفتند رضینا رضینا یا رب

قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر عن عمران بن
مسلم گفت بمن چنان رسید که ابو ذر غفاری گفت رضی الله عنه
دوست من مرا وصیت کرد بهفت چیز هنوز من دست باز نداشته ام
اول وصیت کرد مرا بدوست داشتن مسکینان و نزدیکی کردن بدیشان
و با ایشان نشستن و خاستن دوم نگرستن بسوی کسی که از تو فروتر
تر باشد و نانگرستن بسوی کسی که از تو برتر باشد سوم رحم پیوستن
با خویشان اگر چه از تو بگردند و ببرند چهارم بسیار گفتن قول
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که این کلمه از گنجهای
بهشت است پنجم نا خواستن از مردمان ششم نا ترسیدن اندر
کار خدای عز و جل از ملامت کنندگان هفتم حق گفتن اگر چه تلخ باشد
این هفت چیز وصیت یاد دارم و ابو درداء رضی الله عنه چنان بود
چون تازیانه از دست وی بیفتادی کراهیت داشتی کسی را گفتی که
تازیانه مرا ده   قال حدثنا محمد بن الفضل عن الاعمش عن خیثمه
رحمه الله گفت فرشتگان گویند یا رب کافران را اندر دنیا روزی بسیار
و بلا از ایشان باز داشتی ندا آمد از خدای عز و جل که یا فرشتگان
بنگرید از لوح محفوظ به بینید از عقاب ایشان گویند یا رب بندهٔ تو
مومن که دنیا از وی باز داشتی و همه بلاها بروی کماشتی ندا آمد از خدای
عز و جل یا فرشتگان بنگرید بدانچه اندر لوح محفوظ است با آخرت
با وی چه خواهم کردن چون فرشتگان بنگرند ثواب آخرت بینند گویند
یا رب هیچ زیان و منفعت نکند بدانچه بدنیا بدیشان رسیدی
پس گویند یا رب بندهٔ تو مومن و تو دنیا از وی باز داشتی و همه بلاها

بروی

بروی کماشتی ندا آمد از خدای عز و جل یا فرشتگان بنگرید بدانچه اندر
لوح محفوظ است با آخرت وی چه خواهم کردن فرشتگان بنگرند
ثواب آخرت بینند گویند یا رب هیچ زیان نداشته و محرومی که اگر اندر
دنیا هیچ چیز نباشد وی را   قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا
محمد بن جعفر قال حدثنا محمد بن ابی الفضل رضی الله عنه که پیغامبر گفت
صلی الله علیه و آله وسلم مال داران بقیامت بدرجه فروتر باشند مگر
بمال خویش چنین باشد و چنین باشد چهار بار گفت هم این
سخن را و گفت چنین کم باشد   گویند رضی الله عنه اندر معنی
قول رسول الله صلی الله علیه و آله المکثرون هم الاسفلون
یعنی چون توانگر از اهل بهشت باشد در درجه فروتر از درویش باشد
و اگر از اهل آتش باشد وی بدرجه فروتر باشد از درویش
الا من قال بالمال هکذا و هکذا مگر صدقه دهد از راست
و از چپ و از پیش و از پس و از قلیل و از کثیر و چنین هم کم باشد
اندر توانگران زیرا که دیو مال ایشان را اندر دنیا پیش چشمهاشان
بیاراید تا از حق باز دارند   گفتند از رسول الله علیه الصلوة والسلام
که گفت دیو گوید نرهند این توانگران از من بیکی از سه کار یا مال را
در چشم ایشان بیارایم تا اندر حق باز دارند یا سهل گردانم بر ایشان
آن مال را تا نفقه کنند نه بحق یا مال را بر دل ایشان دوست گردانم
تا کسب کنند نه از حق   گفتند از ابو درداء رضی الله عنه که وی گفت
من باول اسلام بدان وقت که برسول الله علیه الصلوة والسلام
وحی آمد بتجارت همی کردم خواستم تا تجارت را با عبادت بهم یکجا

کفت آدم ممکن نکشت هرگز که دنیا و مدند اگر از تجارت دست باز
داشتم و روی بسوی عبادت آوردم و بیان خدای که جان من بامروت
که دوست ندارم که هر روز کانی بود بر در مسجد و اندر نماز هیچ حلال بفتد (?)
و هر روزی هزار دینار رسد و همه صدقه کنم در سبیل خدای عز و جل گفتند
یا ابا درداء چرا کراهیت داری گفت از دشواری حساب
کنند ابو هریره رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفت
بار خدایا هر که مرا دوست دارد او را روزی کن و برا از خویشتن داری و روزی
وی روز بروز کن و هر که دشمن دارد مرا زیادت کن مال و فرزندان
وی کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت فقر را اندر
دنیا رنج و سختی است و اندر آخرت شادی است و توانگری را اندر دنیا
شادی است و اندر آخرت سختی است کنند از انس بن مالک رضی الله عنه
از رسول الله علیه الصلوات و السلام که گفت هر کرا پیشه است الله دنیا
هر او را پیشه است که از ان پیشه درویشی است و دیگر پیشه جهاد
کردن با نفس و هر کرا این هر دو پیشه را دوست دارد مرا دوست داشته باشد
و هر که این هر دو پیشه را دشمن دارد مرا دشمن داشته باشد
فقیه گوید رضی الله عنه مسلمانان را چنان باید که درویشان را دوست
دارند اگرچه توانگر باشند زیرا که اندر دوست داشتن ایشان
دوست داشتن رسول است علیه الصلوات و السلام و خدای عز و جل
بفرمود محمد رسول خویش را علیه الصلوات و السلام دوست داشتن
درویشان او نشستن با ایشان چنانکه گفت قوله تعالی واصبر
نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی

بعض

کفت بدار خویشتن را با آن کسها که بخوانند خدای خویش را بامداد و
شبانگاه با آنکسها که پنج نماز با تو کنند و خوشنودی خدای عز و جل
خواهند و نیز گفت قوله تعالی ولا تعد عیناک عنهم ترید
زینة الحیوة الدنیا یعنی چشم از ایشان بر مگیر بدوات که
خواهد مرا از برای آرایش زندگی دنیا را و نیز گفت قوله تعالی
ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکری و طاعت مدار
مر کسی را که غافل یافتیم ما دل وی را از قرآن قوله تعالی واتبع هویه
و متابع هوای نفس خویش گشت اندر دشمن داری درویشان قوله تعالی
وکان امره فرطا یعنی همه کار وی ضایع و باطل است خداوند عز و جل
بفرمود پیغمبر خویش را بنشست و خاست کردن با درویشان و نزدیک
جستن بدیشان و این فرمان مر همه مسلمانان راست تا قیامت پس
چنان باید مسلمانان را که درویشان را دوست دارند و نوازند
و بکار ایشان نیکویی کنند که ایشان پیش روان روز قیامت اند
و شفاعت ایشان امید است حسن بصری روایت کند از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت بیاورند بنده را روز قیامت و خداوند
ما عز و جل بر آن بنده خطاب فرماید خطابی که اینچنان عذر خواستن
باشد میان مردمان چنانکه اندر دنیا مردی از مردی عذر خواهد گوید ای
بنده من بعزت و جلال من که دنیا از تو باز نداشتم از جهت خواری که
و لیکن از بهر بهتری تو و از بهر کرامتها که از بهر تو آماده کرده ام انگه گوید
اندر ردای بنده من اندر صفها تا آن قوم را از بهر من ترا طعام داده اند
ماترا بپوشانیده اند و بدان رضا و خوشنودی من جستند دست ایشان بگیر (?)

کر ایشان را تو بخشیدم و آن روز همه را خوی تا دهان رسیده باشد
و روزی پس باهول باشد و ایشان ندیده باشند که میان صفها اندر آیند
و بنگرد تا که بجای وی نیکوئی کرده باشد و برا دست گیرد و به بهشت برد
روایت کند حسن رضی الله عنه از رسول الله علیه الصلوات والسلام
که گفت بسیار کنید آشنائی با درویشان و بجای ایشان نیکی
کنید که ایشان نیز روزی دولت باشد گفتند یا رسول الله ایشان
کدام دولت رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت چون روز قیامت باشد
ندا آید ایشان را که بنگرید در صفها که در دنیا نان پاره شما را داده است
یا شربتی آب یا که جامهٔ پوشانیده است دست وی بگیرید و به بهشت
برید   فقیه گوید رضی الله عنه مر درویش را پنج کرامت است
اول آنست که ثواب کرداری بیش از ثواب کردار توانگر است از نماز
و روزه و زکوات و صدقه و جز آن دوم چون چیزی پیش آرزو کنند و نیابد
مر او را مزد می نویسند سیوم آنکه بیشتر از همه کس به بهشت اندر شوند
چهارم آنکه روز قیامت شمار ایشان کمتر باشد پنجم حزن پشیمانی
شان کمتر باشد از بهر آنکه توانگران روز قیامت آرزو کنند گویند
کاشکی ما از درویشان بودمی و درویشان این آرزو نکنند و اندر بعضی
خبر آمده است   کنند زید بن اسلم از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
که گفت یکدرم از صدقه باشد که فاضلتر از صد هزار درم دیگر گفت
گفتند یا رسول الله چگونه باشد این رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت بیرون کند مردی صد هزار درم از جملهٔ مال خویش و صدقه کند
و مردی دیگر صدقه کند از دو درم یک درم بدل خویش و جز آن دو درم

ملک بدالو

ملک بدالله خداوند یک درم فاضلتر از خداوند صد هزار درم
کنند از حسن رضی الله عنه که پرسید مردی رسول الله را صلی الله علیه
واله وسلم بعضی از یاران وی که ما چیزها می بینیم که ما را از آن آرزو
کند و بدان آرزو نرسیم ما را بدان هیچ مزد باشد جواب داد او را
پس بچه مزد باشد اگر بدان نباشد   ضحاک رحمة الله علیه
گوید هر که بازار اندر آید و چیزی به بیند که او را از آن آرزو کند
وانکه بران صبر کند و چشم بفضل حق دارد آن بهتر باشد او را
از صد هزار دینار که نفقه کند اندر سبیل خدای عزوجل
فقیه گوید رضی الله عنه دلیل بر فضل درویشان قول خدایست
عزوجل قوله تعالی واقیموا الصلواة واتوا الزکواة
گفت نماز را بپای دارید و بگزارید حق درویشان را برابر که
با حق خویش و نیز گویند درویش طبیب توانگر است و کافر
توانگر است زیرا که چون توانگر بیمار شود صدقه دهد مر درویش را
و درویش دعا کند تا از آن بیماری برهد و بهتر شود اما آنچه کافر
توانگرست زیرا که چون توانگر بیمار درویش را صدقه دهد درویش
دعا کند و برا خدای عزوجل از آن گناهان بیرون آورد و بال وی را
پاک کند اما آنچه رسول وی باشد زیرا که چون توانگر صدقه دهد از مال
و یا از پدر و یا از خویشان مرد آن برسد بمردگان وی درویش اندر
میان رسول باشد بسوی مردگان اما آنچه گفت پاسبان وی باشد
زیرا که چون توانگر صدقه دهد درویش مر ورا دعا کند آن مال توانگر
در حصار شود بدعاء درویش   کنند از رسول الله علیه الصلوات والسلام

که گفت خبر کنم مر شما را از ملکان بهشت گفتند بلی یا رسول الله گفت
ایشان ضعیفان اند و ستم رسیدگانند اندر دنیا آنانند که بر ایشان را
ندهند زنان توانگر سر بدن ایشان اندر دنیا یعنی دختران نعمت پرورد
بدن ایشان ندهند و هیچ مهتری برایشان تکیه نبیند اندر دنیا را
و چون از ایشان بمیرد و حاجت و آرزو اندر دل وی بماند از بنده یکی
محل آن باشد که اگر سوگند خورد بر تعالی خدای عز و جل سوگند او راست
کرداند ابن عباس گوید ملعونست هر که کرامت کند گری را از بهر توانگری
وی و خوار کرداند درویش را از بهر درویشی وی   کنند از ابو دردا
رضی الله عنه که گفت ما انصاف نداده ایم مر برادران توانگر خویش را
زیرا که می خورند و ما نیز می خوریم و ایشان می آشامند و ما نیز
می آشامیم و ایشان می پوشند و ما نیز می پوشیم و ایشان را
زیادتی مال گشت که بدان می نگرند ما نیز بدان مال ایشان بایشان
می نگریم و بقیامت چون ایشان حساب کنند ما از حساب
فارغ بروی باشیم   کنند از شقیق زاهد رحمة الله
گفت برگزیدند درویشان سه چیز و توانگران سه چیز
اما سه چیز که درویشان برگزیدند اول راحت نفس دوم
فراغت دل سیوم سبکی حساب و آن سه چیز که توانگران برگزیدند
اول رنج تن دوم مشغولی دل سیوم دشواری حساب
از حاتم زاهد رحمة الله علیه که او گفت هر که دعوی کند چهار چیز
بی چهار چیز وی را دروغ زن دارند اول هر که دعوی کند بدوستی
خدای عز و جل بی پارسائی از حرامها وی را دروغ زن دارند دوم

هرکه

هر که دوستی بهشت دعوی کند بی آنکه صدقه دهد از چیز دار او وی را دروغ
زن دارند سیوم هر که به دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
دعوی کند بی آنکه متابع سنت وی باشد او را دروغ زن دارند
چهارم هر که دعوی دوستی درجات کند بی صحبت درویشان
و مسکینان وی را از دروغ زنان دارند   یکی از حکیمان
گفت هر که را چهار چیز اندر روی باشد وی از همه چیزها محروم باشد
اول آنکه فضل نهد خود را و زیادتی کند بر آن کس که از او فروتر
باشد دوم آنکه همیشه اندوه دل مادر و پدر باشد یعنی
بیازارد ایشان را سیوم آنکه مر غریبان را خوار دارد چهارم آنکه
درویشان و مسکینان را سرزنش کند بر آن   کنند از رسول الله
علیه الصلوات و السلام که وی گفت وحی نفرستاد خدای عز و جل
بمن تا مال گرد کنم و از بازارگانان باشم و لیکن وحی فرستاد
بمن تا وی را حمد و تسبیح گویم و از سجده کنندگان باشم و بپرستم
وی را تا هنگام مرگ چنانکه گفت اندر کلام خویش قوله تعالی
فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین
واعبد ربک حتی یاتیک الیقین فقیه گوید رحمة الله
علیه حدیث کند مرا فقیه ابو جعفر باسنادی از ابو سعید خدری رضی الله
عنه که او گفت ای مردمان درویشی و سختی حال بر ان بسیار از شما را
شما را که طلب کنید روزی که نه از حلال باشد که من شنیدم از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت بار خدایا مرا درویش میران و توانگر میران
و مرا اندر درویشان و مسکینان برانگیزان روز قیامت که تحقیق ترین

همه شقیقان آن باشد که جمع کنند بروی درویش دنیا و عذاب آخرت
روایت کنند از امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که چون غنیمتها
قادسیه بیاوردند بسوی وی عمر آن را میگردانید و اندران میگریست
و میگریست عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه او را گفت یا امیر المومنین
امروز روز شادیست چرا گریی عمر گفت رضی الله عنه راست
گفتی یا عبد الرحمن و لکن ندارند این مال قومی را که نه افتاد میان ایشان
عداوت و دشمنی   ابن عباس گوید رضی الله عنه از پیغمبر علیه الصلوات
والسلام که گفت هر امتی را فتنه بوده است و فتنه امت من مال است
عبد الله بن عمر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که گفت دوستترین کسی بر خدای عز و جل درویشانند از بهر آنکه دوستترین
کسی بر خدای عز و جل انبیااند و خدای ایشان را بدرویشی آزموده کرد
فقیه گوید رضی الله عنه که پدر مرا حدیث کرد رحمه الله
از ابو الحسن الفرا باسناد وی از حسن بصری رحمه الله که وی گفت خدای
عز و جل وحی فرستاد بموسی صلوات الله علیه یا موسی تو خواهی مردی
دوستی از دوستان من که وی از دوستترین بندگان است از اهل یمن
بیمن برو بسوی آن دوست و گفت کن او را نگر کن و استادگی کن
در کار کور وی موسی علیه الصلوات والسلام مر آن بنده را در آبادانی
و ویرانی بجست و نیافت غمناک شد پس از آن روزگار که آنجا نبود
و بدانجا شد مردمانی دید که کار گل همی کردند از آن مردمان پرسید
که اینجا هیچ مردی بیمار و مرده دیده اید یا امروز تا یکی را گفت دیدیم
بیماری اندرین ویرانی تو وی را میخواهی موسی علیه السلام چون این بشنید

زود بسوی آن ویرانی شد اندران ویرانی رفت و بنگاه کرد اندر بیغوله بیمار را
دید افگنده و خشتی بزیر سر نهاده و خاک و گرد بروی انبار شده و چون
بجنبید سر بیمار از خشت فرو افتاد موسی علیه السلام چون
بدید بر بالین وی بنشست و بگریست پس گفت یا رب تو گفتی این
بنده مرا دوستترین همه بندگانست و من دیگر کسی را نمی بینم
که بیمارداری کند خدای عز و جل وحی فرستاد بنزدیک موسی علیه السلام
که یا موسی چون بنده را بصدق دوست گیرم همه دنیا را ازو دور کنم
روایت کنند عباد بن کثیر از حسن رضی الله عنه که وی گفت اول
دیناری که اندر دنیا مهر بزدند ابلیس بدید آن دینار و بر چشم مالید
و گفت هر که ترا دوست دارد او مرا بنده است   عبد المنعم بن ادریس
از پدر خویش از وهب منبه ابلیس پیش سلیمان بن داود
علیهما السلام آمد بر صورت پیر مردی سلیمان او را بشناخت و گفت
مرا خبر کن تا چه کردی تو با امت روح الله عیسی بن مریم صلوات الله
علیه گفت بخواندم ایشان را تا جز خدای عز و جل چیزی دیگر را خدای گیرند
سلیمان گفت چه کردی با امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت
ایشان را بدرم و دینار خواندم بدل ایشان دوست کردانم و فراموش
کردانم بر ایشان قول لا اله الا الله سلیمان گفت اعوذ بالله
منك پس برو بنگاه کرد رفته بود   فقیه گوید رحمه الله بر درویش
واجب است منت خدای را عز و جل بشناسد و بداند که دنیا ازو
بگردانند از بهر کرامت وی را و بروی همچنان کرامت کند که بر پیغمبران
کرد و بر اولیاء خویش و مر خداوند را عز و جل شکر کند و چون

نکنند و صبر کند بدانچه بوی رسد از تنگی عیش و بداند که وعده
کرده است وی را با آخرت بهتر است از آنچه باز داشته است ازوی اندر دنیا
واگر درویش را فضیلت وعده کرده است وی را با آخرت نباشد جز
آنکه همنشین پیغمبران است علیهم السلام و نشستن با پیغمبران بزرگ
فضیلت باشد   فقیه گوید رضی الله عنه که ثقه حدیث کرد
باسناد وی از طاوس از ابن عباس رضی الله عنهما که وی گفت که
رسول الله علیه الصلوات والسلام روزی نشسته بود جبرئیل علیه السلام
با وی گفت یا محمد فرشته از آسمان فرود آمد که هرگز از آسمان
فرود نیامده بود از خدای عز و جل دستوری خواسته است از بهر زیارت
کردن تو پس درنگ نکرد که آن فرشته اندر رسید و گفت
السلام علیک یا رسول الله رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت علیک السلام فرشته گفت خدای عز و جل ترا مخیر کرد
به بدین تو خزینهٔ همه چیزها و کلید همه چیزها که هیچکس را بعد از تو نی
آنکه از آنچه ترا ساخته است هیچ کم کنند رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت نه چه این جهان را با آن جهان جمع کنند وجمله بمن دهند
کند صفوان سلیم از عبد الوهاب حدیث کرد پیغمبر علیه الصلوات
والسلام گفت عرضه کرده شد بر من بطحای مکه بزر گفتم یا رب نخواهم
که زر خانهٔ من است دارم که روزی سیر باشم و روزی گرسنه تا چون
سیر شوم شکر کنم ترا و چون گرسنه شوم زاری کنم بتو خدای عز و جل
والله اعلم بالصواب
فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد مرا ابو جعفر گفت حدیث کرد مرا

محمد بن عقیل گفت از عبد الرحمن ابان از پدر خویش از زید بن ثابت
از پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام هر که اندیشهٔ وی آخرت باشد
خدای عز و جل کردار برآکنده یکی و مسخر کرداند دنیا او را هر چند که دنیا را
نخواهد و هر که اندیشه وی دنیا باشد خداوند عز و جل کار وی پراکنده
کرداند و درویشی را پیش چشم وی نهد و دنیا مر وی را فراز نیاید
مگر چندانکه وی را در ازل بنبشته است   فقیه گوید رضی الله عنه
حدیث کرد ما را ابو جعفر گفت از جندب شنودم که امیر المؤمنین
رضی الله عنه یا ایها الناس ان لکم معلما فانتهوا
الی معلمکم وان لکم نهایة الی نهایتکم
فان العبد المؤمن بین مخافتین بین اجل قد
مضی لا یدری ما الله صانع به وبین اجل
قد بقی لا یدری ما الله قاض فیه فلیتزود العبد
من نفسه لنفسه ومن حیوته لموته ومن
شبابه لکبره ومن دنیاه لآخرته فان الدنیا
خلقت لکم وانکم خلقتم للآخرة فو الذی
نفسی بیده ما بعد الموت مستعتب ولا بعد
الدنیا دار الا الجنة او النار اقول قولی هذا
واستغفر الله لی ولکم اجمعین معنی خطبه این است
ای مردمان مر شما راست نشانی و اندازه برسید بدان نشان
و اندازهٔ خویش چه بندهٔ مؤمن در دو بیم است میان بیم اجل گذشته
نداند که خدای عز و جل چه کننده است بوی و میان بیم اجل مانده نداند

خدای عز و جل کننده است بود و جهان هم اهل بدانند که خدای تعالی چه تقاضا
خواهد کردن در توشه برگیرانیده از آن حصه مر خواهان او را از زندگانی
حصه مر مرگ حصه سازد و از جوانی حصه مر پیری حصه سازد و از دنیا حصه
مر آخرت حصه سازد چه دنیا را از بهر شما آفریده اند و شما را از بهر
آخرت آفریده است بدان خدای که جان من بفرمان اوست که از پس
مرگ هیچ سامان خوشنودی خواستن نیست و از پس دنیا هیچ
سرای جز بهشت و دوزخ نیست سخن من اینست و خدای عز و جل بیامرزاد
شما را یاد کنند از سهل عبد الله تستری رحمة الله علیه که دائم
مال خود نفقه کردی در طاعت خدای عز و جل مادر و پدر او نزدیک عبد الله
بن مبارک رحمة الله علیه آمدند و گله کردند از وی و گفتند هیچ چیز نماند
مرد را همی ترسیم بروی از درویشی عبد الله مبارک خواست که آن شیخ را
یاری دهد و ویرا ملامت کند سهل گفت عبد الله مبارک چه بینی اگر
مردی از اهل شهر باشد و ساعت خود بروستا برد و خواهد که از شهر
تحویل کند و آنجا خود در شهر هیچ چیز از آن چیزها که وی را باید بگذارد
گفت نه که با خود ببرد گفت پس کسی را که از دنیا تحویل بسوی آخرت
خواهد بودن چگونه اندر دنیا چیزی بگذارد عبد الله آن یاران را گفت
سهل دست بدو علیه که بر شما فقیه کوی بود رضی الله عنه
پس واجب آن کند هر عاقلی را که در دنیا تقوی پیشه کند
و نیکو کردن دنیا مشغول نباشد و بکار آخرت مشغول گردد
سرای آخرت سرای قرار است و سرای نعمتها است و دنیا سرای
فنا است و فریبنده و کنده کند چیز از ضحاک که چون خدای عز و جل

قوم را و چهار ابر و زمین فرو او لو و بود دنیا ایشان مشغول بودند
از کنند یک دنیا کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت یا عجبا از همه عجبها عجبتر آن کسی که در آن که سرای جاودانگی
هست و آن بهشت است او از برای سرای فریب کار کند کند
محمد منکدر از جابر عبد الله انصاری که گفت حاضر بودم در مجلسی
از مجلسهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بیامد مردی سپید
روی و نیکو موی نیکو لون جامه سپید پوشیده گفت السلام
علیک یا رسول الله رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت
و علیک السلام مرد پرسید که دنیا چیست رسول گفت دنیا
همچو خوابی است و اهلش اثر نیک و بدی جزا و عقاب اندر آخرت
مرد گفت یا رسول الله بهشت چیست رسول الله علیه الصلوات و السلام
گفت دست باز داشتن از دنیا که دست باز دارنده دنیا هرگز از بهشت بیرون
نرود و همیشه اندر نعمتهای آن باشند مرد گفت دوزخ چیست
رسول الله گفت علیه الصلوات و السلام جستن دنیا که جوینده
جستن دنیا هرگز از دوزخ اندر نگذرد و همیشه اندر آن باشد مرد
گفت کدام است بهترین امت تو رسول گفت آنکه اندر دنیا رضای
خدای عز و جل طلب کند و طاعت او کند و کار خیر کند مرد گفت مرد
اندر دنیا چگونه باید که بود گفت و آن گونه بنده چنانکه چون
کسی مر قافله را جوید مرد گفت چند قرار بود اندر وی رسول الله علیه الصلوات
و السلام گفت چند آنکه کسی از قافله باز پس مانده باشد
با قافله اندر یابد مرد گفت از دنیا تا آخرت چند است رسول الله

علیه الصلوات والسلام گفت خدا انکه چشم بر چشم زنی محو چون
این حوا ایمان شنید برفت و پیش ترگس او را بدید رسول الله علیه الصلوات
والسلام گفت ای یاران این جبرئیل بود علیه السلام مناظره کرد
نام شما را زهد بیاموزد اندر دنیا   گویند ابراهیم خلیل الله
صلوات الله علیه پرسیدند که بچه چیز ترا خدای عز و جل بدوستی
گرفت ابراهیم علیه السلام گفت بسه چیز اول هرگز خدای
عز و جل را میان دو چیز مخیر نکرد مگر آن گزیدم که خدا را بود
عز و جل بر کس دیگر دوم هرگز اندوه نکشیدم بدانچه خدای
عز و جل مرا بدان برفته است یعنی اندر کار روزی سیوم چاشت و شام
هرگز نخوردم مگر با مهمان   یحیی بن معاذ رازی رحمة الله علیه
گوید حکمت از آسمان فرود آید بسوی دلها و آرام نگیرد اندر دلی
که اندر وی چهار خصلت بود اول حرص را بر آمید یک بدنیا
دوم اندوه فردا سیوم حسد بودن چهارم شرف
حکیمی از حکیمان گوید تو نگر دل اندر چهار چیز است اول اندر علم
دوم اندر رضا سیوم اندر قناعت چهارم اندر زهد علم مرد
را بر کند و برضا بدین درجه رسد و چون بدرجه رضا رسد
بقناعت رسد و قناعت بزهد رساند و زهد خوار گرفتن باشد
مر دنیا را   حکیم گفت زهد سه چیز است اول شناختن دنیا
پس دست باز داشتن از آن دوم خدمت مولی و نگاه داشتن
ادب اندر آن سیوم آرزو مندی آخرت پس طلبیدن مر آخرت
را   یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه گوید عاقل و صواب کار

آفت است که سه چیز بکنند اول از دنیا دست باز داشته پیش از آنکه
دنیا از وی دست باز دارد دوم گور را ساخته باشد پیش از آنکه
اندرو نهند نفس سیوم خدای را عز و جل خشنود کرده اند پیش از آنکه
وی را ببینند   گویند از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه که وی گفت هر که جمع کند شش خصلت از جستن
بهشت هیچ دست باز نداشته است و از گریختن از آتش دوزخ
نیز هیچ دست باز نداشته است اول خدای را عز و جل بشناسد و مر او را
طاعت دارد دوم دیو را بشناسد و در وی عاصی شود سیوم
حق را بشناسد و راه وی گیرد چهارم باطل را بشناسد و از وی
پرهیزد پنجم دنیا را بشناسد و از وی دست باز دارد ششم آخرت را
بشناسد و وی را طلب کند   جعفر محمد از پدر خویش از جد
خویش از رسول علیه السلام که گفت مر علی را رضی الله عنه کرم الله
وجهه یا علی چهار خصلت از شقاوت است اول خشکی چشم دوم سختی
دل سیوم درازی امل چهارم دوستی دنیا   گویند از رسول الله
علیه الصلوات والسلام که گفت اگر دنیا به پر پشه ای سنجیدی نزدیک
خدای عز و جل هیچ کافر را از آن شربتی آب ندادی   گویند از
منصور بن خویشب از عبد الرحمن بن عثمان هر از روی که رسول الله علیه الصلوات
والسلام می رفت اندر سفری با گروهی دوم شبی از شبها سحرگاه
برداشت جایگه نماز باهدا بود و نزدیک قبله گوی و اندران جای
سرگینی دانی بود و بزغاله مردار آنجا افگنده بود و گنده و از تف
هوا چو بوی وی بر جوشید رسول الله علیه الصلوات والسلام بسوی
آن مردار بنگریست و اشتر خویش باز داشت تا قوم اندر رسیدند
آنگاه گفت با یاران می بینید که اهل این جای چون بی نیاز شدند

از این مردار و آن چگونه خوار است بر ایشان یاران گفتند بلی یا رسول الله
گفت بدان خدای که جان من با مر وی است که این دنیا به نزدیک خدای عز و جل
خوارتر از این مردار است نزد اهل قبیله   و نیز آمده است از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت دنیا زندان مؤمنانست و گور حصار
وی است و بهشت جای ایشان در بهشت و دنیا بهشت کافرانست و گور
زندان وی است و آتش جای وی و آن جای وی است فقیه گوید رضی الله
عنه معنی آنکه گفت دنیا زندان مؤمنانست آنست که مؤمن را
هرچند در دنیا فراخی و نعمت باشد اما آنکه معنی در جنت آنکه خدای
عز و جل در بهشت از جهت او ساخته است این دنیا او را زندان
است چون مؤمن را مرگ فراز آید بهشت را بر وی عرضه کنند چون بنگرد
بدانچه خدای عز و جل از جهت وی ساخته است از کرامتها آنگاه
بداند گویی اندر زندان بوده است و معنی آنکه گفت دنیا بهشت کافرانست
که چون کافر را مرگ فراز آید دوزخ را بر وی عرضه کنند چون بنگرد بدانچه
خدای عز و جل از برای وی ساخته است از عقوبت بداند که وی در بهشت
بوده است پس عاقل اندر زندان شادی نکند و لکن رحمت طلبد
پس چنان باید که عاقل را که در دنیا بنگرد و تفکر کند بدان
مثلها که دنیا را زده اند چه خدای عز و جل دنیا را اندر کتاب خویش
مثل زده و رسول الله علیه الصلوات و السلام مثل بود و حکیمان
مثل زده اند و جز آنکه روشن گفته مثل روشن گفته اما آنکه گفت
خدای عز و جل قوله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا کماء
انزلناه من السماء یعنی مثل دنیا و فنا و زوال وی همچون آب
آسمانی که خدای عز و جل فرو فرستاد فاختلط به نبات

الارض

الارض یعنی آب بر زمین فرو شود گیاه بروید مما یأکل الناس
و الانعام آنچه مردمان بخورند و آنچه چهارپایان خورند از گیاه حتی
اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت یعنی چون زمین
آرایش گیرد و از هر لونی و از هر نوعی گل پدید آید و آراسته شود
و نیکو باشد نباتها و ظن اهلها انهم قادرون
خداوند زمین پندارد که وی قادر است بر آن و گرفت او را تمام گشت
اتیها امرنا یعنی عذاب ما بیاید لیلا او نهارا به روز یا به شب
فجعلناها حصیدا یا جز گردانیم کان لم تغن بالامس چنانکه
هرگز نبوده و همچنین است کار دنیا و آنچه اندر وی است نماند همچون
این گشت کذلک نفصل الآیات یعنی همچنین بیان
کنیم مثلها و داستانها لقوم یتفکرون هر گروهی را
که اندر دنیا و آخرت تفکر کنند و بدانند که این دنیا را جز
گفته و آخرت بماند   گویند از رسول الله علیه الصلوات و السلام
که نفر یک رسول الله علیه الصلوات و السلام آمد از جای دور از
زمین دیگر پیش رسول الله علیه الصلوات و السلام پرسیدن گرفت
از حال زمینها و شهرهای ایشان همه و یاد کرد از بسیاری
نعمتها آن شهر و زمینهای ایشان رسول الله علیه الصلوات و السلام
فرمود چه کنند آن نعمتها را همه گفت طعامها سازیم الوان الوان
و بخوریم رسول الله علیه الصلوات و السلام فرمود آنگاه آن طعامها
چه گردد همو گفت تو خود دانی یا رسول الله چه گردد یعنی بول و غایط
گردد رسول الله علیه الصلوات و السلام فرمود مثل دنیا همچنین است
گویند از یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه که وی گفت دنیا گشت ز از خدا

ومردمان اندروی کشت وی وملک الموت حاصدان وگورستان کرفتن
جای وخرمن کاه وی بهشت ودوزخ انبارخانهٔ وی گروهی انبارخانهٔ بهشت
وگروهی انبارخانهٔ دوزخ   لقمان حکیم گفت مر پسر خویش را
ای پسر این دنیا دریای عمیق است وبسیار مردم اندروی هلاک شده اند
توای پسر کشتی اندروی از بهر خویش از پرهیزکاری وترس خدای
عزوجل ونیکیها را بضاعت کن تا اندروی نهی وبا خویشتن بر روح حرص
بر طاعت بادبان سازی وروزگار را موج وی وتوکل را بادبان وی
وکتاب خدای عزوجل را راه بروی وترک هوای نفس را رسن وی ومرگ را
کنار وی وقیامت را بازرگانی وجای وی وخدای را عزوجل خداوندان
بضاعت وخریداران   فضیل عیاض رحمة الله علیه گوید
بما چنان رسید که روز قیامت دنیا را بیاورند دنیا میخرامد در زینت
ونیکویی خویش گوید یارب مرا بکمترین بندگان خود گردان خدای عزوجل
گوید نه پسندم ترا وانرا که در متابعت تو کوشیدند ای دنیا تا چیز
وهباء منثور گشوند هباء منثورا گشتند   از ابن
عباس رضی الله عنهما که وی گفت روز قیامت بیارند مر دنیا را
با صورت پیرزنی سپید موی سر وازرق چشم ودندانها
از دهان بیرون آمده زشت روی ونکوهیده خلقت چنانکه هر که بنگرد
وی را کراهیت آید بگشش ازوی پس وی را بنزدیک خلق بدارند ندا آید
که شناسید مر این زشت روی را خلق گویند نعوذ بالله از شناختن
این ندا آید که این آن دنیاست که بدیت فخر میکردید واز بهر آن
یکدیگر را میکشتید   کینه اندر چیزی دیگر پس فرمان آید
تا دنیا را اندر آتش افکنند دنیا گوید یارب کی شدند آنانکه متابع

من بودند فرمان آید تا بیارند هر آن انبوه با دنیا اندر آتش افکنند
عقبه گوید رحمة الله علیه دنیا را فرمان آید تا بیارند از بهر آنکه
او را گناهی نبود ولیکن اندر اندازند اهل وی خوار روی ببینند تا همچنانکه
تبان را اندر آتش اندازند چنانکه خدای عزوجل گفت انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها
واردون ومر تبان را نیز عقوبت نبود ولیکن از بهر زیادت
عقوبت اهل وی را همچنان دنیا را اندر آتش ازند از بهر زیادت
عقوبت اهل وی را تا حسرت ایشان بر حسرت زیادت گشت پس
مومن را چنان باید که کار آخرت کند وبدنیا مشغول نگردد مگر
بمقدار لابدی لیکن آنکه دل بروی ننهد ودنیا گذارد از عیسی ابن مریم
صلوات الله علیه که گفت عجب دارم از شما که کار کنید از بهر دنیا
وشما را روزی دهند اندروی بی آنکه کار کنید چرا کار آخرت نکنند
از بهر آخرت را که آنجا هیچ چیز ندهند بی کار را   از عبید
اسدی از رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت دوستی بدل
اندر خود نه پیوسته نخود داند وی را سه چیز اول شغلی را پایان نشود بخ
وی دوم املی که با خر نشود ونرسد کرانه وی سیوم حرصی که اندر خاتمه
تو انگی وی ودنیا جوینده است وجسته وآخرت جوینده است وجسته
هر که آخرت را جوید دنیا وی را بجوید تا مرگ بیاید   گوار اهیم
بن یوسف از که گفت بما چنان رسید از ابو حازم که وی گفت که دنیا را
دو چیز یافتم یکی آنکه چیزی که مراست بمن رسد ونیکی دیگر نرسد
ودوم آنکه چیز یکه مرا نیست بمن نرسد ونیکی دیگر رسد آنچه مراست

کسی دیگر را و آنچه از آن کسی دیگرست مرا نه بینند پس در کدام از این
دو غم خود را سپری کنم و آنچه مرا دلوند از دنیا از این دو چیز یافتم یکی
چیزی که اجل وی پیش از اجل من آید و من بروی چیره ام و دوم
چیزی که اجل من پیش از اجل وی باشد یعنی بمیرم و وی بکسی دیگر
بماند پس اندر کدام را در خدای خویش عز و جل عاصی شوم
کنند اعمش از سفیان از پیران که وی گفت سعد ابی وقاص رضی الله
عنه بسوی سلمان اندر آمد بپرسیدن و سلمان رضی الله عنه بیمار بود
سلمان بگریست پس سعد گفت چه گریانید مر ترا یا ابا عبد الله که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم از تو خوشنود رفت سلمان گفت رضی الله عنه
من از ترس مرگ همی گریم و نه از حرص دنیا و لیکن رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم بر ما عهد گرفت گفت مر شما را از دنیا چندان باد که زاد
یک سواره بود و گرد من چندین مارها نشسته اند یعنی کالاها سعد گفت چون
نگاه کردم گرد وی طغاری و کاسه شکسته دیدم و مطهره سعد گفت
وی را یا ابا عبد الله با ما عهدی بکن تا آن کار بندیم سلمان گفت یا سعد
خدای را عز و جل یاد کن بوقت کاری که نیت کنی و بوقت حکمی که
رانی و بوقت قسمتی که بکنی کنند جبیر از ضحاک از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که گفتند وی را یا رسول الله کیست زاهدترین
مردمان گفت من لم ینس المقابر والبلی و ترک
فضول زینة الدنیا و آثر ما یبقی علی ما یفنی و لم
یعد من ایامه غدا و عد نفسه من الموتی
یعنی آنکه گورستان را و پوسیدن را اندر او فراموش نکند
و نیز بگذارد زیادت و زینت دنیا را و نیز برگزیند باقی را

برفانی را و فردا را از زندگانی خود نشمرد و تن خویش را شمرد از مردگان
حکیم گوید چهار چیز اندر چهار چیز بطلبیدیم و راه وی گم کردیم اول
توانگری را اندر مال جستیم اندر قناعت یافتیم سیوم کرامت
از خلق جستیم اندر تقوی یافتیم چهارم نعمت را اندر طعام
و لباس جستیم اندر ستر و سلامت یافتیم یعنی اندر آنچه خدای
عز و جل وی را از گناه و عیب بپوشانند کنند از رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم که گفت هر که بامداد برخیزد و بزرگترین اندوه وی
دنیا باشد خدای عز و جل اندر دل وی سه خصلت بنهد اول اندوهی
که بریده نگردد هرگز دوم شغلی که از آن فارغ نشود سیوم درویشی
که هرگز آن به پایان نرسد کنند از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
که وی گفت هیچکس بامداد نخیزد از مردمان که نه وی مهمان بود و مال
وی عاریت باشد یعنی مهمان برود و مال عاریت باز خواهد
فضیل عیاض رحمة الله علیه گوید همه بدیها را اندر خانه کردند
و کلید آن دوستی دنیا کردند و همه چیزها اندر خانه کردند و کلید
آن خانه زهد اندر دنیا کردند کنند انس بن مالک رضی الله عنه
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدای عز و جل گفت شادمانه بود
بنده من چون من دنیا بروی بگسترانم و آن دنیا ازو غرور گرداند
و غمخوار بود چون دنیا بروی تنگ گردانم و بدان آن بنده بمن نزدیک بود
پس برخواند قوله تعالی أیحسبون أنما نمدهم به من
مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون

ذلک فتنة لهم انس مالک گوید رضی الله عنه که روزی
رسول الله علیه الصلوات والسلام بیرون آمد دست ابوذر گرفته
گفت یا اباذر اندر پیش ما عقبه دشوار است نتوان بروی رفتن
مگر کسی که سبکبار باشد ابوذر گفت یا رسول الله من از سبکبارانم
یا از گرانباران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت نزدیک تو طعام
امروزینه هست ابوذر گفت هست گفت فردا را هست گفت هست
رسول الله گفت پس فردا را هست ابوذر گفت نیست رسول الله
علیه الصلوات والسلام گفت اگر ترا طعام سه روزه بودی از گران
باران بودی والله اعلم
فقیه گوید
رضی الله عنه حدیث کرد ما را ابوجعفر گفت حدیث کرد ما را محمد عقیلی
گفت حدیث کرد ما را عیسی ابن احمد گفت حدیث کرد ما را ابن لهیعه از
قیس حجاج از حنش صنعانی از ابن عباس رضی الله عنهما او گوید
که رسول الله علیه الصلوات والسلام روزی مرا گفت یا غلام بیا خواهم
ترا بخنانی که خدای عزوجل منفعت بتو رساند گفتم بلی یا رسول الله
گفت خدایرا عزوجل نگاه دار تا ترا نگاه دارد و خدایرا عزوجل
نگاه دار تا پیش تو یابی یعنی همیشه یاد کن خدایرا باش عزوجل تا رحمت
خدای عزوجل با تو باشد و خدایرا عزوجل اندر نعمت و فراخی شناس
تا ترا اندر سختی شناسد یعنی در حالت نعمت فرمان گذاری باش
تا حق عزوجل در حال محنت فریادرس تو باشد و چون چیزی خواهی از
خدای عزوجل خواه بدرستی قلم خشک شده است بدانچه خواهد بود و اگر همه
خلق جهان خواهند که با تو نیکوئی کنند بچیزی که خدای عزوجل تقدیر نکرده است
مر ترا

مر ترا آن چیز نتوانند کرد و اگر خواهند که بدی کنند بجای تو که خدای
عزوجل تقدیر نکرده است نتوانند کردن پس کاری که کنی بشکر
و یقین کن و بدان که صبر کردن اگرچه مکروه است خیر بسیار است
و نصرت با صبر است و فرج با اندوه و سختی است و با هر دشواری آسانی
فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد ما را ابوجعفر گفت حدیث کرد ما را
ابو شهاب معمر محمد گفت حدیث کرد ما را ابن زیات از اعمش و
خطاب و عنبه و قدر پنجاه کس از پیران اهل علم اسناد کردند
حدیث را با امیرالمؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه که وی گفت ای مردمان پنج چیز از من یاد گیرید دو دو تا هیچ
از شما نترسد مگر از گناه خویش و امید مدارید که کوشیدند تا نیم
و بدانید که صبر از همه کارها چون سر است از تن و چون از تن جدا
ماند تن تباه شود و چون صبر از همه کارها جدا شود کارها تباه شود پس
گفت راه نمایم مر شما را بسوی فقیری یکبارگی گفتند بلی یا امیرالمؤمنین
گفت نومید نکرده اند مردمان را از رحمت خدای عزوجل و نیز از مکر خدای عزوجل
ایمن نکرده اند و معصیت ایشان را نیارایند و عار و کافر و موحد را
فرو نگذارد و عاصیان را بدوزخ فرو نگذارد خدای عزوجل قضا کننده
میان ایشان و ایمن مباشید بر بهترین این امت که خدای عزوجل
گفت قوله تعالی فلا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرون و بر ترین این امت از رحمت خدای عزوجل نومید
مباشید که خدای عزوجل اندرین آیت گفت قوله تعالی انه لا
ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد ما را محمد فضل گفت حدیث کرد ما را

حکم از یعقوب از عیسی ابن ... از یزید رقاشی گفت چون بنده را بگور
اندر آرند نماز از راست وی باز ایستند و زکات از چپ وی و نیکیها
از بالای روی وی و صبر از جهت وی تخت خواهند فرشتگان پس وی از آن سلام گفتی
اگر توانید عذاب از وی باز دارید و اگر نه من خود بی از شما کفایتم و کار
و عذاب از وی باز دارم اندرین خبر دلیل است که صبر فاضلترین همه
کارهاست چنانکه خدای عز و جل گفت اندرین آیه انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب   کند ابو درداء از محمد مسلم با شاور
که مروی رسول الله علیه الصلوات والسلام را گفت هیچ خیر نیست
در بنده که مال وی نرفته و تن وی بیمار نشود و چون خدای عز و جل مر بنده را
بدوست گیرد بلا را بروی گمارد و چون مبتلا گرداند صبر دهد
کند از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه گفت هر آن مرد که والی
سلطان ستمکار بزندان باز دارد و آن مرد اندران زندان بمیرد
شهید باشد و اگر بزندش تا از زخم بمیرد شهید است
کند از رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت مرد باشد که مر او را
به نزدیک خدای عز و جل درجه باشد که بطاعت خویش بدان درجه
برسد تا خدای عز و جل بر تن وی قضا نهد تا بدان درجه برسد
کند بخبری دیگر چون این آیه فرود آمد قوله تعالی من یعمل سوء
یجز به امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
چگونه رستگاری باشد پس از این آیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت خدای بیامرزاد یا ابا بکر هیچ بیمار نشوی و رنج بتو نرسد
یا هیچ اندوهگین نشوی این همه جزاء است یعنی این همه بتو رسد
کفارت گناهان تو باشد   از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب

کرم الله

کرم الله وجهه گفت چون این آیه فرود آمد رسول الله علیه الصلوات
والسلام بیرون آمد بر ما و گفت آیتی فرود آمد بمن گرامی ترست از همه
و هرچه اندر دنیاست پس این آیه بر ما خواند قوله تعالی من یعمل سوء
یجز به پس گفت بنده چون گناهی کند پس سختی و بلا بوی رسد اندر
دنیا خداوند جل و علا از آن کریم ترست که دو باره عذاب کند یعنی
آن سختی کفارت این گناه باشد   فقیه گوید رضی الله عنه
بنده به پایگاه بزرگان نرسد مگر بصبر و خدای عز و جل پیغامبر خود را
صبر فرمود چنانکه گفت اندر کلام خویش قوله تعالی فاصبر کما
صبر اولوا العزم من الرسل   کند از خباب ارت که گفت نزدیک
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدیم روی در سایه کعبه سر بر کرده
برده نهاده بود ما گله کردیم از کافران گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه
و سلم یکی خدای را نخواهی از جهت ما از این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بنشست و روی شریف سرخ شد پس گفت آن قوم که پیش از شما بودند
همچو شما بودند یکی را از ایشان بیاوردندی و چاهی بکندندی و او را
اندران چاه فرو بردندی و اره بر سر وی نهادندی و دو نیمه کردندی و از
دین خویش باز نگشتی و صبر کردی شما نیز صبر کنید   کند انس ابن
مالک رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بیاورند
روز قیامت منعم ترین اهل زمین را و باتش فرو برند یک
فرو بردن پس بیرون آرندش سیاه و سوخته گشته و برا گویند
هرگز هیچ نعمت بتو گذشت و اندر هیچ نعمت بودی گوید نام اینها ندانم
اندرین بلا بودم پس آنکه بیاورند سخت ترین بلاکشی دنیا را و یک غوطه
اندر بهشت بزنندش پس بیرون آرندش همچون ماه شب چهارده گویند هرگز

برتو هیچ سخنی گذشت گوید نه همیشه اندرین نعمت بودم ما گلا
بیافریدند   گوید سعید جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما از رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم که گفت اول کسی که به بهشت خوانند شکر
کنندگان را خوانند آنانکه اندر غم و شادی خدای را عز وجل شکر کرده اند
پس واجبست بر بنده که صبر کند بدانچه بوی رسد از سختی و بداند آن بلا که
خدای عز وجل ازوی باز داشته است بیشتر از آنست و شکر کند مر خدای را
عز وجل و نیز چنان باید مر بنده را که اقتدا کند به پیغامبر علیه الصلوات
والسلام و شکر و صبر کند و بلا بر آزار رنجون کافران
گوید عمرو بن میمون از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت روزی رسول الله
علیه الصلوات والسلام نماز میکرد بنزدیک خانهٔ کعبه ابوجهل و یاران وی آنجا
نشسته بودند و در آن روز یکی اشتری کشته بودند شکنبه آن اشتر ابوجهل
روی بیاران کرد گفت کیست از شما که برخیزد و شکنبه اشتر بر گیرد و بر
محمد نهد اندر آن حال که بسجده باشد برخاست از آن میان کافران بدبخت
ترین همه و آن شکنبه اشتر برگرفت چون رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم بسجده نهاد آن شکنبه بر کتف رسول الله نهاد صلی الله علیه
وآله وسلم چون ابوجهل و کافران بدیدند بخندیدند ابن مسعود رضی الله
عنه گوید آنجا بودم ایستاده می نگریستم گفتم اگر مرا توانائی بودی
این را بینداختمی از کتف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم همچنان در سجده می بود سر بر نیاورد یکی
برفت فاطمه را آگاه کرد رضی الله عنها و عن ابنیها فاطمه چون
بشنید هم اندر ساعت بیامد هنوز فاطمه خرد بود آن شکنبه را
از کتف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیفکند و روی بسوی
کافران کرد و ایشان را دشنام میداد چون رسول الله صلی الله

علیه

علیه وآله وسلم نماز تمام کرد سر برآورد و دعا کرد گفت بار خدایا
علیک بقریش یعنی بگیر مر ایشان را سه بار بگفت چون کافران
دعاء وی بشنیدند از خندیدن بجای ماندند بترسیدند از دعای
وی پس گفت بار خدایا علیک بابی جهل و عتبه و شیبه والولید
و امیه بن خلف الجمحی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت بدان خدای که محمد را
بحق بفرستاد که بدیدم آن کسها را که رسول الله علیه الصلوات
والسلام نام برد همه کشته و افکنده روز بدر
گوید عبدالله حارث از عبدالله عباس رضی الله عنهما که گفت پیغامبر
از پیغامبران بخدای عز وجل بنالید و گفت یا رب بنده مومن ترا
طاعت دارد و از معاصی باز شد دنیا را ازوی باز داری و بلا بر وی
نه گماری وحی کرد خدای تعالی بدان پیغامبر گفت بندگان من اند و بلا
ترانت و شهرها کلات و همکان خزائن تسبیح و تهلیل کنند و نشانه
مومن گناه دارد دنیا ازوی باز دارم و بلا بر وی گمارم تا کفارت گناه
وی گردد تا چون به نزدیک من آید نیکیها و مر او را ثواب دهم و بنده
کافر نیکی کند در دنیا فراخ روزی بگسترانم و بلا ازوی باز دارم
تا نیکیهای وی را مکافات اندر دنیا کرده باشم و در آخرت بدیهای
وی خبر کنم   فقیه گوید رضی الله عنه مرا خبر کرد ابو احمد عبدالله بن
محمد فضیل البی سمرقندی باسناد وی از حمید طویل از انس بن مالک رضی الله
عنه که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت چون خدای با بنده نیکوئی
خواهد که وی با غمی و بلائی صافی کرد تا بلاها بر وی فرو بارانند و چون
دعا کند فرشتگان گویند آوازی معروف می آید و چون بار
دیگر دعا کند بنده گوید یا رب خداوند تعالی لبیک عبدی

و سعدیک هیچ ازمن بخواهی مگر اجابت کنم یا بازدارم از تو بلا
که آن بهتر مر ترا باشد از آنچه خواسته باشی یا ذخیره کردانم ترا چیزی
که آن چیز بهتر بود از آنچه تو بدنیا خواسته باشی و چون روز قیامت باشد
بیارند خداوندان اعمال را و حساب کنند با ایشان و عملهای ایشان
بسنجند و جزاء اعمال ایشان بسنجند بدهند عمل خداوندان نماز و روزه
و صدقه و حج و زکوة را پس بیارند خداوندان بلا را و مر ایشان را نه
دیوان نگسترانند و ترازو بر پای نکنند از بهر ایشان را و فرو ریزند
بر ایشان نواختهای بسیار پس بدان وقت آرزو کنند اهل عافیت
که ایشان را اندر دنیا گوشت با مقراض بریدندی از بهر آن کرامتها
و نیکوئیها و نواختها که اهل بلا را بینند و آنرا اندر قرآن دلیل است چنانکه
خدای عز و جل اندرین آیه گفت انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب و یاد کردند اندر خبر که مومنی و کافری اندر روزگار پیشین
بصید رفتند تا ماهی گیرند کافر خویش را یاد همی کرد و همی ستود و دام
اندر آب همی افکند و ماهی بسیار همی گرفت و بر صحرا همی بر افکند و مومن
خدای خویش را عز و جل یاد همی کرد و همی ستود و دام اندر آب افکند و دام
از آب تهی بر آمد چند بار دام اندر آب افکند تهی تا وقت آفتاب فرو شدن
یک ماهی بگرفت و بصحرا انداخت ماهی بطپید و باز در آب افتاد و مر
آن ماهی روزی نبود مومن بخانه باز آمد تهی دست و کافر بخانه باز آمد
پر ماهی پس آن فرشته که بر مومن موکل بود دریغ همی خورد بر حال
آن مومن تا چون بر آسمان شد خدای عز و جل جای مومن و را بنمود
اندر بهشت فرشته گفت والله که مومن را هیچ زیان نداشت اگر
نیافت و تهی دست باز گشت چون باز گشت وی اینجا خواهد بود جایش

این خواهد بود

این خواهد بود پس جای کافر و را بنمود اندر دوزخ فرشته گفت والله
که کافر را هیچ سود نداشت بدانچه در ماهی بسیار یافت و با دنیا بسیار
والله چون باز گشت وی اینجا خواهد بود و جایش این خواهد بود و گویند که
روز قیامت خدای عز و جل چهار گروه را بر چهار کس حجت کند
اول توانگران را بسلیمان علیه السلام حجت کند چون ایشان را
گوید چرا مرا نپرستیدید و طاعت نکردید توانگران گویند بار خدایا
توانگری تو ما را از عبادت تو باز داشت بار خدای سبحانه گوید شما
توانگرتر از سلیمان نبودید توانگری او را از عبادت من باز نداشت
شما را چرا باز داشت دوم بندگان را بیوسف علیه السلام حجت کند
بنده گوید یا رب من بنده بودم از آن مخلوقات بندگی مرا از عبادت
تو باز داشت ندا آید که یوسف هم بنده بود بندگی او را از عبادت
من باز نداشت شما را چرا باز داشت سوم درویشان را حجت کند
بعیسی مریم صلوات الله علیه درویش گوید مرا درویشی چنانکه
از عبادت تو باز داشت ندا آید از شما درویش تر بودی یا عیسی
مر او را درویشی از عبادت من باز نداشت شما را چرا باز داشت
چهارم بیماران را حجت کند بایوب صابر علیه السلام بیمار گوید
مرا بیماری از عبادت تو باز داشت ندا آید که تو بیمارتر از ایوب
نبودی مر او را بیماری از عبادت من باز نداشت ترا چرا باز داشت
انگاه هیچکس نزدیک خدای عز و جل عذری نماند و نیکان را بشارت بود
آمدی چون ایشان را بیماری آمدی یا بلائی تا کفارت گناهان
ایشان گشتی بیماری و بلا کنند از ابو دردا رحمة الله علیه روایت
گفت مردمان بیماری را کراهیت دارند و من دوست دارم بیماری را

از بهر کفارت گناهان و مردمان درویش را کراهیت دارند و
درویش را دوست دارم از بهر تواضع و مردمان مرگ را کراهیت
دارند و من مرگ را دوست دارم از بهر آرزوی دیدار خدای عز و جل
کنند از ابن مسعود رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت هر کرا سه چیز روزی کنند خیر دنیا و آخرت بجملگی وی را روزی
کنند اول حمد کند چون نعمت رسد دوم صبر کند بر بلا سوم
اندر وقت فراخی عیش دعا
فقیه گوید رضی الله عنه
حدیث کرد ما را ابو جعفر باسناد وی از ابو هریره رضی الله عنه
مردی بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اندر آمد رسول را
دید نشسته با زحمت نالان مرد گفت از چه چیز نالی رسول خدای
عز و جل علیه الصلوات و السلام گفت از گرسنگی مرد بگریست و از
نزدیک رسول الله علیه الصلوات و السلام بیرون آمد و مزدوری کرد
و به نزدیک مردی از چاه برکشید هر دلوی بخرمایی و چون جمله شد
آن خرماها بیاورد و به نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت
مر این مرد را بگریستن نکرد مگر از بهر دوستداری من مرد گفت ای نبی الله
آری بخدای که ترا دوست دارم رسول الله گفت علیه الصلوات و السلام
اگر مرا دوست داری بسیار صبر بلا را برگستوان والله که بلا زودتر
شتابد بدان کس که مرا دوست دارد از آن سیلی که از بالا فرود
آید بروی زمین کنند عقبه بن عامر از رسول الله علیه الصلوات و السلام
که گفت چون مردی را بینید که خدای عز و جل وی را امید بدهد و وی
دوست میدارد و آن کس مقیم بر معصیت می باشد و بدانید که
آن استدراجیست برخواند قول خدای عز و جل فلما نسوا

ما

ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء الی آخره
الآیه یعنی آیسون من کل خیر یعنی چون بگذاشتند آنچه ایشان را پند
دادند در هر جای نعمتها را از ایشان بگشادیم تا چون شاد شدند
بر آنچه یافتند و بیارامیدند ناگاه بگرفتیم ایشان را تا از همه نومید گشتند
کنند از ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که پرسیدند از رسول الله علیه الصلوات و السلام که کدام مردمان
که بلا بر ایشان سختتر است گفت پیغمبران پس آنان باشند که مانند
ایشان که اولیا باشند پس از آن هر کرا درجت بزرگتر بلا سختتر
گویند چهار چیز از گنجهای نیکی است اول درویشی پنهان داشتن
دوم صدقه پنهان دادن سوم پوشانیدن رنج چهارم صبر
کردن بر بلا و پنهان داشتن آن از وهب ابن منبه رضی الله عنه
روایت کنند گفت نبشتم از کتاب عیسی از حواریین که چون
راه بلا بر تو گشاده کنند خرم و روشن گردان که راه پیغمبران
و نیکان بر تو گشادند و چون راه نعمت و فراخی بر تو گشادند
بگوی بر تن خویش گریز راه ایشان ترا بگردانیدند و گویند بار خدای
سبحانه و تعالی بموسی بن عمران صلوات الله علیه وحی کرد و گویند که مر
فتح موصلی را درویشی رسید و گفت بار خدایا کاشکی بدانستمی
که بکدام عمل مرا گرامی کردی با پیران زیادت کردی کنند از رسول الله
علیه الصلوات و السلام که گفت هر کرا مال کم بود و عیال بسیار
نماز نیکو کند و مسلمانان را غیبت نکند بیاید روز قیامت با من
همچنین دو انگشت خود هم باز نهاد که مجاور روایت کنند از ابو هریره

رضی الله عنه که او گفت بدان خدای که جز او خدای دیگر نیست که من چنان
خود بر زمین نهادمی از گرسنگی و سنگ بر شکم بستمی تا روزی بر راه
بنشستم که از آن راه از مسجد بیرون آمدندی امیر المؤمنین ابو بکر
صدیق رضی الله عنه بر گذشت مر او را پرسیدم از آیتی از کتاب
خدای عز و جل و نه پرسیدم جز الا بهر آنکه تا مگر گوید با من بیا برفت
و با من هیچ چیز نگفت پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بر گذشت
وی را نیز پرسیدم از آیتی از کتاب خدای عز و جل و بدان نخواستم جز
آنکه تا مرا گوید بیا با من بخانه رفت و با من چیزی نگفت پس رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بر گذشت چون مرا بدید بدانست حال من
بخندید پس گفت یا ابا هریره گفتم لبیک یا رسول الله مرا اندر یاب
و بسوای (؟) بگفت و برفت من از اثر رسول الله علیه الصلوات والسلام
رفتم چون بدر خانه رسول الله علیه الصلوات والسلام رسیدم
دستوری خواستم دستوری یافتم اندر حجره رفتم رسول الله علیه
الصلوات والسلام اندر حجره قدحی شیر یافت گفت این از کجا
آمد گفتند این شیر فلان مرد هدیه آورده یا گفتند فلان زن
رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت یا ابا هریره برو و اهل
صفه را بخوان تو (؟) مرا خوش نیامد با خود گفتم این شیر خود
چند است که اهل صفه را بیارد خواند من (؟) سیرم بدین شیر تا
یک شربت بخوردمی قوت گرفتمی لیکن چون کنم چاره نیست از
طاعت خدای عز و جل و از طاعت رسول او صلی الله علیه و آله و سلم
رفتم و بخواندم ایشان را بیامدند و دستوری خواستند و در حجره

در آمدند

در آمدند و بنشستند همه رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت یا
ابا هریره بگیر این قدح شیر بده مر ایشان را من قدح شیر بستدم
بدادم یکی را از ایشان مر او بخورد چندانکه سیر شد و قدح مرا
باز داد همچنین آن قدح شیر من یکان یکان را میدادم تا همه
سیر شدند پس آن وقت بنزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بردم آن قدح هیچ شیر کم نشده بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
آن وقت شیر از دست من بگرفت و بر دست خود نهاد و گفت یا ابا هریره
گفتم لبیک یا رسول الله گفت اکنون من مانده ام و تو گفتم راست
میگویی یا رسول الله گفت بنشین و شیر بیاشام بنشستم و شیر
می آشامیدم رسول الله علیه الصلوات والسلام میگفت شیر بیاشام
تا آن گفتم بدان خدای که ترا بحق فرستاد که شیر را بیش در شکم
من جای نماند آنگاه قدح شیر رسول الله علیه الصلوات والسلام
دادم از من بستد و خدای عز و جل شکر کرد باقی شیر را بیاشامید
فقیه گوید رضی الله عنه اصحاب رسول الله علیه الصلوات والسلام
اندر سختی روزگار ببودند از آزار کافران و رنج و گرسنگی پس
صبر کردن بر آن تا خدای عز و جل از آن فرج آورد ایشان را و همچنین
هر که بر سختی و محنت صبر کند خدای عز و جل وی را از آن فرج دهد که فرج
با صبر و با هر دشواری آسانی است یکان نشان گشتند چون شدید
پیش آمد ایشان را امید ثواب آخرت کنند عثمان عبد الحلیم
لدحی (؟) از پدر خویش و از جد خویش از اسلم بسیار که وی گفت بنجرمن (؟)
آمدم مر آن زنی مهمان که وی را پسران بودند و بندگان بسیار بودند
و مال بود و فراخی نعمت غمناک دیدم و ترش روی از وی یکی و رنجم (؟)

وی را گفتم ترا به نیکی هیچ حاجت هست آن زن گفت هرگاه
که درین شهر ما آیی به نزدیک ما فرود آیی گفتم چنان کنم ازینجا
برفتم تا چندین سال باز آمدم بدان شهر و بدان خانه آن زن
آمدم هیچکس را ندیدم و دستوری خواستم به خانه اندر شدن چون
اندر آمدم آن زن را دیدم که پیش وی باز آمد سخت تازه روی
و خندان چنانکه بدان وقت پیش وی ندیده بودم گفتم ای زن
کار تو و حال تو چگونه است آنگاه غمناک دیده بودم اکنون شاد
می بینم گفت آن وقت که تو برفتی از نزدیک ما و از ما چندی
مار انجی بضاعت بود هر چه بسوی دریا فرستادم همه غرق شدند
و هر چه بر خشکی بود همه هلاک شد و پسرانم بمردند و بندگانم بگریختند
و مالم همه ناچیز شد گفتم یرحمک الله در آن روزگار با مال فراخ
غمناک دیدم و اکنون که همه از تو جدا شدند شادمانت می بینم
این چگونه باشد زن گفت آن وقت اندر فراخی نعمت و مال و فرزندان
بودم می ترسیدم که خدای عز و جل نیکویهای مرا اندر دنیا مرا
پیش داده است و چون مال برفت و فرزندان و بندگان برفت امید
میدارم که آخرت را باز داشته است مرا به نزدیک خویش قصه دیگر
رضی الله عنه از حسن بصری رضی الله عنه می آید که گفت مردی از
از صحابه زنی دید نشناخت که اندر جاهلیت آن زن را شناخته بود
و با وی سخن گفت پس آنگاه سخن گفتن قطع کرد و برفت و از
پس وی همی نگریست این زن و زن همی رفت ناگاه روی اندر
به دیوار آمد چنانکه بر روی اثر کرد آن مرد به نزدیک رسول الله
علیه الصلوة والسلام و آمد خبر کرد مر رسول الله علیه الصلوة والسلام

ازان جا

ازان جا گفت چون خدای عز و جل به بنده نیکویی خواهد که عقوبت
گناه وی اندر دنیا بکند کند از امیر المومنین علی ابن ابی طالب
رضی الله تعالی عنه که گفت خبر بکنم شما را با امیدوارترین آیتی اندر
کتاب خدای عز و جل گفتند بلی یا امیر المومنین پس برخواند این
آیه را از آن قوله تعالی وما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر یعنی هر مصیبت
که رسد تان از کردار شماست و بسیار اندر میگذرد و مصائب
این دنیا از کردارهاست و چون اندر دنیا عذاب کند خدای عز و جل
از آن کریم ترست که دو باره عقوبت کند و چون در دنیا عفو کند از آن
کریم ترست که عذاب کند اندر آخرت کند از عائشه رضی الله عنها
از رسول الله علیه الصلوة والسلام که گفت نرسد مومن را اندر دنیا
از مصیبت تا آنجا که خاری که اندر پای وی شود یا مصیبتی بزرگتر از وی
رسد مگر که خدای عز و جل آن گناه ست که داند بدان از وی فرو نهد
قال حدثنا الفقیه ابو جعفر قال
قال حدثنا ابو اسحاق بن عبد الرحمن القاری قال حدثنا
ابراهیم بن اسحاق القاضی بالکوفه قال حدثنا محمد بن عاصم صاحب
الخیابات قال حدثنا سلیمان بن عمرو عن مهاجر بن الحسن عن
عبد الرحمن بن غنم عن معاذ بن جبل رضی الله عنه وی گوید که مرا
پسر اندر گذشت رسول الله علیه الصلوة والسلام بسوی من نامه
نبشت بدین لفظ من محمد بن عبد الله الی معاذ بن جبل
السلام علیک فانی احمد الله تعالی الیک
الذی لا اله الا هو اما بعد فعظم الله لک

والهمک الصبر وارزقنا وایاکم الشکر ثم ان
انفسنا واموالنا واهلینا واولادنا من مواهب الله
الهنیه وعواریه المستودعه تمتع بها الی
اجل معدود ویقبضها لوقت معلوم ثم
افترض الله تعالی علینا الشکر اذا اعطی
والصبر اذا ابتلی وکان ابنک هذا من مواهب الله
الهنیه وعواریه المستودعه متعک به فی
غبطه وسرور وقبضه باجر کثیر ان
صبرت واحتسبت لا یجمعن علیک یا معاذ
ان یحبط جزعک اجرک فتندم علی ما فاتک
فلو قدمت علی ثواب مصیبتک عرفت
ان المصیبه قد قصرت عنه واعلم ان الجزع
لا یرد میتا ولا یرفع حزنا فلیذهب عنک
اسفک ما هو نازل بک فکان قد والسلام
یعنی نامه از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بسوی معاذ بن جبل
رضی الله عنه سلام بر تو که سپاس و ستایش میکویم مر خدا را
عز وجل آن خدای که جز او خدای نیست بزرک کرداناد خدای عز وجل
ثواب ترا و صبر دهاد مر ترا و روزی کناد ما را و شما را شکر این نعمتهای ما
و مالهای ما و اهل ما و فرزندان ما بخشیده های خدای اند عز وجل بخشنده
کذارنده و عاریت اند به نفع ما تن نهار نهار را بر خوردار کند تا بیم ندان
روزکاری شمرده و باز ستانند آنرا از ما بوقتش و وجه کفته است
مر ما خدای تعالی شکر چون عطا دهد و صبر چون جاوید و این پسر تو

از عطای

از عطای خدای بود کذارنده مر ترا و عاریت بود نهاده نهار تو برخوردار
دولت و در حال خوبی و شادی بکشیدی و جدا کردش از تو بثواب
بسیار اکر صبر کنی و صبت کنی و جمع مشو ای برتو ای معاذ بمصیبت
دنیا و فوت شدن ثواب آخرت بدانکه جزع کنی و جزع مزد
ترا نیست کند و پشیمان شوی بدانکه از تو برفته ثواب صبر فردا ان عاقبت
ان ثواب مصیبت بینی دانی که مصیبت کم از آن بوده است بدانکه
جزع مرده را باز نیارد و اندوه را باز ندارد و پس ببرد و اندوه
بجز بتو آمدنیست یعنی مرگ و چنانست که آمده والسلام فقیه کوید
رضی الله عنه یعنی از قول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فلیذهب عنک اسفک ما هو نازل بک یعنی
اندیشه کن اندر مرگ که هر آینه فرود آمدنیست بتو با اندوه تو زود
فکان قد یعنی چنانست که مرگ خود آمده است از بهر آنکه چون
اندیشه مرگ بسیار کند و بداند که بیاید مرگ زود نشود بر مرگ کسی
غمناک نشود و جزع نکند از جزع که آن مرد را بار نخواهد بیاورد و ثواب
مصیبت را باطل کند هر که اندر مصیبت جزع کند از خدای عز وجل
بکله کرده باشد و تقصیرا اکنون راضی باشد قال الفقیه
رحمة الله علیه اخبرنی ابو احمد عبد الوهاب بن محمد الفضل الی سمرقند
عن انس بن مالک رضی الله قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
انس میکوید که رسول الله کفت علیه الصلوات والسلام هر که با مداد
بر خیزد و اندوهش همه دنیا باشد بر تقدیر الله تعالی
بخشم باشد و هر که با مداد بر خیزد و بر مصیبتی که بار خدا یابد و
رسانیده باشد جزع کند و بیش هر کس بنالد از خدای عز وجل

وهر که توانگری را تواضع نماید تا از وی چیزی یابد خدای عز و جل دو بخش
عمل وی را ناچیز کرداند و هر که را خدای عز و جل قرآن کرامت کرده باشد
و وی نخواند او را با آتش دوزخ اندر اندازند و بار خدای عز و جل از رحمت
خویش دور کرداند   وهب منبه رضی الله عنه کوید اندر
توریت یافتم چهار خط از پس یک دیگر اول خط نبشته بود
هر آنکسی که کتاب خدای را عز و جل بخواند و کمان برد که خدای عز و جل
وی را نیامرزد وی از کسان باشد که بر کتاب خدای عز و جل استهزا
کرده باشد دوم خط هر که از مصیبتی که وی را رسد کله کند همچنانست
که از خدای عز و جل کله کرده باشد سیوم خط هر که غم از آنچه از وی
رفته باشد تقاضای خدای عز و جل بخشم باشد چهارم خط
هر که تواضع کند توانگری را از بهر توانگری وی دو بخش از وی دین شود
یعنی بکاهد از یقین وی   از ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله
علیه الصلوات والسلام روایت کرد که گفت هر کرا سه فرزند در پیش چشم
وی بمیرند و وی بر مصیبت ایشان صبر کند هر کز وی با آتش اندر نیاید
مکر آنست کوئی سوکند را یعنی خدای گفت عز و جل وان منکم
الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا
از رسول الله علیه الصلوات والسلام که هیچ بنده نیست که وی را
مصیبتی برسد اگر چه روزکار بر آمده باشد بگوید انا لله
وانا الیه راجعون مگر وی را هم چندان مزد بدهد که روز
اول رسیده باشد   کنند از انس بن مالک رضی الله عنه
که وی گفت چون امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه فرزند
آمدی روز هفتم مر آن فرزند را بستدی و بر کنار نهادی و بر سینه نهادی

مرا و را

مرا و را از عثمان گفت رضی الله عنه خواهم که دوستی او در دل من
افتد تا اگر بمیرد ثواب آن بیش باشد   کنند انس بن مالک رضی الله
عنه که مردی به نزدیک رسول الله علیه الصلوات والسلام آمد
و با آن مرد پسرکی بود چون یک بر آمد پسرک اندر گذشت آن مرد
اندر خانه بنشست از بهر ماتم رسول الله علیه الصلوات والسلام
بپرسید که فلان مرد را نمی بینم یاران گفتند یا رسول الله آن پسرک
که با آن مرد آمدی اندر گذشت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت
مرا چرا خبر نکردند اکنون برخیزید تا برادر خویش را تعزیت کنیم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یاران همه با وی رفتند چون
رسول الله علیه الصلوات والسلام اندر سرای آن مرد شد آن
مرد سخت غمناک دید تا توانی اندر آن مرد اثر کرد پیش رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم باز آمد و گفت یا رسول الله من اندر آن
پسرک طمع بسته بودم از بهر روز پیری و ضعیفی خود گفتم چون
پیر شوم مرا عونی باشد رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت
ترا شاد مانه نکرداند که بر مصیبت صبر کنی که روز قیامت بیاورند
او را و گویند برو اندر بهشت وی گوید یا رب خدایا اندر بهشت چون
شوم که مادر و پدر خود را نمی بینم سه بار همچنین بگوید او را
که از بهشت نشوی زود و شفاعت استاده همی باشد و همی
خواهد مر شما را از خدای عز و جل تا بدو بخشند پس شما را
با خود ببهشت اندر آرد یعنی مادر و پدر را چون ایشان بشنید
غم از آن مرد کمتر شد و اندرین خبر دلیلست که تعزیت کردن
سنتست چون بر کسی از مسلمانان مصیبتی رسد چنان باید که تعزیت کند

اورا فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد پدر من رحمة الله علیه
باسناد وی از حسن رضی الله عنه که گفت موسی بن عمران
صلوات الله علیه از خداوند عز و جل سوال کرد گفت بار خدایا
چه مزد باشد کسی را که بیماری را به پرسد ایزد تعالی گفت بار خدایا
مر آنکس را چنان از گناه بیرون آرم چنان که از مادر زاده باشد
گفت یا رب چه مزد باشد کسی را که از پس جنازه مرده رود گفت
که بوقت مرگش فرشتگان را بفرستم با علمها پس جنازه وی
تا بر سر گور بنده برند او را بگور کنند و باز چون از گور بر آید
با وی بیایند بحشر گفت یا رب چه دهی مزد وی تعزیت کننده و بنده
مرده او مصیبت زده را گفت سایه کنم مر او را روز قیامت آن
روزی که سایه نباشد مگر سایهٔ من یعنی سایهٔ عرش
کنند ابان از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله علیه الصلوات
والسلام که گفت هیچ جرعهٔ نیست که بنده فرو خورد دوستتر بخدای
عز و جل از دو جرعهٔ اول جرعهٔ خشم که فرو خورد باز گرداند
بحلم دوم جرعهٔ مصیبت بصبر که چون مصیبتی رسد صبر کند و هیچ
قطره نیست بر خدای عز و جل دوستتر از دو قطره اول قطره
خون که بچکد اندر سبیل خدای عز و جل دوم قطره آب چشم
اندر تاریکی شب اندر سجده گاه که کس نه بیند مگر خدای
عز و جل و هیچ گام زدنی نیست نزدیک خدای عز و جل
دوستتر از دو گام اول سوی نماز فریضه دوم بسوی رحم پیوستن
ابو دردا رضی الله عنه وی گفت که سلیمان بن داود را صلوات الله
علیهما پسری اندر گذشت دلش تنگ شد و اندوهمند گشت و بسیار جزع کرد

ابو هریره ۱۱

ایزد تعالی دو فرشته را امر کرد تا بر صورت آدمیان بیامدند به نزدیک
سلیمان علیه السلام همچون دو خصم بر یکدیگر خصمی کردند یکی از ایشان
مر گفت من بر زمین تخم افکندم هنوز نه درود بودم این مرد بران
گذشت و بر گذشت و کشت مرا تباه کرد سلیمان گفت مر این
مرد را تو چه گویی گفت من شاه راه گرفته همی رفتم بکشتی رسیدم
هر چند بچپ و راست نگاه کردم بجز آن راه ندیدم بروی کشت که بود
بر گذشتم پس سلیمان علیه الصلوات والسلام مر آن دیگر را گفت
چرا تخم بر راه افکندی ندانستی که مردم را از آن راه چاره نباشد فرشته
جواب داد که تو نیز بر فرزند آدم اندوه چرا میخوری ندانی که مردم را از
مرگ چاره نباشد آگه شد اندر خبر که سلیمان علیه صلوات الله علیه
باز گشت بخدای عز و جل پس از آن جزع نکرد بر هیچ مصیبت
از ابن عباس رضی الله عنهما آگه کنند که در رسید وی اندر سفر بود
چون که خبر مرگ دختر شنید گفت انا لله و انا الیه راجعون
پس از آن گفت عورتی بود که خدای عز و جل کفایت کرد و مؤنتی بود
که خدای عز و جل بدل کرد پس فرود آمد از ستور و دو رکعت نماز کرد پس
گفت کردیم آنچه خدای عز و جل فرمود و استعینوا بالصبر والصلوة
روایت کنند از رسول الله علیه الصلوات والسلام چون کسی را از شما بند
نعلین گسسته شود بگوید انا لله و انا الیه راجعون که این هم از مصیبتها است
قال حدثنا ابو الحسین احمد بن حمدان عن مالک ربیعة الی عبد الرحمن
عن ام سلمة رضی الله عنها وی گوید که رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت هر کرا مصیبتی رسد وی بگوید همچنانکه خدای عز و جل فرموده است
انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجرنی من مصیبتی
واعقبنی خیرا منها یعنی ما همه خدای راایم عز و جل و باز
گشت ما همه بدوست بار خدایا ثواب این مصیبت پایدار

و بجه بروی بهتر از آن مارا کرامت کن خدای عز و جل بدهد ورا
آنچه خواسته باشد ام سلمه رضی الله عنها گوید چون ابو سلمه رحمة الله
علیه اندر گذشت این دعا بکردم پس گفتم که خواهیم بود مرا چون
ابو سلمه تا خدای عز و جل مرا و را رسول خود کرامت کرد تا وی را زنی کرد
کند صالح بن محمد باسناد وی از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله
علیه الصلوات والسلام که دست بردن بزانو اندر مصیبت محو سازد (?)
تا چیز که بدو صبر آن بود در حال او صبر کن و بزرگی و بر اندازه
بزرگی مصیبت باشد و چون بگوید انا لله وانا الیه راجعون
پس از آنکه وی را مصیبت رسیده باشد بروز او از خدای عز و جل مزد وی
تازه گرداند چون مصیبت اولین روز — فقیه گوید رضی الله عنه
عاقل را چنان باید که تفکر کند اندر ثواب تا مصیبت بر وی آسان
گردد که ثواب مصیبت چون روز قیامت ببینند آرزو کنند کاشکی
همه فرزندان و خویشان و بندان وی در دنیا پیش وی مرده بودندی
تا ثواب عظیم یافتی چون صبر کنند اندر آن و مزد خدای عز و جل جستندی
قوله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع
ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر
الصابرین الذین اذا اصابتهم قالوا انا لله وانا الیه
راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم
ورحمة واولئک هم المهتدون ولنبلونکم یعنی
بیازماییم مر شما را و آزمودن از خدای عز و جل آن باشد که پدید آرد آنچه
از ایشان داند غیب بشیء من الخوف والجوع یعنی بترس از ترس
و گرسنگی قوله تعالی ونقص من الاموال والانفس یعنی کاستن مالها یان
و بنوستادن بیماری و مرگ شما والثمرات و نقصان اندر میوه‌ها بان

بیرون

بیرون نباید چنانکه هر سالی آمدی وبشر الصابرین الذین
و بشارت ده مر صابران را بر مصیبتها و غمها اذا اصابتهم
مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون پس وصف کرد
مر ایشان را و گفت آنکسها که چون مر ایشان را مصیبت رسد
انا لله وانا الیه راجعون یا مر خدایم عز و جل و مانندگانیم
خدایم عز و جل و اندر حکم و در ملک و ملک ویم اگر زنیم روزی باز
واگر بمیریم بازگشت ما بوی است و واجب بر ما که بر حکم وی رضا دهیم
و اگر بحکم وی رضا ندهیم از ما نپسندد و چون بدو باز گردیم اولئک
ایشان اند خداوندان صفت علیهم صلوات من ربهم
ورحمة و مر ایشان را صلوات و رحمت از پروردگار ایشان
و صلوات جمع صلوات باشد از خدای عز و جل بر سه روی است
اول توفیق طاعت بود و دوم نگاه داشت از زلت سیوم آمرزیدن
معصیت این تفسیر یک صلوات است از خدای عز و جل اما صلوات
چون بجماعت اعداد باشد از آن کس منتها اند پس گفت خدای عز و جل
واولئک هم المهتدون یعنی ایشان راه یافتگانند بر
انا لله گفتن — گفتند از سعید بن جبیر رضی الله عنه که گفت
انا لله گفتن مخصوص امت است اگر کسی دادندی خواندی
یعقوب ولیکن ندیدی یعقوب علیه السلام گفت یا اسفی
علی یوسف و سعید بن المسیب روایت کند از امیر المومنین
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که وی گفت نعم العدلان ونعم
العلاوة یک نیک باشد نیک دو بار یا کی این است اولئک

علیهم صلوات من ربهم ورحمة از عدلان باشند
واولیک هم المهتدون از عداوت باک کنند
از حسن بصری رضی الله عنه کروی گفت خدای عزوجل خطاها از شما
برداشته است و فراموشی واکراه وانچه طاقت ندارید اندر حال
ضرورت شمارا حلال کردانید انچه بر شما حرام کرده بود نیز پنج چیز شما
بدل اول دنیا دلهر شمارا و بسیار از شما نخواست بعوض هر که
بخوش بخشی بدهد مراد ان مضاعف کرد اندازه ده تا هفتصد تا
چندانکه شمار آنکس نداند مکر خدای عزوجل دوم انچه از شما بی مرادی
شما استانید از دنیا و غیر آن و شما بران صبر کنید شمارا بدان صلوات
ورحمت کرامت کنند چنانکه گفت قوله تعالی اولیک علیهم
صلوات من ربهم ورحمة واولیک هم المهتدون
سیوم اگر بر نعمت وی شکر کنید نعمت بر شما زیادت کرداند چنانکه
گفت قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم چهارم گفت
اگر یکی از شما بدی کند تا گناه وی بکفر رسد پس انگاه توبه کند توبه وی
به پذیرد و دوست گیرد چنانکه گفت قوله تعالی ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین پنجم انکه مر شمارا استجابت دعا کرامت کرد
و این کرامت اگر بجای جبرئیل و میکائیل علیهما السلام کردی کرامت
وعطا تمام بودی مرایشانرا چنانکه گفت اندر کلام خویش جل آلائه
ادعونی استجب لکم کنند یحیی بن خالد طائی از رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم که گفت بیش نویسند مؤمن را پنج چیز نزد
نزدیکتر و ثواب وی عظیم تر چون بیماری که بمیرد در راه الله سالته

وگفته اند

وگفته اند که صبر آن بود که در حال اول صبر کند چون روزگار بر آید
خود صبر کند اگر خواهد و اگر نخواهد و عاقل انست که در اول صبر کند
کنند از عبد الله بن مبارک رحمة الله علیه که وی را پسری اندر گذشت
اندران حال انجا مستی بر گذشت وی را تهنیت کرد و گفت عاقل را
چنان باید که در روز اول ان کند که جاهل از پس پنج روز
کند عبد الله گفت بنویسید این سخن را از بیگانه و نویسید
این را کنند از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که گفت هر که مصیبت
زده را تعزیت کند مر او را چندان مزد باشد که مصاب را بود
ازین مصیبت بود را کنند از رسول الله که گفت صبر سه است
اول صبر است بر مصیبت دوم صبر است بر طاعت سیوم صبر است
از معصیت هر که صبر کند بر مصیبت بنویسند مر او را سیصد درجه
و هر که صبر کند از معصیت بنویسند مر او را نهصد درجه
از ابن عباس رضی الله عنهما روی گفت اول چیزی که خدای عزوجل
اندر لوح محفوظ بنشت و فرمود این بود انی انا الله لا اله الا
انا محمد رسولی من استسلم لقضائی واصبر علی
بلائی واشکر علی نعمائی کتبته صدیقا وبعثته
مع الصدیقین ومن لم یستسلم لقضائی ولم
یصبر علی بلائی ولم یشکر نعمائی فلیتخذ
الها غیری سوائی یعنی منم خدای و جز من خدای نیست و محمد
رسول منست هر که بقضای من رضا دهد و حکم مرا تسلیم شود و بر بلای من
صبر کند و نعمتهای من شکر کند وی را از صدیقان نویسم و با ایشان
او را با صدیقان و هر که بقضای من رضا ندهد و گردن ننهد و بر بلای من
صبر نکند و بر نعمتهای من شکر نکند گو خدای دیگر جوی و ابن المبارک
رحمة الله گوید که مصیبت یکی است اما چون خداوند مصیبت جزع کند
دو گردد یکی خود مصیبت پیش آمده و دیگر مصیبت رفتن مزد است

واین مصیبت رفتن مرد بزرگترست از مصیبت مرگ
کسی از امیر المؤمنین وامام المتقین علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه از رسول الله علیه الصلوات والسلام وگفت هر
کو مصیبت مرا یاد کن که آن بزرگترین مصیبتهاست
از امیر النحل وشحنة النجف امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه که وی گفت هر کرا آرزوی بهشت است بشتابد بخیرات وهر کرا از
آتش ترسد باز ایستد از معاصی وآرزوها فراموش کند وهر که
مرگرا چشم دارد از لذتها دست باز دارد وهر که اندر دنیا زاهد گرفت
یعنی دل از دنیا برداشت مصیبتها بروی آسان گشت ویا گویند که اندر
بعضی از کتابها نوشته است هر که بامداد کند بر دنیا حریص چیزی جز خدای
عزوجل بخشم خاسته باشد دوم سخط هر که در مصیبتی باشد که بروی رسد
وی از خدای خویش گله همی کند سیوم سخط هر که با کسی بنالد که روزی وی
وی از هر کدام وی که خواهد چهارم سخط هر که خطایی می کند ومیخندد
روز قیامت باتش اندر اندازندش گریان پنجم سخط هر که بر اشترا
قصد او شهرت بود خدای عزوجل ترس لغزت از دل وی بیرون
کند ششم سخط هر که کافری را تواضع کند از بهر دنیائی باد که
برخیزد و دو رویی درمیان دو چشم وی بود
قال حدثنا الفقیه رضی الله عنه قال
حدثنا ابو جعفر قال حدثنا ابو یعقوب اسحاق بن عبد الرحمن
القاضی البلخی قال حدثنا ابو العباس الفضل بن الحکم البناء
قال حدثنا زید بن عبد الله قال حدثنا عکرمة بن عمار قال حدثنا
شداد بن عبد الله دمشقی قال حدثنا ابو امامة الباهلی رضی الله
عنه که گفت من گفتم عمرو بن عبسه را که به چیز مرا از رسول الله علیه السلام
جواب داد وگفت که در زمان جاهلیت قوم اندر بت پرستی
هیچ چیز

هیچ چیز ندیدم پس ازان شنیدم که بمکه شخصی مبعوث شده
محمد نام علیه الصلوات والسلام وخلایق را بدین حنیفی دعوت
میکند محبت حضرت رسالت وشوق دین اسلام در دل من
شعله زدن گرفت قصد مکه کردم چون بدانجا آمدم رسول الله
علیه الصلوات والسلام هنوز پنهان بود ومکیان بروی چیره بودند
بلطف گردم او بیامد واندر خانه وی رفتم گفتم تو کیستی گفت من
نبیی گفتم نبی چه باشد رسول خدای عزوجل گفتم ترا خدای فرستاده
گفت آری گفتم بچه فرستاده است گفت بدانکه با خدای عزوجل
یکی گویند وبروی شریک نیارند وبتانرا بشکستن فرمود ورحم
بپیوستن فرمود گفتم با تو کیست اندرین کار رسول الله علیه الصلوات
والسلام گفت بنده وآزادی آزاد ابوبکر بود وبنده بلال بود رضی الله
عنهما من گفتم متابع تو خواهم بودن رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت تو امروز نتوانی بازگرد بنزدیک اهل خویش وچون خبر
بشنوی که من بیرون آمدم وپیدا گشتم مرا دریاب اینجا
بازگشتم بنزدیک اهل خویش مسلمان شده تا آنگاه که نبی
علیه الصلوات والسلام بمدینه رفت هجرت کرده برخاستم وبرفتم
ونزدیک رسول الله علیه الصلوات والسلام رفتم گفتم یا رسول الله
مرا میشناسی گفت بلی بشناسم تو آن نیستی که بمکه نزدیک من
گفتم بلی یا نبی الله گفتم بیاموز مرا ازانچه خداوند عزوجل ترا
آموخت رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت کوشش دار ونیکو
استماع کن چون بامداد برخاستی ونماز بامداد بکردی باز ایست
از نماز کردن ودیگر نماز مکن تا آفتاب برآید که آفتاب بوقت

بر آمدن از میان دو سر دیو بر آید وقت سجده کردن کافرانست
ویرا چون مقدار یک نیزه بر آید یا دو نیزه آنگاه نماز کن که
وقت نماز آمد و بران نماز فرشتگان حاضر شوند تا آفتاب
راست باستد و چون آفتاب راست باستد و سایه از درازی
و کوتاهی باز استد باز استد و نماز مکن که آن وقت تابش
گرد دوزخ را بتابانند و چون آفتاب اندر گذشت و سایه دراز شدن
گیرد نماز کن که وقت نماز آمد و فرشتگان بدان نماز
حاضر شوند تا نماز دیگر چون نماز دیگر بکردی هیچ نماز مکن
تا آفتاب فرو شود که آفتاب فرو شود اندر سر دیو فرو شود و آن
وقت سجده کردن کافرانست گفتم یا رسول الله مرا از آبدست کردن
خبر کن رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت نیست یکی از شما
که پیش آب آید است پس مضمضه و استنشاق کند یعنی آب در دهان
و بینی کند الا که خطاهای دهان و بینی وی بیرون شود با آب پس
آنگاه روی بشوید چنانکه خدای تعالی فرموده الا که خطاهای وی از قدم
و بیرون رود از انگشتان با آب پس آنگاه برخیزد و خدای تعالی را
شکر کند و ثنا کند کما هو اهله یعنی چنانکه او را سزاوارست پس
دو رکعت نماز کند و ثنا گوید الا که پاک گردد از گناهان چنانکه
در آن روز از مادر زاده است قال حدثنا محمد بن الفضل قال
حدثنا محمد بن جعفر عن ابی هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله
علیه الصلوات والسلام گفت شما را راه نمایم بچیزی که گناهان پاک کند
و درجها بر آرد گفتند بلی یا رسول الله گفت آبدست کردن تمام
اندر دشواری و سرمای سرد و گام نهادن بسیار بسوی سجده و چشم

داشتن نماز که نماز مر شما را رباطی و حصاریست از دشمن ابلیس یعنی
و گفته اند اندر فضل رباطی که اندر سبیل خدای عز و جل باشد یعنی
فضل بودن سعی و بدر بنده کا و باشند شما را بدان   عقبه
رضی الله عنه گوید حدیث که مرا پدر من با شام و از جد من
بسلام گفت یافتم اندر بعضی کتب آنچه خدای تعالی فرو فرستاد
نزدیک بندگان گفت به آنکسی که از هر گونی دست دراز شود
در زنان تنها اندر آنیده نباشد یعنی زنا کننده نباشد
و مال ناحق کسب کرده نباشد خدای عز و جل مراد را روزی کند اندر
دنیا بی اندازه   کنند از ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله
علیه الصلوات والسلام که گفت هر که بشب بخسپد با آبدست در جامه
پاک فرشته با وی بود هیچ ساعتی از شب بیدار نگردد الا که
آن فرشته گوید بیامرز بار خدایا مر این بنده خود را فلان بن فلان را
که وی پاک خفته است   حمران بن ابان گفت که امیر المؤمنین
عثمان بن عفان را رضی الله عنه دیدم که دست در آوند می شست آب را
بر دست فرو ریخت سه بار و دست بشست پس آنگاه آب اندر
دهان کرد سه بار پس دست راست بشست تا آرنج بار راست بشست
تا شتالنگ پس پای چپ بشست سه بار عثمان رضی الله عنه گفت
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که آبدست کرد همچنین
کرد که من کردم پس گفت هر که آبدست کند همچون آبدست کردن که من کردم
پس دو رکعت نماز کند که اندران نماز با خویشتن چیزی نگوید
یعنی چیزی نه اندیشد و نماز باخلاص کند تا دیدار او را توبه
بکند گناهان گذشته او را بیامرزد   ثوبان کنند از رسول الله

علیه الصلوات والسلام گفت استقیموا ولن تحصوا واعلموا
ان خیر اعمالکم الصلوة ولا یحافظ علی الوضوء
الا مومن یعنی راست بایستید و هرگز نتوانید مگر بجهد و کوشید نتوانید
که بشمرید ثواب آنکس که راست بایستید یعنی بر ایمان راست باشید و در
طاعت و بدانید که بهترین کارهای شما نماز گزاردنست و همواره نتوانید با ابدست
بودن کس مگر مومن یعنی همیشه با ابدست بودن از خوبهای مومنانست
پس چنان باید مومن را که همه روز با ابدست باشد و شب نیز با ابدست
بخسبد و هرگاه که چنین کوشد خدای عز و جل او را دوست گیرد و کراما کاتبین
او را دوست گیرند و در امان خدای عز و جل باشد فقیه گوید رضی الله عنه
که از پدر خود شنیدم که بمن چنان رسید که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه گفت روزی از یاران رسول الله علیه الصلوات والسلام بهم فرستادم
از بهر جامهٔ کعبه و چون رسول عمر بزمین شام رسید فرود آمد و انجا عالمی بود
از ان جهودان که از وی دانا تر اندر همه جهودان نبود آن رسول عمر خواست که
آن عالم را ببیند و علم وی بشنود رسول بیامد به نزدیک عالم و بار خواست و تا
دیری بود در عالم تهیه یک ساعت در باز گشادند رسول اندر انجا رفت نزدیک عالم و سلام
کرد عالم جواب سلام باز داد رسول آن عالم را سوال کرد عالم یکی را جواب باز داد
رسول را سخنان عالم خوش آمد پس رسول گفت چه امر است در سرای خویش بسته
بد اشتی عالم گفت چون ترا از دور بدیدم که از راه به نزدیک ما می آمدی سخت
با هیبت و سلطانی دیدم ترا از تو بترسیدم از ان در سرای بسته ام از خدای
عز و جل چنین گفت بموسی علیه السلام یا موسی چون از آفت سلطانی
بترسی ابدست کن و قوم خود را بفرمای تا ابدست کنند که هر که ابدست کند
در امان من آید چون من از تو بترسیدم در بستم تا من ابدست کردم
هر که با من بود اندرین جای همه ابدست کردند انگاه بدان ایمنی بستیم
و در بگشادیم فقیه گوید رضی الله عنه چنان باید که ابدست با تعظیم کنند

و بدانند

و بدانند که این ابدست چنان باید که همه از گناهان توبه میکنند که خدای
عز و جل تن شش اندام را با آب شستنی گفت شستن او را از گناه
چنان باید که چون ابتدا کند بنام و یاد کرد خدای عز و جل کند و چون
مضمضه و استنشاق کند دهان را از غیبت و دروغ بشوید چنانکه
از آب نجست و چون روی را بشوید از آب از حرام نگرستن
نیز بشوید چنانکه از آب می شوید هر همه اندام را همچنین از گناه
می شوید یعنی توبه میکند و چون از ابدست بپرداخت خدای را عز و جل
بخواند و شکر کند گویند اندر خبر چون بنده از ابدست
بپرداخت و فارغ شد بگوید که سبحانک اللهم وبحمدک
اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک واستغفرک واتوب الیک واشهد ان محمدا
عبدک ورسولک مهر کنند این کلمه را و بزیر عرش نهند همچنانکه
تا روز قیامت بوی باز دهند گفت عقبة بن عامر از امیر المؤمنین
عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
شنیدم که گفت چون یکی از ما از ابدست فارغ شود بگوید اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله بگشایند مر او را هشت در بهشت تا
اندر رود و هر که در خواهد بروز قیامت قال حدثنا ابی قال
حدثنا ابراهیم بن نصر عن ابی الدرداء رضی الله عنه که گفت از رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که گفت هیچ بنده نیست که پنج
چیز بیاورد از دنیا روز قیامت با ایمان که نه اندر بهشت رود اول
هر پنج نماز را بوقت نگاه داشته با ابدست پاک و رکوع و سجود تمام
و روزه و زکوات خواسته بدهد از مال خویش بخوشی منش پس گفت

سوگند یاد کنم بخدای عز و جل که این نکند مگر مومن پاک سیوم
روزه ماه رمضان [illegible] چهارم حج کند چون واجب شود
بروی پنجم امانت بگذارد گفتند یا ابا درداء امانت چیست
گفت از جنابت سر شستن خدای عز و جل استوار نکرد الا
فرزند آدم از دین قال حدثنی ابی رحمه الله علیه قال ابو الحسن
احمد بن جم الفقیه قال حدثنا عن ابی ذرعه عن ابی هریره رضی الله عنه
که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت روزی مر بلال را بوقت نماز
بامداد چون بگزارد گفت یا بلال حدیث کن به بهترین کاری که اندر
اسلام بکرده که شنیدم آواز نعلین تو دوش اندر بهشت
بلال گفت یا رسول الله هیچ کاری اندر اسلام نکرده ام امیدوار
تر نفع یکی جز از آنکه هیچ وقت طهارت نکردم اندر شب یا اندر
روز مگر که نماز کردم مر خدای را عز و جل چندانکه بر من فریضه است
و اندر خبر دیگر گفت مر حدیث نکردم الا که طهارت تازه کردم و هرگز
طهارت تازه نکردم تا دو رکعت نماز نکردم والله اعلم
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر
قال حدثنا ابراهیم بن یوسف قال حدثنا ابی یزید بن زریع عن یونس
عن الحسن عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم که گفت مثل این پنج
نماز فریضه همچون جوی آب روانست جویی که آب بسیار بود اندر آن
جوی هر که هر روز پنج بار سر و تن بشوید اندر تن هیچ نماند از شوخ
و چنین بر اندام وی [illegible] بنده چون این نماز بکند بنده را پاک کرده اند
از گناه چنانکه نماند بروی هیچ گناه مگر گناه کبایر روا این آن وقت
باشد که بنده نماز با تعظیم و با رکوع و سجود تمام کند و خواند با رکوع
و سجود تمام نکند آن نماز بروی او باز زنند قال حدثنا ابو القاسم
عبد الرحمن بن محمد عن عمه و قاعه [illegible] گفت روزی ما نشسته

بجهیم

نیکو کرد رسول الله علیه الصلوات والسلام مردی از در مسجد رسول الله
علیه الصلوات والسلام اندر آمد و روی بسوی قبله کرد و نماز کرد چون
از نماز فارغ شد بیامد بر رسول الله علیه الصلوات والسلام
و بر قوم سلام کرد رسول الله علیه الصلوات والسلام مر او را گفت
برو باز گرد و نماز کن که تو نماز نکردی مرد برفت و دیگر باره نماز کرد چون
باز آمد رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت برو نماز کن آن
مرد تا سه بار برفت و نماز میکرد و می آمد و رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم همچنین میفرمود که برو و نماز کن آن مرد
ستوده شد گفت یا رسول الله جهد تقصیر نکنم و در نماز کردن
خویش عیب نمیدانم مرا بیاموز تا چگونه نماز کنم رسول الله
علیه الصلوات والسلام گفت تمام و انگاه باشد نماز یکی
از شما اندر تا پاک نکند چنانکه خدای عز و جل فرموده است از اول
و دستها تا آرنج بشوید — روی را بشوید و بر سر مسح کند و پایها بشوید تا شتالنگ پس
انگاه تکبیر کند و خدای تعالی ستایش کند پس بخواند از قرآن چندانکه
خواهد پس تکبیر و رکوع کند هر دو کف دست بر سر زانو نهد تا بیارامد
همه پیوند اندام وی اندر رکوع پس سر بر آرد و بگوید سمع الله لمن حمده
و راست بایستد تا پشت راست شود و هر اندامی بر جای خود قرار گیرد پس
تکبیر کند و سجده کند و روی را بر زمین نهد تا همه پیوندهاش بیارامد
و بیارامد اندر سجود پس دوم بار تکبیر کند و راست بنشیند مر جای
نشستن خویش و پشت راست کند و همچنین وصف کرد تا از چهار
رکعت نماز فارغ شد پس گفت نماز یکی از شما تمام نباشد
مگر [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بفرمود اندر نماز رکوع

وسجده کردن و خبر کردن که نماز نه پذیرند مگر چنین پس چنان
باید بنده را که جهد کند اندر تمام کردن نماز تا کفارت شود آن
گناه را که پیش از نماز کرده باشد بیرون از گناه کبایر
قال حدثنا محمد بن الفضل عن ابی عقیل عن الحارث مولی
عثمان گفت روزی امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه
نشسته بود و ما با وی نشسته بودیم مؤذن بیامد و از
وقت نماز خبر داد عثمان آب خواست و آبدست کرد پس گفت
که رسول الله علیه الصلوات دیدم که آبدست کرد همچنین که من کردم
پس گفت هر که بدین طریق آبدست کند پس برخیزد و نماز بکند
پیشین بیامرزند گناهان او را که میان بامداد و نماز پیشین
کرده باشد پس چون نماز دیگر بکند بیامرزند هرچه اندرین دو میان
کرده باشد آن گناه پس چون نماز شام بکند بیامرزند آنچه
میان شام و میان نماز دیگر کرده باشد از گناه پس چون
نماز خفتن بکند بیامرزند هرچه اندرین دو میان کرده باشد
یعنی میان شام و خفتن پس چون روز دیگر نماز بامداد بکند
بیامرزند گناهان که میان خفتن و بامداد کرده باشد اینست
این نیکیها که ببرد مر بدیها را گفتند ای عثمان حسنات است باقیات
صالحات کدام است گفت آن است که بگوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم — از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
که وی گفت هر که خواهد که فردا پیش خدای تعالی رود مسلمان پنج نماز
فریضه نگاه دارد چون بدان بخوانند او را یعنی بجماعت که خدای عز و جل

پیدا کرد مر پیغامبر را راه راست و این پنج نماز بجماعت اندر راه
راست است بجان من اگر نماز کنید اندر خانه خویش و سنت رسول الله
علیه الصلوات والسلام دست باز داشته باشید چون از سنت
رسول الله علیه الصلوات والسلام دست باز دارید گمراه گردید و روزگار
بر ما بگذشت که جماعت را پس بجای نماندی مگر منافقی که انکار را
و معلوم بودی نفاق وی و ما دیدیم که مرد او را دو تن بیاوردندی گرفته
تا بصف نماز بپای کردندی و هیچکس نیست که طهارت نیکو بکند آنگاه
قصد مسجد کند و اندرون نماز کند مگر خدای عز و جل بنویسد پیش نیکی
هر گامی که بنهد تو الی بر دارد درجتی مر آن بنده را و گناهی ازو فرو نهند
و از جهت این را ما گام کوتاه نهادیم و نماز بنده مرد چون نماز بجماعت
کند بر نماز بنده که نماز تنها کند زیادتی دارد بیست و پنج درجه
جابر عبد الله انصاری رضی الله عنه گوید خواستم خانهای خویش
نزدیک مسجد رسول الله علیه الصلوات والسلام سازم و گرد بر گرد
مسجد خالی بود و جای فراخ بود آن خبر به نزدیک رسول الله علیه الصلوات
والسلام بگفتند رسول الله علیه الصلوات والسلام نزدیک ما آمد
یا بنی سلمه بمن چنان رسید که شما خانها به نزدیک مسجد خواهید
آوردن گفتم بلی یا رسول الله خانهای ما دور است و گرد بر گرد مسجد
فراخی دارد و جای خالی است رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گفت یا بنی سلمه خانهای خویش را نگاه دارید که آثارهای شما همه
بنویسند یعنی در سرای آثار یان و بسیاری گامهای تان ببینند بسیاری
ثوابهای تان است پس دوست داشتم هم از آنجا بمسجد رفتن و نزدیک خانه

به نزدیکی مسجد بخواستم از آنچه از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
شنیدم   گفت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم که گفت هر که چهل روز نماز بجماعت کند پیوسته چنانکه
رکعتی از وی فوت نشود مر او را دو برات بنویسند یکی از آتش
دوزخ و یکی از نفاق   قال حدثنا محمد بن الفضل باسناده
عن عباده ابن الصامت رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم و گفت هر که ابدست کند و شرایط آن تمام بجای
آرد پس برخیزد بنماز و رکوع و سجده تمام بکند و قراءت تمام بخواند
چون چنین کند نماز گوید خداوند تعالی ترا نگاه داراد چنانکه
مرا نگاه داشتی پس بر آسمان برآرند مر آن نماز را ضوء و نور بود
روشنائی و نوری باشد پس درهای آسمان بگشایند تا آن
نماز برسد بخدای عز و جل آنجا که خدای عز و جل خواهد پس شفاعت
کند مر نماز کننده را و چون بنده نماز گزارد رکوع و سجود و قراءت
تمام بنیاورده باشد نماز گوید ضایع و خوار کناد خدای عز و جل
چنانکه مرا خوار و ضایع کردی پس از اندیشه و مراد او را تاریکی باشد
و چون برسد بر آسمان در آسمان بروی ببندند پس آنگاه آن
نماز را اندر پیچیده همچنانکه جامه کرباس کهنه اندر پیچند و بر
روی نماز گزارنده باز زنند   گفت حسن بصری رحمة الله علیه
از رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت خبر بکنم شما را به بد
ترین دزدان گفتند کیست یا رسول الله گفت آنکه نماز خود بدزدد
گفتند که یا رسول الله از نماز چگونه دزدد گفت رکوع و سجود تمام نکند

سلمان فارسی

سلمان فارسی رضی الله عنه گفت نماز چون پیمانه است هر که تمام
تمام بازیابد و هر که کم پیماید خود میدانید آنچه بار خدای سبحانه و تعالی
با کم کاست مر کم پیمایندگان را اندر زیانست قوله تعالی ویل للمطففین
ابو هریره   گفت از رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت گران
ترین نمازی بر منافقان نماز خفتن است و نماز بامداد و اگر
بدانند آنچه اندر این دو نماز است بیایند بدین دو نماز اگرچه زانو
بسته باشند و خندان باشند بدان آمدن بریده اسلمی گوید
از رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت بشارت ده مر دوندگان را
در تاریکی شب بسوی مسجدها بنور تمام روز قیامت   گفت ابو هریره
رضی الله عنه از رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت بدرستی
چنان خواستم که بفرمایم تا بانگ نماز گویند و قامت کنند مر نماز را
پس بیرون آیم با جوانان و با ایشان تشتها هیزم و بسوزم خانهای
آن گروه را که بانگ نماز بشنوند و بنماز نیایند   عباده بن
صامت از رسول علیه الصلوات والسلام و گفت پنج نماز فرض کرد
خدای عز و جل بر بندگان خویش هر که تمام بکند و نگاه دارد و رو ننگ
داشت حق آن نماز نگاهدار شده باشد و مر آن بنده را نزدیک خداوند تعالی
عهد باشد که وی را ببهشت اندر آرد و هر که دست باز دارد مر نماز را و
ننگ داشت حق آن را خوار داشته باشد نماز روا نباشد مر او را
نزدیک خداوند عز و جل هیچ عهدی خواهد رحمت کند بر وی و خواهد
عذاب کندش   گفت از عطاء رحمة الله علیه بدین آیت که خدای
عز و جل گفت اندر کلام خویش قوله تعالی تتجافی جنوبهم
عن المضاجع این خاص اندر آمدن نماز خفتن است و اندر آیت

دیگر گفت لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله یعنی
از اوان نماز فریضه   قال الفقیه حدثنی ابی رحمه الله قال حدثنی
احمد بن یحیی عن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما که گفت چون
روز قیامت باشد و همه خلایق را بیک روی زمین حاضر کنند از
پریان و آدمیان و همه حیوانات بدو روز الوان آمده باشند و صفها
زده باشند منادی ندا کند که امروز هر آینه بدانید که کیست خداوند
و اهل کرامت برخیزند آنکسانی که مر خدای را عز و جل در همه حال
برخیزند و بسوی بهشت روند ندا آید باز دیگر که هر آینه امروز بدانند اهل
نواخت و کرامت کیست برخیزند آنانکه پهلوهای خویش را از بستر گرم
برداشتندی در روز نمه قت پهلوهای ایشان از جای خواب شبهای تاریک
نماز کردندی و همی خواندندی خداوند خود را با بیم و امید برخیزند آن
گروه بسوی بهشت روند پس بار سیوم ندا آید که هر آینه بدانند امروز
که اهل نواخت و کرامت کیست برخیزند آنکسانی که لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء
الزکوة یعنی آنانکه بازرگانی و خرید و فروخت کردندی مر ایشان را
غافل نگردانید از نماز و یاد کردن خدای و دادن زکوة پس برخیزند
آن گروه بسوی بهشت روند چون این هر سه گروه بیرون شوند آنگاه
پاره آتش بیرون آید و فراز همه خلایق بایستد و مر او را چشم
بینا و زبانی فصیح بود باواز بلند بگوید که مرا بر سه گروه مردم گماشته اند
اول بر جباران گردن کشان و بر چیند شان از میان صفها چنانکه
مرغ دانه بر چیند آنگاه ایشان را بسوی دوزخ برد پس بار دیگر آنگاه
و گوید مرا بر آن گروه گماشته اند که خدای را و رسول او را بیازارند

انگاه

انگاه آن گروه را بر چیند از میان صفها و بدوزخ برد پس بار سیوم
دیگر باز آید بو منهال گوید گمان برم که شهر بن حوشب از عبد الله
عباس رضی الله عنهما روایت کرد که آن بار گوید مرا بر خداوندان
تصاویر گماشته اند همچنان ایشان را از میان صفها بر چیند و بسوی
دوزخ برد چون این سه گروه را بیرون کنند و بدوزخ شان
برند آنگاه نامها بگسترانند و ترازو بنهند و خلایق را بحساب
خوانند   چنین یاد کرده اند که ابلیس را در زمانه پیشین بدیدند
لعنة الله علیه موسی مر او را بدید گفت یا ابا مره چگونه کنم همچون تو
گردم ابلیس لعنه الله گفت یا موسی حکایت که تو طلب میکنی ازین هیچکس
نپالیده است موسی گفت مرا این آرزوست ابلیس او را گفت اگر خواهی
چون من گردی نماز مکن و نماز را خوار دار و از توبه کردن و
دروغ باک مدار موسی گفت بدانکه من با خداوند خویش عهد کرده ام
تا زنده ام یک نماز را دست باز ندارم و هرگز توبه نشکنم ابلیس
خجل شد و گفت هیچکس از من بحیلت چیزی نیاموخت مگر تو
از ابو درداء رضی الله عنه که وی گفت گرامی ترین بندگان بر خدای
عز و جل آنان اند که آفتاب و ماهتاب را نگاه دارند گفتند یا ابا دردا
کیستند ایشان گفت موذنان و هر که نماز را نگاه دارد او از مسلمانان
باشد   قال حدثنا محمد بن داود عن حمیده رضی الله عنه گفت
رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت نماز خشنودی خدای است
عز و جل و دوستی فرشتگان است و سنت پیغامبران است و نور
معرفت است و اصل ایمان است و اجابت دعا است و قبول اعمال است
و سبب برکت است در روزی و راحت تنها است و سلاح است

بر دشمنان و کراهیت و ستیزه دیوانست و شفیع است مر نماز
کننده را از ملک الموت چنانچ مر او را سلام در گور و بستر است اندر گور
بزیر پهلوی وی و جواب منکر و نکیر است و مونس و زیارت کننده
وی اندر گور است تا قیامت و چون روز رستاخیز پرسش باشد پوشش باشد
بر سر او و نوری باشد اندر پیش وی و پرده باشد میان وی و آتش
دوزخ و حجت باشد مر مومنان را پیش خدای عز و جل و گرانی باشد
اندر ترازو و سبب آسانی باشد از رفتن بر صراط و کلید باشد مر در بهشت را
از بهر نماز و تسبیح و تحمید و تقدیس و تعظیم و قرات و دعا است
و فاضلترین همه کارها نماز است بوقت خویش کنند حسن بصری
رضی الله عنه از رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت روز قیامت
اول چیزی که بدو حساب کنند بنده را نماز است اگر تمام کرده باشد
شمار بروی آسان کنند و اگر چیزی نقصان بود خداوند عز و جل گوید مر فرشتگان را
که بنده مرا هیچ نماز تطوع هست فریضه را بتطوع تمام کنید
و چون نماز تمام شود حساب کارهای دیگر همچنان جمله ایشان رفت
و دیگر گفتند هر که پیوسته نماز بجماعت کند خدای عز و جل مر او را
پنج خصلت کرامت کند اول تنگی عیش از وی برداشته شود دوم عذاب
گور از وی برداشته سیوم نامه بدست راست دهند چهارم بر صراط
بگذرانند چون برق پنجم به بهشت اندر آرند بی شمار و هر که جماعت را
خوار دارد و نکند خداوند عز و جل بدو ده چیز عقوبت کند سه چیز
اندر دنیا و سه چیز بوقت مرگ و سه چیز اندر گور و سه چیز در قیامت
اول آن سه چیز عقوبت که اندر دنیا کند بر زندگانی برکت از کسب او
برداشته و دوم سیمای نیکان از روی وی برد سیوم اندر دل مردمان دشمنی

کرد اندیشی

کرد اندیشش و اما آن سه چیز که بوقت مرگ کند اول تلخی جان کندن
بر وی سخت کنند دوم جان وی گرسنه و تشنه ستانند سیوم جان
کندن بر وی دشوار گردانند و اما آن سه چیز که اندر گور بود اول
هول از پرسیدن منکر و نکیر بود دوم تاریکی گور سیوم تنگی گور و اما
آن سه چیز که روز قیامت اول خشم خدای عز و جل دوم عقوبت
آتش سیوم در حساب کردن سختی کنند از ابوذر غفاری رضی الله
عنه همچنین کنند از مجاهد رضی الله عنه که مردی بنزدیک ابن
عباس رضی الله عنهما آمد و گفت چه گویی اندر مردی که شب نماز کند
و بروز روزه دارد و بنماز آدینه حاضر نیاید و نماز بجماعت نکند و مرا
گفت اندر آتش بود از وی تا یکماه بنزدیک ابن عباس همی آمد و هم
از این حدیث همی پرسید ابن عباس همی گفت که در آتش باشد
فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد مرا پدر با سناد او
از امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت زود آید
بر مردمان زمانه آید که نماند از اسلام مگر نام و از قرآن نماند مگر
رسم و مسجدهای ایشان همه آن روز آبادان و پر نقش و نگار باشد
و دلها از هدی خراب باشد و عالمان ایشان بدترین عالمان باشند
و فتنه از ایشان خیزد و باز با ایشان باز گردد و هستند [illegible]
گوید رضی الله عنه که حاجتها از خدای عز و جل طلبید پنج چیز
بر باید که بنماز و چون غمها و سختیها عظیم پیش آمدی زمانی پیش از
کشاده گشتی بنماز و کم بود از ایشان که اندوهی با ایشان فرود آمدی
مگر باز گشت ایشان بنماز بودی و خدای گفت عز و جل اندر قصه
یونس علیه السلام قوله تعالی فلولا انه کان من المسبحین

للبث فی بطنه الی یوم یبعثون ابن عباس رضی الله عنهما
اندرین معنی این آیه گفت آن کسی که از نماز کنندگان نباشد
بماندی اندر شکم ماهی تا روز قیامت حسن رضی الله عنه گوید
تضرع کردن اندر حال فراخی فریاد خواستن است از فرود آمدن بلا
و چون فرود آمد چاره چه بود نیست رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت هیچ نیکویی نداد مر بنده را بهتر از آنکه توفیق دهد او را تا
دو رکعت نماز کند و جهد نیز از گناه بدارد و جاه تجربه کند میان
بهشت و میان دوزخ نماز را برگزینم بر بهشت از بهر آنکه در نماز رضای خدای
عز و جل و بهشت رضای نفس چنین گویند که خدای عز و جل بیافرید
هفت آسمان را و بیافرید پر از فرشتگان و پرستش ایشان را
نماز کرد ایشان که بیاسایند یک ساعت و مر اهل آسمان را از نوعی
عبادت فرمود عبادات اهل آسمانی آنست که ایستاده همی باشند
بر پای تا نفخ صور و اهل آسمانی را رکوع فرمود و اهل آسمانی را سجود
فرمود و اهل آسمانی دیگر را فرود کند [illegible] از هیبت خدای عز و جل
و اهل علیین و آنانکه گرد عرش باشند ایستاده طواف می کنند
گرد بر گرد عرش تسبیح همی گویند مر مومنان را از خدای عز و جل
آمرزش میخواهند چنانکه خدای گفت قوله تعالی یسبحون بحمد ربهم
و یستغفرون لمن فی الارض و الله سبحانه و تعالی این همه
عبادتهاء ایشان اندر یک نماز جمع کرد کرامت مومنان را تا مر
ایشان را بهره بود از عبادات اهل همه آسمانها و قرآن خواندن
مومنان را زیادت کرد اندر عبادات و بطلبید از مومنان شکر
نماز را و شکر نمازیان بود که شرایط و حد نماز بجای آرند چنانکه

دو رکعت

خدای

خدای گفت عز و جل الذین یومنون بالغیب و یقیمون
الصلوة و مما رزقناهم ینفقون قوله و اقیموا
الصلوة قوله لئن اقمتم الصلوة قوله اقم الصلوة
یاد کردن نماز هیچ چیز خدای تعالی اندر قرآن مکرر بیان داشتن و
و چون بمنافقان رسید گفت فویل للمصلین الذین هم
عن صلاتهم ساهون مر ایشان را مصلین خواند و مر
و مومنان را گفت المقیمین الصلوة از برای آنکه تا بدانند که
بدانند که نماز کنندگان بسیارند و بپای دارندگان نماز با شرایط
آن اندک اند و اهل غفلت کارها غافل وار بر روی رواج می کنند
و نه اندیشند از روزی که بر خدای عز و جل عرضه کنند کردارها
که بخواهد پذیرفت یا نه کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم که گفت از شما کس هست که نماز کند و ننویسند مر او را
از نماز وی سه یکی و چهار یکی و پنج یکی و شش یکی تا ده یکی یا که
یعنی ننویسند مر او را از نماز وی آنکه بجای مانده است و به سهو
گذارده است کنند از رسول الله علیه الصلوات والسلام
که گفت هر که دو رکعت نماز کند و دل با خدای تعالی دارد و از گناه
بیرون آید چنانکه آن روز از مادر زاییده باشد و کار نماز بنده
بدان بزرگی که در نماز دل بخدای آرد و چون دل بخدای نیالاید
و بغفلت و وسوسه گذارد همچنان بود که مردی بدرگاه امیری آید از
بهر عذر خواستن از گناهی که کرده باشد چون پا بر در نهد پیش و اندر
آید پیش امیر امیر بسوی وی نگاه کند و آن مرد بسوی چپ و راست
نگریستن گیرد آن امیر حاجت آن مرد روا نکند از برای بی ادبی

وامیدی بوی باندازه تیمار وی نظر کند نماز نیز همچنین است چون
بنده بنماز آید واز کار نماز بجای ماند و نیز سهو کند یعنی غافل باشد
ودل حاضر ندارد نه پذیرند ازوی و بدانکه مثل نماز چون ملکی است
که آن ملک سری و مهمانی ساخته اندران مهمانی بسیار لونها خوردنیها
باشد و شرابها از هر گونی هر شرابی را لذتی دیگر و اندر هر لونی
منفعتی دیگر باشد نماز همچنین است خداوند تعالی بخواند
مومنانرا بنماز و ساخت اندر وی فعلها مختلف و هر یکی فرقی
بود تا راحت گیرند از هر لونی از پرستش افعال وی چون طعامهاست
وارکان نماز چون شرابهاست گفته اند که اندر نماز چهار هزار
هزار مسئله است پس ازان چهار هزار مسئله را بدوازده باز آورده اند
هر که خواهد نماز کند ناچار ازین دوازده خصلت بجای باید آورد
تا نماز وی تمام باشد شش ازان پیش از نماز است و شش
از پس که اندر نماز دروی اول آن علم بباید دانستن که رسول الله
علیه الصلوات والسلام گفت عمل اندکی و از علم بهتر از بسیار
اندر جهل دوم طهارت نیکو باید از قول رسول الله علیه الصلوات
والسلام که گفت لا صلوة الا بطهور ولا صدقة من
غلول سیوم جامه پاک باید چنانکه اندر گفت عز وجل قوله
خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی در پوشید
جامهای تان نزد هر نمازی چهارم وقت نگاه داشتن است از قول
خدای عز وجل قوله تعالی ان الصلوة کانت علی المؤمنین
کتابا موقوتا پنجم روی بسوی قبله آوردن از قول خدای تعالی
قوله تعالی فول وجهک شطر المسجد الحرام یعنی بگردان

ششم

ششم نیکو نیت کردن است از قول رسول الله علیه الصلوات
والسلام که گفت انما الاعمال بالنیات ولکل امری
ما نوی هفتم تکبیر کردن از قول خدای عز وجل که گفت وربک
فکبر واز قول رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت تحریمها
التکبیر وتحلیلها التسلیم هشتم بپای ایستادن از قول
خدای عز وجل وقوموا لله قانتین یعنی صلوا لله قائمین
نهم قرائت آوردن از قول خدای عز وجل قوله تعالی فاقرءوا
ما تیسر من القرآن دهم رکوع کردن از قول خدای عز وجل یا
ایها الذین آمنوا ارکعوا یازدهم سجده کردن از قول
خدای عز وجل فاسجد واقترب دوازدهم نشستن باز پس
مقدار تشهد از قول رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت
چون مرد نماز کننده سر از سجده اخرین بر دارد و بنشیند
مقدار تشهد نماز وی تمام شد و چون این دوازده آید نماز
موجود آمد آنگاه حاجتمند گشت بهر گون و آن اخلاص است
اخلاص بباید تا این عبادتها تمام باشد زیرا که خدای عز وجل
گفت وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
واما علم بر سه گونه است اول آنکه فریضه از سنت بشناسد
که تمامی اندر وی نباشد دوم آنکه داند که نماز و نقض نماز از
باز داند که آن از تمامی نماز است و نماز تمام نبود مگر بدان سیوم که بداند
دیو بداند و جنگ وی را بشناسد بجهل اما تمامی اندر وی سه
چیز است اول دل را از خیانت و حسد پاک کردن دوم تن را
از گناهان پاک کردن سیوم اندامها شستن پاک از ارواق
واما پوشیدن جامه پاک تمامی وی اندر سه چیز است اول آنکه

اصل آن از حلال باشد دوم از نجاست پاک باشد سیوم
موافق باشد با سنت که از بهر خرامیدن و فخر نبود بپوشد
اما نگاه داشتن وقت تمامی وی اندر سه چیز است اول نگریستن
وی بسوی آفتاب و ماهتاب و ستارگان که تا از بهر نگاه داشتن
وقت را دوم گوش بسوی بانگ نماز داشتن سیوم دل را
اندیشه ناک و نگاه دارنده بود هر وقت را اما روی بسوی قبله
کردن دوم دل را بسوی خدای عز و جل آوردن سیوم پوشیده داشتن
و ذلیلی نمودن اما تمامی نیت اندر سه چیز است اول آنکه بدانی
که کدام نماز میکنی دوم آنکه بدانی پیش خدای عز و جل استاده و ترا
می بیند پس بایستی با هیبت سیوم بدانی که ایزد تعالی داناست
که اندر دل تو چیست و دل را از شغلهای دنیا فارغ گردانی اما تمامی تکبیر
اندر سه چیز است اول آنکه تکبیر درست کنی و بریده و جزم کنی
دوم دست را برابر گوش برداری سیوم دل را حاضر داری
و تکبیر با تعظیم کنی و تمامی قیام اندر سه چیز است اول آنکه چشم
بجایگاه سجده داری دوم پیش خدای عز و جل حاضر داری سیوم روی
برابر راست و چپ نگردانی و تمامی قراءت اندر سه چیز است اول
آنکه درست خوانی بی لحن با ترتیل و ترسل دوم تفکر خوانی
و معنی وی بدانی سیوم کار کنی بدانچه بخوانی اما تمامی رکوع
اندر سه چیز است اول آنکه پشت راست داری و سر نه فرود
نیفکنی و نه برداری دوم دست را بر سر زانو نهی و انگشتان
گشاده داری سیوم اندامها را آرامیده داری اندر رکوع
و تسبیح با تعظیم گویی اما تمامی نشستن اندر سه چیز است
اول آنکه بر پای چپ نشینی و پای راست را استاده و انگشتان

بسوی

بسوی قبله کرده داری دوم تشهد با تعظیم خوانی و خویشتن را
دعا کنی و همه مومنان را نیز دعا کنی سیوم بر تمامی سلام
دهی اما تمامی اخلاص اندر سه چیز است اول آنکه اندر پنج نماز
خشنودی خدای عز و جل بینی سیوم نگاه داری نماز را تا وقت
مرگ با خویشتن زیرا که خدای عز و جل چنین گفته است من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها و نگفت من عمل بالحسنة
گفت هر که بیارد طاعتی ویرا ده چندان ثواب بود و نگفت هر که
بکند طاعتی و چنان باید هر نماز گزارنده را که بداند چه میکند و قدر نماز
بشناسد تا شکر کند مر خدای را عز و جل بدانچه ورا توفیق داد که تا
نماز بکند الف که اندر نماز گونا گون نیکوییها است از افعال نماز
و از کار روز تبارکی پدید آید و چون بنده بر خیزد و نماز بگوید
الله اکبر یعنی وی چنین باشد که خدای عز و جل بزرگ تر
و جلیل تر خدای گوید عز و جل بنده من میداند که من از همه چیزها
بزرگ ترم و روی بمن آورده است چون تکبیر کند و دستها برابر گوش بردارد
یعنی دست برداشتن بیزار شدنست از هر چیزی که مراورا بسته اند
جز خدای عز و جل پس بگوید سبحانك اللهم و بحمدك
یعنی پاکا خدایا پاکی تو از همه نا سزاها و سزاوار ستایشی همه
زیاده تو ثنا و ثناها شکر مراورا و تبارك اسمك یعنی همه برکتها
در نام تو است پس بگوید و تعالی جدك یعنی برداشته
و بلند است قدر تو بزرگواری تو پس بگوید و لا اله غیرك
یعنی جز تو خدای نیست و جز تو روزی دهنده و آفریننده نبود و نباشد
پس بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی از تو
خواهم که مرا نگاه داری از فتنه دیو ملعون ان الله هو السمیع العلیم

ص بسم لله

یعنی خدای شنواست بدعای من و داناست بضعیفی من و بحاجت
پس بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یعنی ابتدا کردم بنام خدای
که اولی است و پیش از وی چیزی نبود و لمری که پس وی چیزی
نباشد الرحمن مهربانست بر همه خلقان بروزی دادن الرحیم
رحیم است خاصه بر مومنان ببخشیدن و آمرزیدن پس بخواند فاتحة
الکتاب سوره الحمد لله را تا لو یعنی آن بود شکر مر خدای که مرا
از آن کس بکرد که بر ایشان خشم گرفت و آن جهودانند و لا
الضالین و از ترسایان بکرد لیکن بر طریق پیغامبران نگاه داشت
و چون با رکوع کند بر تن خویش اندیشه کند چنانکه گوئی یارب این
خضوع کردم و این تن عاصی او بودم بنزدیک تو کردن دادن این
تن من بیزو بگی تو تا مگر بیامرزی و بر من رحمت کنی پس بگوید
سبحان ربی العظیم یعنی پاک تن عالی رب عظیم
و مولی کریم این تفسیر ما بخدای عظیم است و بمولی
کریم است پس باز آید از رکوع و بگوید سمع الله لمن حمده معنی
وی چنان باشد بیامرزد خدای عز و جل مر آنکس را که وی را بگی
گفت و ستایش کرد پس بگوید ربنا لک الحمد یعنی وی شکر مر ترا
که توفیق دادی بر این طاعت پس سجده کند و معنی سجود
میل کردنست بدل و کردن نهادن و تواضع کردن یعنی وی یارب
تو نگاه نشستی روی من بر نیکوترین صورتی و اندر وی دیدار و شنوائی
و گویائی او بدی چشم و گوش و زبان اندر وی نهادی و این
چیزها ساخت تر است بود من و منفعت ناکسی بر تست مرا و اوردم
این چیزها را و پیش تو نهادم مگر تو رحمت کنی بر من پس بگوید
سبحان ربی الاعلی سه بار یعنی وی خدای من برتر از همه چیزها

مر

و برتر از

برتر از همه چیز است و چون تشهد نشیند بگوید التحیات لله
یعنی پادشاهی خدایراست عز و جل و شکر و ثنا مر خدایرا
تعالی کنند از حسن بصری رحمة الله که گفت اندر جاهلیت
صنمها را گفتندی و تبان بودند و اهل شرک مر آن صنمها را
گفتندی لک الحیوات الباقیات یعنی ترا باد زندگانی جاوید
بفرمود خدای عز و جل مر اهل پنج نماز را تا بگویند التحیات لله
یعنی بقا و همیشگی خدایراست عز و جل مر او راست بدین نماز کردن
بگویند و الطیبات یعنی شهادت ان لا اله الا الله یعنی
و خداوندی مر خدایراست عز و جل پس بگوید السلام علیک
ایها النبی یعنی محمد سلام بر تو باد چنانکه رسالت خدای خویش بسر بردی
و امانت گذاردی و نصیحت کردی و رحمة الله و برکاته یعنی خشنودی
خدای مر ترا و برکت خدای بر تو باد و بر اهل بیت تو السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین یعنی امرزش خدای عز و جل بر ما باد
و بر هر که برگذشت از پیغامبران و صدیقان و هر که بر راه
ایشان رفت تا قیامت اشهد ان لا اله الا الله گواهی
میدهم که معبودی نیست اندر آسمان و زمین جز تو اشهد ان
محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
رسول و بنده تو است و مهتر پیغامبرانست و گزیده خدای عالم
از همه خلق پس صلوات فرستد از پس رسول الله علیه الصلوة
والسلام و خویشتن را دعا کند و همه مومنان را و پس سلام
دهد بر سوی دست راست و بر سوی چپ و معنی سلام بر راست
و چپ آن باشد یعنی آنکه شما برادران منید و مومنانید امن
باشید از شر من و زبان من چون من از مسجد بیرون ایم

تقدیم و تاخیر   کند سعید ابن ابی هلال افتاده از دانایان
پیغمبر علیه الصلوات والسلام که وی گفت صفت که مرامت
محمد مصطفی را صلی الله علیه واله وسلم گفت ایشان نمازی کنند که
کی آن نماز کردی از قوم نوح علیه السلام در آب غرق نشدی
واگر قوم هود علیه السلام عادیان این نماز بکردندی باد ایشان را
هلاک نکردی واگر از قوم ثمود آن نماز بکردندی صیحت مر ایشان را
بنگرفتی آنگاه قتاده گفت بر شما باد بنماز کردن که نماز خلق
نیکوست مر مومنان را   کند خلف بن خلیفت از لیث که
رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت امت من امتی بخشوده اند
بازداشته خدای عز و جل از ایشان عذاب و بلا باخلاص ایشان
و بدعاء ایشان و بنماز ایشان و برکت ضعیفان ایشان
کند از حسن بصری رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم که گفت نماز کننده را سه کرامت است اول نثار
بر سر او فرو می بارد از عنان آسمان تا تارک سر نماز کننده
دوم فرشتگان گرد وی اندر آیند از قدم وی تا عنان آسمان
وسیوم فرشته بانگ میکند اگر بدانستی این بنده که با که مناجات
میکند براست و چپ ننگرستی اندر نماز و باز نگردیدی از نماز
یعنی همیشه نماز کردی این همه کرامت مر نماز کننده راست
بود پس خاص باید مر نماز کننده را که قدر نماز خود بداند و خدای
عز و جل شکر کند بدانچه بروی منت نهاد و توفیق داد وی را بدین
قال حدثنا الفقیه قال حدثنا
ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا
سرین مردویه قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا علی بن

یونس بن عون الی عون النضری عن مسلم بن صرار عن رجل من
اهل الشام که گفت مردی بسوی رسول الله علیه الصلوات والسلام
آمد و گفت یا رسول الله مرا خبر کن از نیک کاری بدان کار اندر بهشت
روم رسول الله صلی الله علیه واله وسلم گفت موذن قوم خویش
باش تا بانگ نماز تو نماز خویش بجماعت کنند مرد گفت یا
رسول الله اگر نتوانم گفت امام قوم خویش باش تا نماز خویش
بامامت تو بر پای دارند نماز ایشان بتو بر پای دارند نماز
ایشان بتو بر پای باشد مرد گفت اگر نتوانم گفت بر تو باد بصف
اول اندر ایستادن   کند وکیع از عبد الله بن الولید از محمد
بن نافع از عایشه رضی الله عنها که گفت این آیت از بهر موذنان
قوله تعالی ومن احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل صالحا
یعنی کیست نیکو گفتارتر از آنکه خلق را بنماز خواند و میان
بانگ نماز و قامت نماز کند   کند قاسم از ابو امامه
باهلی از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یغفر للموذن
مد صوته یعنی آمرزیده موذن را بدرازی بانگش و روا بود
که معنی این سخن آن بود که آمرزیده شود بسبب برکت بانگ نماز وی
تا آنجا که بانگ نماز وی برسد و نیز روا بود که معنی این آن بود
والله اعلم که تا آنجا که بانگ موذن رسد بعدد خلقان
و ذرات خاک و ریگ بیابان و برگ درختان و قطرهء
آب و مور چهار پایان و پرندگان و عدد ستارگان آسمان
گناه موذن آمرزیده شود مراو را مزد باشد بعدد آنکه
با وی نماز کنند بی آنکه از مزد ایشان چیزی کم شود   کند سعد
ابی وقاص از خوله بن حکیم السلمیه گفت که رسول الله علیه

الصلوات والسلام گفت المريض ضيف الله ما دام في
موضعه يرفع في كل عمل سبعين شهداء فان عافاه
من مرضه فهو كيوم ولدته امه فان مني
عليه الموت دخل الجنة بغير حساب يعني بيمار مهمان
خدايست عز وجل تا مادام كه بيمار بود هر روز كردار هفتاد شهيد
مر او را باسمان برند اگر بيماري بهتر شود چنان باشد كه روز بحت
از مادر زاده باشد يعني بي گناه واگر قضاء مرگ رسدش و بميرد
اندران بيماري بهشت در آرندش بي حساب والموذن هو
حاجب الله تعالى يعطيه بكل اذان ثواب الف
نبي والامام وزير الله يعطيه بكل صلوات
ثواب الف صديق والعالم وكيل الله يعطيه
بكل حديث نورا يوم القيمه وكتب الله له عبادة
الف سنة والمتعلمون من الرجال والنساء خدم
الله تعالى فما جزاءهم الا الجنة يعني اين نبي والله اعلم
كه موذن صاحب گرداننده خدايست مر نماز كنندگان را تمثال
يعني آگاهاننده است وقت آمدن را بدرگاه چنانكه حاجب ملك
آگاهاننده خلق بود ببارگاه وبدهندش بهر بانگ نمازي
ثواب هزار صديق وعالم وكيل گرداننده خدايست مر خلق را
تمثال يعني كار فرمايد بشان چنانكه وكيل كار فرماي خلق باشد
وبدهندش بهر حديثي روشنايي بروز قيامت وبنوشند
پيش خداي تعالى مر ورا عبادت هزار سال وطالب علمان
يعني آموزگان علم از مردان وزنان خادمان خداي تعالى اند
همیشه در بندگي وخدمت آموختن علم دين خداي عز وجل باشند
ثواب

ثواب ايشان بجز بهشت نبود   فقيه گويد رضي الله عنه يعني
حاجب مروحه شناسنت خبر كند مردمان را بوقت آمدن بدرگاه
خداي عز وجل چنانكه ملكي بار دهد مردمان را به نزديك خويش حاجت نيش
در اندر بهر خبر كند مردمان را از بار ملك وهمچنين قول رسول الله
عليه الصلوات والسلام الامام وزير الله يعني چون مردمان
بوي اقتدا كنند بنماز نماز ايشان تمام شود ورسول الله عليه الصلوات
والسلام گفت درازترين گردن روز قيامت موذنان باشند
ونيز رسول الله عليه الصلوات والسلام گفت هر كه هفت سال موذني
كند بپيوسته خداي عز وجل اورا آزاد كند از هفت در كت آتش پس
از انكه نيت خويش را نيكو كند   كند عطاء بن يسار از رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم يغفر للموذن مد صوته ويشهد له
كل من سمعه من رطب او يابس يعني آمرزيده شود مر موذن را
بدرازي بانگش وتصديق كنند مر ورا هر آنچه بشنود آواز وي از تر و
خشك آفريدها واز ابو سعيد خدري رضي الله عنه روايت كنند كه
گفت چون در ميان باديها باشي يعني در صحرا و بيابان و بانگ نماز
كني آواز بلند تر كن كه من شنيدم از رسول الله عليه الصلوات
والسلام كه گفت نشنود آواز موذن از آدمي و پري و سنگ و درخت
مگر وي را روز قيامت گواهي دهند پيش خداي عز وجل
فقيه گويد رضي الله عنه حدثنا محمد بن الفضل باسناد
وي از معاذ بن جبل رضي الله عنه از رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
كه گفت بعد وفات بلال را برانگيزند و ماده شتري از
ماده شتران بهشت با مكيان زكنان همي رود بر پشت آن ماده
شتر چون گويد اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله
مردمان بشنوند بگويند بگرويد مانيز همچنين گواهي دهيم كه وي رسيد با محشر

رسند و چون بگاه قیامت رسد بیارند حلها از حلل بهشت و اول
کسی را که از حلهای بهشت بپوشانند بلال را پوشانند رضی الله عنه
پس مؤذنان نیکو را پوشانند ابو هریره رضی الله عنه گوید مؤذنان
روز قیامت گردن درازتر از همه مردمان باشند و اول کسی که روز
قیامت عطا دهند و بهشت خوانند پس از پیغمبران و شهیدان
مؤذنان باشند نخوانند مؤذنان کعبه را پس از آن مؤذنان
بیت المقدس را پس از آن دمادم مؤذنان یکدیگر را که متابع
ایشان باشند ابن مسعود رضی الله عنه گوید چون مؤذن باشم
باک ندارم اگر جهاد نکنم کنند از امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب
رضی الله عنه که گفت چون مؤذن باشم باک ندارم که حج نکنم
و عمره نکنم پس حج نافله که باشم سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه
گوید چون مؤذن باشم باک ندارم اگر غزو نکنم امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب کرم الله وجهه گفت بر هیچ چیز چندان دریغ و غم
نخوردم که بر مؤذنی چه نخواستم که از رسول الله علیه الصلوات والسلام
اندر خواهم از بهر امیر المؤمنین حسن و امیر المؤمنین حسین علیهما
الصلوات والسلام را مؤذنی از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
که گفت شهری نیست که اندر وی مؤذن بسیار بوند الا که سرهای آن
شهر کمتر بود روایت کنند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه
از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که گفت چون مؤذن بانگ نماز کنند
دیوان از آن جا بگریزد تا روحا و از مدینه تا روحا سی میل است
فقیه گوید رضی الله عنه مر مؤذن را ده خصلت بباید تا فضل مؤذنان
اندر یابد اول گفت اوقات نماز را بشناسد و نگاه دارد
دوم مر حلق خویش را نگاه دارد و بانگ نماز از بهر حق را کند یعنی از بهر
لقمه مردمان نکند سیوم چون وی غایب بود دیگری بانگ نماز کند وی

خشم

خشم نگیرد چهارم با کسی که نماز نیکو کند پنجم مزد و ثواب آن از خدای
عز و جل جوید و بر مردمان بدان منت ننهند ششم امر معروف
فرماید و از منکر باز دارد و خلق را گوید بیا تو نگرد روش را و هر کوی را
در آن نیک بان دارد هفتم امام را چشم دارد چندانکه بر قوم رنج
نرسد هشتم اگر کسی جای وی بگیرد اندر مسجد بروی خشم نگیرد نهم
میان بانگ نماز و قامت نماز دراز نکند دهم مسجد را تعهد کند
و پاک دارد و پلیدی کودکان را از مسجد دور دارد و امام را ده خصلت
نیز بباید تا نماز وی تمام بود و نماز کسی که از پس وی نماز کند
تمام باشد اول آنکه قرآن خوان باشد و لحن کننده نباشد
دوم تکبیره التحرم یعنی بریده و درست کند سیوم رکوع و سجود تمام کند
چهارم تن خویش را از حرام و شبهت نگاه دارد پنجم جامه او و جای
خویش را از نجاست پاک دارد ششم اندر نماز قرآن بسیار نخواند
مگر بخشنودی قوم هفتم اندر خود عجب نیارد هشتم اندر نماز نیاید
تا امرزش نخواهد بر خویشتن را از همه گناهان زیرا که وی شفیع است
مران قوم را که از پس وی باشند نهم چون سلام دهد تن خویش را
مخصوص نکند بدعا که خیانت که باشد مر قوم را دهم چون
غریبی اندر مسجد وی فرود آید از بهر وی چیزی نخواهد باللازم
حاجت وی کنند ابو سعید خدری رضی الله عنه از پیغمبر علیه الصلوات
والسلام که گفت پنج گروه را بدر قیامت بهشت اول زنی
پارسا را که طاعت دارد مر شوی خویش را دوم فرزندی که مادر و پدر
خویش را مطیع باشد سیوم آنکس را که اندر راه مکه بمیرد چهارم
کسی را که او را خوی خوش باشد پنجم مؤذن مسجد را که از بهر

خدای عزوجل مؤذنی کند بحسبت کند ابو هریره رضی الله عنه
که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت امام ضامن است و مؤذن
امانت دار بار خدایا تو بر راه راست بدار امامان را بیامرز مؤذنان را
فقیه گوید رضی الله عنه که رسول الله علیه الصلوات والسلام مؤذن را
امانت دار نام کرد از بهر آنکه مردمان اندر کار نماز نکنند پیش از آنکه
صبح صادق بدمد تا پوشیده نشود خوردن سحر و وقت نماز و پیش از
آفتاب فرو شدن بانگ نماز نکنند تا کار روزه گشادن پوشیده نگردد
از این وجه مؤذن امانت دار باشد و امام ضامن از آن باشد
که پذیرد نماز مردمان و تمام قوم نماز وی تباه نشود و نماز وی درست آید
گوید رضی الله عنه که مرا خبر کرد عبد الوهاب بن محمد الفضلانی
بسمرقند باسناد خویش از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله علیه
الصلوات والسلام که گفت سه گروه مردم روز قیامت بر تلهای مشک
باشند که مر ایشان را هول حساب ننماید و از فزع الاکبر ایشان را
بترسانند اول مردی که مر قومی را امامت کند و قوم از وی خشنود باشند خود را
دوم مؤذنی کند مر خالص از بهر خدای را عزوجل سیوم بنده که طاعت
الله و عبادت خداوند بجای آرد کند از ابو هریره که رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم گفت حلال نیست مر هیچ مسلمان را که نگاه کند خانه
باشد که اندر خانه رفت و هر که برادر مسلمان بی دستوری وی اندر
بدرستی عهد شکست و حلال نیست مر هیچ مسلمان را که امامی کند مر قوم را
مگر بدستوری ایشان و اگر امامی کند بی دستور قوم نماز قوم نپذیرد
و نماز امام بر روی او باز زنند و باید که امام خویشتن را بدعاء مخصوص
نکند که اگر چنین کند خیانت کرده باشد قوم را کند ابو صالح

از ابو هریره

از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت
اگر مردمان بدانستندی آنچه اندر بانگ نماز و صف اول است بینشان کشتی
کردندی بدان و قرعه افگندندی بدان و اگر بدانستندی که فضیلت
اندر بیداری و نماز خفتن است بیامدندی بوی و اگر مردمان بدانستندی
آنچه اندر نماز خفتن و نماز بامداد است بیامدندی اگر بر سر زانو خزان
بودندی کند خبر از ضحاک که گفت چون عبد الله بن زید را
بنمودند اندر خواب بانگ نماز و قامت وی بلال را بیاموخت
رسول الله علیه الصلوات والسلام بلال را بفرمود تا بر بام مسجد شد
و بانگ نماز کرد و چون بانگ نماز آغاز کرد بلال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم بانگی شنیدند که هرگز نشنیده بودند اندر مدینه
متحیر شدند از بانگ رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت دانید
که این بانگ چیست گفتند خدای عزوجل بهتر داند و رسول وی رسول الله
علیه الصلوات والسلام گفت خدای عزوجل بفرمود تا درهای آسمان
بگشایند تا زیر عرش از بهر بانگ نماز گفتن بلال را امیر المؤمنین
ابو بکر رضی الله عنه گفت این فضیلت بلال راست تنها یا همه
مؤذنان را گفت همه مؤذنان را که از بهر خدای عزوجل مؤذنی کنند
و روح های مؤذنان با روح های شهیدان یکی باشند و چون روز
قیامت منادی بانگ کند کی اند مؤذنان پس مؤذنان برخیزند بر تلهای
مشک و کافور کند انس بن مالک رضی الله عنه رسول علیه الصلوات
والسلام گفت پنج گروه اند که ایشان را نماز نیست یعنی ثواب نیست
اول زنی که شوی از وی ناخشنود باشد دوم بنده که از خداوند گریخته باشد

تا باز آید سیوم آنک حدیث کون از برادر مسلمان باز گرفته باشد
پیش از سه روز چهارم مدمن خمر پنجم امامی را که قوم بکراهیت ازو
نماز کنند فقیه رضی الله عنه کراهیت قوم بر دو روی است اول
اگر کراهیت قوم بران روی بود که بر امام فسادی دانند یا لحن کننده
اندر قرآن خواندن و ایشان امامی بایند جز وی و اندر جماعت کسی باشد
از وی داناتر کسی را نشاید امامی کند و اگر کراهیت ایشان نه
ازان باشد که امام مر قوم را امر معروف فرماید و از منکر نهی کند مر او را
از جهت آن دشمن دارند یا بر وی حسد کنند و اندر جماعت کسی نبود از وی
داناتر کراهیت ایشان باطل باشد چنان باید ایشانرا امامی کند
از ستیزه آن قوم کند جابر عبد الله انصاری رضی الله عنهما
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت موذنانی که بحسبت موذنی
که باشند روز قیامت بیرون آیند از گورها بانگ نماز میکنند و نخود
بحسبت را هر آن چیزی که آواز ایشان بشنود گواهی دهد مر ایشانرا
از درختان و از سنگ و از کلوخ و از آهو و از تر و از خشک و انچه
بدین ماند و امرزیده شود هر موذنانرا چندانکه آواز ایشان برسد
و مر ایشانرا چندان مزد ثواب بنویسند که آن قوم را که از پس بانگ
ایشان نماز کرده باشند و نیز هر حاجتی که دالهٔ بخواهد چنان بانگ
نماز و قامت حاجت وی روا شود و از سه بیرون نبود یا اندر دنیا پیش
و یا نگاه داله مر آخرت را تا بهتر از آن بدهد که وی خواسته باشد
یا بلا از وی باز داله و اول کسی را که بپوشانند بروز قیامت
از جامهای بهشت ابراهیم بود علیه الصلوة و السلام پس محمد صلی الله

علیه و آله و سلم پس پیغامبران دیگر علیهم السلام پس آنکه موذنان
که بحسبت موذنی کرده باشند و بروایتی دیگر گویند که نخست
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پوشند پس آنگاه ابراهیم
صلوات الله علیه پس پیغمبران دیگر صلوات الله علیهم اجمعین پس
موذنان بحسبت آنگاه پیش آیند ایشانرا از زر شتران با
نجیبها از یاقوت سرخ و با هر موذنی از ایشان هفتاد هزار فرشته
برود و از سر گور تا بدر بهشت قیامت ابن عباس رضی الله عنهما گوید
سه گروه اند که خدای عز و جل ایشانرا از عذاب گور نگاه داله اول
موذنانرا دوم شهیدانرا سیوم آنکه بمیرد اندر شب آدینه یا روز
آدینه مرده باشند کند از عبد الاعلی که وی گفت سه گروه
مردم روز قیامت بر تلهای مشک باشند تا خدای عز و جل حساب
خلق خدا کند اول آنانکه از بهر خدای عز و جل امامی کرده باشند
دوم موذنانی که از بهر خدای عز و جل موذنی کرده باشند سیوم
قرآن خوانانی که از بهر خدای عز و جل قرآن خوانده باشند
کند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر که با موذن بگوید
همچنان که موذن گوید مر او را چندان مزد باشد که موذن را باشد
موذن گفتی الله اکبر وی با موذن بگفتی هر دو شهادت با موذن
گفتی حی علی الصلوة حی علی الفلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفتی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فقیه گوید رضی الله عنه
چنان باید مر مومن را که چون بانگ نماز بشنود گوش دارد و بزرگ دارد
الا چنانکه موذن گوید و نیز همچنان با موذن بگوید و چون

موذن بگوید حی علی الصلوة بگوید لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم چون موذن بگوید حی علی الفلاح این کس بگوید
ما شاء الله کان و نیز چنان باید تفسیر با گفتار زبداند و نیز
وی بداند که کلمه‌ها از با گفتار ظاهر است و باطن است چون
موذن بگوید الله اکبر الله اکبر تفسیر وی بظاهر آن بود که خدای
عزوجل بزرگتر و کار وی واجب تر بکار وی مشغول گوید و کار
دنیا را بجای گذارید و چون موذن گوید اشهد ان لا اله
الا الله تفسیر وی چنان بود بدانید که خدای عزوجل از آن بزرگتر است
تا پذیرفته باشد والله اعلم بالصواب گواهی دهم که خدای یکی است
و مر او را انباز نیست و معنی وی چنان بود که خدای عزوجل شما را
امر فرمود متابع امر وی باشید که هیچکس مر شما را منفعت کردن
نتواند مگر خدای عزوجل و نیز هیچ کس مر شما را از عذاب وی اگر فرمان
وی را بکار نبندید و چون موذن گوید اشهد ان محمد رسول الله تفسیر وی
چنان باشد که گواهی دهم که محمد صلی الله علیه و آله وسلم رسول خدای است
عزوجل شما فرستادهٔ خدایست بدو بگروید و مر او را راست گوی دارید
و معنی وی چنان بود که شما را فرمود بپای کردن نماز و به نگاه داشتن
جماعت پس آن کنید که شما را فرمود و چون موذن گوید حی علی الصلوة
تفسیر وی چنان بود که بشتابید بگزاردن نماز و معنی وی چنان بود که
وقت نماز آمد بر پای دارید و وقت بیرون مبرید و نماز بجماعت
گذارید و چون موذن گوید حی علی الفلاح تفسیر وی چنان بود که

بشتابید

بشتابید بسوی رستگاری و سعادت و معنی وی چنان بود که خدای تعالی
نماز را سبب رستگاری و سعادت شما کرد بر پای دارید نماز تا برهید از
عذاب خدای عزوجل و چون موذن گوید الله اکبر الله اکبر تفسیر وی چنان
بود که کار وی واجب تر بکار وی بازپسین مدارید و چون موذن گوید
لا اله الا الله تفسیر وی چنان گفت که بدهید که خدای عزوجل از آن
بزرگتر است که اندر عبادت وی کس بهره دهید نماز خالص از بهر
خدای کنید عزوجل تا پذیرفته باشد والله اعلم بالصواب

قال الفقیه رضی الله عنه

قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا ابو بکر احمد بن محمد بن سهل بن
القاضی قال حدثنا ابراهیم بن خشنش عن ابیه عن اسماعیل
بن ابی زیاد عن جبیر عن الضحاک عن ابن عباس رضی الله عنهما
گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر شما باد بمسواک کردن
و پیوسته بکار داشتن که اندر وی ده خصلت است اول پاک کننده
دهان است دوم خشنودی خدایست عزوجل سیوم شادی فرشتگان است
چهارم روشن کنندهٔ بینایی است پنجم بند کنندهٔ دندانست ششم
سخت کنندهٔ بن دندانست هفتم خوردنده و درد از بن دندان
ببرد هشتم طعام را هضم کند نهم بلغم را ببرد دهم خرد نماز بود بیشتر باشد
و دهان راه گذار قرآنست وی را پاک دارید قال حدثنا محمد بن
الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر عن جوش بن عطیه باسناد او
از رسول الله علیه الصلوة والسلام که گفت ابدست کردن نیمی از ایمانست
و مسواک کردن نیمی از ابدست و اگر نه آن بودی که براست فرمان دشوار
گویدی و الا بفرمودی که مسواک کنند از بهر هر نمازی او هر رکعت نماز

که اندر آنجاست آن مسواک که از بهر نماز باشد فاضلتر از هفتاد
رکعت نماز که اندر ابدست آن مسواک نکرده باشد
قال حدثنا احمد بن حمدان قال حدثنا عن ابی سلمه عن ابی
هریره رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که گفت
پنج چیز از دین مسلمانی انست و از سنت مینت اول موی لب
راست کردن دوم ناخن بیرون کردن سیوم موی زیر ناف کردن
چهارم موی کتف زیر پاک کردن پنجم مسواک کردن ابن عمر رضی الله عنهما
گوید مسواک پس از طعام فاضلتر از ده وصیفه کند از رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم که گفت همیشه ملاوصت کرد جبریل علیه السلام
بحدیث همسایگان تا گمان بردم که میراث خواهد بدو و تحفه و همیشه
ملاوصت کرد در نیکو داشتن زنان تا گمان بردم که حرام گرداند
طلاق دادن و همیشه ملاوصت کرد اندر نیکو داشتن زنان تا گمان
بردم که وقتی نهد از او کردن ایشان را و همیشه ملاوصت کرد
نماز شب کردن تا گمان بردم که بهترین امت من آنست که شب نخسبد
امام اعمش کند از مجاهد رضی الله عنهما که بحندی فرشتگان
رسول الله حق تعالی بودند بیامدند نزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
پس از ان چون جبرئیل علیه السلام بیامد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گفت یا جبرئیل چه باز داشت ترا از خدمت ما گاه بیامد جبرئیل
گفت علیه السلام چون آییم به نزدیک شما که ناخن باز نکنید و مسواک
نکنید و موی لب کوتاه نکنید و بندهای انگشت پاک نکنید پس برخواند
این آیت قوله تعالی وما نتنزل الا بامر ربک
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حق است بر هر مسلمانی که

سزاوار

سزاوار تر آنست بر هر مسلمانی که روز آدینه غسل کند و مسواک کند
بوی خوش کند حمید بن عبد الرحمن گفت هر آنکس که روز آدینه
ناخن بیرون کند الله تعالی بیماری را از تن وی ببرد و شفا اندر
تن وی آرد کند ابن شهاب دی اندر رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم که گفت هر که روز آدینه ناخن بیرون کند
مر او را آسانی و ایمنی باشد از علت جذام کند اندر بعضی
اخبار که رسول الله علیه الصلوات والسلام وقت پیدا کرد اندر
چهل روز زیر ناف پاک کردن و هر آدینه ناخن بیرون کردن
گویند از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که گفت دهنها تان
خوش گردانید و دندانها تان پاک کنید که آن راه گذار قرآنست
فقیه گوید رضی الله عنه که مسواک کردن بر سه روایت اول آنکه
از بهر خدا را کند و از بهر بیاری داشتن سنت رسول الله علیه الصلوات
والسلام را دوم آنکه از بهر منفعت تن خویش کند سیوم آنکه از بهر
مردمان را کند اما هر آنکس که از بهر خدا را کند عز وجل و از بهر سنت
رسول الله علیه الصلوات والسلام را فردا ثواب یابد
و از شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نصیب یابد و هر نماز
که با وی کند بهفتاد برابر دارند چنانکه در خبر آمده است و اما آنکه از بهر
منفعت تن خویش کند مر وی را هیچ ثواب نبود و بدان
با وی حساب کنند و اما آنکه از بهر ریا کند مر او را هیچ ثواب نبود
و روز قیامت با وی حساب کنند و بدان شرمنده باشد
کند از طاوس از پدر خویش از ابن عباس رضی الله عنهما اندر
قول خدای عز وجل قوله تعالی واذ ابتلی ابراهیم ربه

بکلمات فاتمهن گفت این کلمات که خدای عزوجل مر ابراهیم
خلیل الصلوات علیه ابتدا فرمود بدان طهارت است و ده چیز فرمود
پنج چیز اندر سر فرمود و پنج چیز اندر تن اما آنچه اندر سر فرمود اول موی
سر بدو یم گوش کردن دوم موی لب چیدن سیوم آب اندر دهن کردن
چهارم آب اندر بینی کردن پنجم مسواک کردن اما آن پنج چیز که اندر
فرمود اول موی زلات دوم موی کش پاک کردن سیوم ناخن
چیدن چهارم موی زیر ناف پاک کردن پنجم استنجا کردن با آب
والله اعلم   قال الفقیه رضی الله عنه
حدثنا ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد قال حدثنا فارس مردویه
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا الحسین بن علی عن اوس بن
اوس رضی الله عنه گفت که رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت فاضلترین روزها روز آدینه و اندر روز آدینه آدم صلوات الله
علیه آفریده شد و اندر روز آدینه فرمان یافت و نفخ صور اندر روز
آدینه باشد پس رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت بسیار
صلوات فرستید بر من روز آدینه که صلوات شما بر من عرضه کنند
یاران گفتند یا رسول الله چگونه عرضه کنند بر تو که بگور اندر پوسیده
باشی یا رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت شما میگوئید که
تو بگور اندر پوسیده باشی و خدای عزوجل حرام کرده است خوردن
تنهای پیغمبران را بر زمین   قال الفقیه رضی الله عنه عن اوس
بن اوس رضی الله عنهما که گفت رسول الله علیه الصلوات والسلام
گفت هر که روز آدینه ابدست و غسل بگاه کند و بمسجد بگاه رود
و نزدیک منبر بنشیند و خاموش باشد و لغو نیاید هر او را نبشته
هر گامی که بر گیرد ثواب یک ساله نویسند که بروز روزه داشته باشد
و بشب نماز کرده باشد فقیه گوید رضی الله عنه که محمد فضل

گفت

گفت پرسیدم یزید هارون را از قول پیغمبر علیه الصلوات والسلام
که گفت غسّل و اغتسل و بکّر و ابتکر گفت معنی غسّل
یعنی ابدست کند و اغتسل یعنی بشوید سر و تن را و بکّر یعنی بگاه از
مشغول کفه بابدست و ابتکر یعنی بگاه تر بمسجد
رود   قال حدثنا محمد بن الفضیل عن ابی هریره رضی الله
عنه که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت که آفتاب بر نیاید
و فرو نشود بر روزی فاضلتر از روز آدینه و هیچ جنبنده
که نه او روز آدینه بترسد مگر آدمی و پری و بهر دری از درهای
مسجدها فرشته ایستاده باشند و همی نویسند هر که پیشتر
آمده باشد مزد وی بیشتر و هر که سپستر آمده باشد مزد وی
کمتر باشد همچنانکه موی اشتری پیش فرستاده باشند
و موی گاوی و موی گوسپندی و موی مرغی و موی اسپیده مرغی
هر یکی را از این موی و ثوابی بتفاوت باشد و چون امام
بر منبر بنشیند صحفها در نوردند   کند اعمش از ابو صالح از
ابو هریره که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت هر آنکه روز
آدینه ابدست نیکو کند پس بمسجد رود و نزدیک منبر بنشیند
و خطبه بشنود و خاموش باشد و سخن نگوید هر آن گناهی که
از آن آدینه کرده باشد خدای عزوجل بیامرزد و سه روز دیگر
زیادت و هر آنکه که در وقت خطبه سنگ ریزه مسجد بیاوردن لغو
آورده باشد   کند ابو سلمه از ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم گفت بهترین روزی از روزها که آفتاب
اندر وی بر آید روز آدینه است و خدای عزوجل اندر روز آدینه آدم را

صلوات علیه افزید و روز آدینه او را در بهشت آورد و اندر روز
آدینه بزمین فرستاد و آدم اندر روز آدینه فرمان یافت و اندر
روز آدینه قیامت باشد و اندر روز آدینه ساعتی است که هیچ
مومن از خدای عزوجل اندران ساعت حاجت نخواهد الا که
روا کند ابو سلمه گوید که عبد الله بن سلام گفت رضی الله عنه
بدرستی که من این ساعت را از روز آدینه بشناختم و این آخرین
ساعتی است از روز که خدای عزوجل آدم را اندران ساعت آورید
و اندر کلام چون بگفت خلق الانسان من عجل سوید بن
المسیب گوید که نماز آدینه حاضر باشم دوستتر دارم از آنکه
حج تطوع کنم و کعب الاحبار گوید رضی الله عنه اگر قدحی آب خورم
دوستتر دارم از آنکه پای بر گردن مردمان نهم ابو هریره رضی الله
عنه گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روز آدینه بر سر
منبر آیتی برخواند ابن مسعود رضی الله عنه گفت مر ابی بن کعب را
رضی الله عنه و بروایتی دیگر گویند که ابو دردا گفت مر ابی بن
کعب را رضی الله عنهما که این آیت کی فرو آمده است ابی بن
کعب مر او را بیشتر آمد که خاموش باش و خود آن نماز فارغ
شد او را گفت ابی بن کعب نصیب تو از نماز او لغو بود عبد الله
مسعود رضی الله عنه نزدیک پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد
و از آن پرسید رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت ابی راست
گفت پس گفت هیچ بنده نیست که روز آدینه غسل کند
و خویشتن چرب کند بهر روغن که بود یعنی بوی خوش کند و پس
بمسجد رود و در راه کسی را نیازارد و اندر مسجد پای بر گردن
مردمان باشد و نماز تطوع کند چنانکه خدای عزوجل بر وی
قضا کرده باشد و چون امام بیرون آید وی خاموش بنشیند خدای

عزوجل

عزوجل بیامرزد گناهان وی را آنچه اندر میان این دو آدینه که باشد
عبد الرحمن بن یزید روایت میکند از ابو لبابه بن عبد المنذر که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت که روز آدینه سید همه روزهاست
و بزرگوارترین همه روزهاست و نزدیک خدای عزوجل بزرگوارتر از عید
فطر و از عید الاضحی است و اندر روز آدینه پنج خصلت است اول آنکه
روز آدینه خدای عزوجل آدم را بیافرید دوم روز آدینه وی را از زمین
فرستاد و سیوم روز آدینه آدم فرمان یافت چهارم اندر روز
آدینه ساعتی است هر حاجتی که بنده دران ساعت بخواهد از
خدای عزوجل روا کند و مگر که خدای خواهد پنجم اندر روز آدینه قیامت
باشد و هیچ فرشته مقرب نیست نزدیک ایزد سبحانه و تعالی نه در آسمان
و نه در زمین مگر که وی بترسد از روز آدینه امیر المومنین و امام
المتقین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
گوید که چون روز آدینه باشد دیوان بیرون آیند با علمها و
ارانید بازارها و مردمان در چشم ایشان و فرشتگان بر درهای
مسجد بنشینند و می نویسند مر هر آینده را باندازه آمدن وی
که از کی آمد تا آنگاه که امام خطبه را بیرون آید پس هر آنکه
نزدیک نشیند با امام خاموش باشد و لغو نیارد و خطبه گوش دارد
او را دو بهره مزد باشد و هر که دور نشیند و خطبه نشنود و خاموش
باشد و لغو نیارد او را یک بهره مزد باشد و هر که با امام نزدیک
نشیند و لغو آرد و گوش دارد خطبه را مر او را دو بهره بزه باشد
و هر آن کسی که کسی را گوید خاموش باش وی سخن گفت و هر که
سخن گفت او را نماز آدینه نباشد یعنی از ثواب نماز آدینه
او را نصیب نباشد پس امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت

همچنین شنیدم از پیغامبر علیه الصلوات والسلام
گوید از پدر خویش شنیدم که گفت چنان بمن رسیده که صالح مری
شبی از شبهای آدینه سحرگاه بمسجد آدینه شد تا نماز بامداد
آنجا کند بر گورستانی برگذشت سخت بیگاه بود گفت ساعتی
اینجا باشم تا صبح روز بدمد همانجا بود و دو رکعت نماز کرد
و پهلوی خویش بر گوری نهاد و بخسپید خواب او را در ربود چنان دید
اندر خواب که مردگان همه از گور برآمدند و حلقه حلقه بنشستند
و حدیث میکردند و در آن میان جوانی دید غمناک و جامه
ریمناک پوشیده و در مشغوله نشسته تا بر نیامد که طبقها دید
که می آید و دستارها بر آن اندر کشیده هر مرده ای طبقی
از آن خود می استد و اندر گور خویش فرو می شد تا همه برفتند
از جوانان بماند و را هیچ طبق نیامد غمناک برخاست که بگور
فرو رود صالح گوید که من ویرا گفتم یا ابا عبدالله چیست که ترا
غمناک می بینم و این چه بود که دیدم گفت صالح آنچه دیدی
این طبقها گفتم چه بود این گفت این کردارها و لطفهای زندگانست
که مردگان خویش را میکنند چون صدقه دهند به نیت مردگان
یا دعا کنند مرایشان را چون شب آدینه باشد ثواب آن کردارها
به نزدیک ایشان آرند و من از ایشان نبودم از ولایت مادر
خود با سوی مکه می آوردم تا هر دو تن حج کنیم و چون اینجا
بصره رسیدم من فرمان یافتم تا در من از پس وفات من
شوی دیگر کرد و مادر خویش کرد و هرگز یاد من نکند که مادر فرزندی
بود این دنیا او را چنان مشغول کرده است که مرا هیچ یاد نکند
نه اندر تنگی و نه اندر فراخی نه بخرقه روزی بلقمه ای کیست از ف

سزاوارتر

سزاوارتر بغم خواهان که بر روی زمین هیچکس نیست که مرا یاد
کند صالح او را گفت مادر تو کجا نشست دارد و این جوان نشان او
بداد صالح گوید چون روز شد نماز بکردم و برفتم و از خانه آن
زن بپرسیدم تا نشان یافتم بدر خانه شدم دستوری خواستم
گفت صالح مری بر در است یاد دستوری یافتم اندر خانه رفتم
آن زن را گفتم چنان خواهم که سخنی میان من و تو باشد
که دیگر کس نشنود و گفت یکی را فراز شدم تا من میان و حجر
پرده بماند پس او را گفتم رحمک الله ترا هیچ فرزند هست
زن گفت نه گفتم هیچ بوده است زن آه سرد برآورد و گفت بود
فرزندی جوان و فرمان برداری اما فرمان یافت پس خبر آن واقعه
پیش آن زن بگفتم چون این حدیث تمام بشنید زار زار
بگریست و گفت یا صالح آن جوان آنست که از جگر و رودگانی
من جدا گشته است و او آنست که شکم من جای وی بوده است و پستان
من توشه وی آن و آب خور وی و در کنار من نگاه دارنده وی کوش
پس هزار درم و مرادی گفت یا صالح این هزار درم صدقه کن از
بهر فرزند من و روشنایی چشم من و پس از این فراموش نکنم
ویرا بدعا و صدقه تا زنده باشم صالح گفت از آنجا بیامدم و آن
هزار درم اندر میانه صدقه کردم چون شب آدینه دیگر آمد بهم آنجا
آمدم که آن گورها بود و دو رکعت نماز کردم و پشت بگور باز نهادم
و اندر خواب شدم همچنان مردگان از گورها بیرون آمدند و اندر آن
جوان را دیدم شادمان و لباس پوشیده نزدیک من آمد و گفت
یا صالح یا مر خدای عز و جل جزای تو نیکی کناد بدانچه بجای من کردی

هدیه بمن رسید گفتم ای جوان شما مردگان روز آدینه را نشناسید
گفت بلی شناسیم و مرغان اندر هوا نیز شناسند و میگویند
سلام باد از روز نیک سلام باد از روز نیک یعنی روز آدینه
فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کند مرا ثقه باسناد وی از
انس بن مالک رضی الله عنه گفت که جبرئیل صلوات الله علیه
بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اندر کف وی چیزی همچون
آدینه سپید تابان بود و اندر میان وی چون نقطه سیاه بود
رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت این چیست یا جبرئیل
گفت یا محمد این روز آدینه است که خدای عز و جل بر تو عرضه میکند
تا مر ترا عید بود و مر امت ترا از پس تو به عید بود و مر ترا
و امتان ترا اندر وی نیکوییها بود هر که اندر وی حاجتی خواهد که
روزی قسمت نکرده اند بدهند و اگر قسمت نکرده اند اندر دنیا ذخیره
گردانید تا در آخرت بهتر از آن بدهند و این روز را نام یوم
المزید خوانند و ما فرشتگان مر او را سپید روزها خوانیم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت چرا چنانست یا جبرئیل
گفت از بهر آنکه خدای عز و جل اندر بهشت وادیست و اندر آن
وادی پشته ایست از مشک سپید چون روز آدینه باشد
پیغمبران همه بیایند و بنشینند بر منبرها از نور یافته بجواهر
و گروهی گرد آن منبرها کرسیها بود از نور بیایند صدیقان
و شهیدان بران کرسیها بنشینند پس خدای عز و جل مر ایشان را
گوید منم آن خدایی که وعده خویش با شما راست کردم و نعمت
خویش بر شما تمام گردانیدم و این کرامت است از من شما را
بخواهید هر حاجتی که خواهید روا کنم مومنان گویند خشنودی تو خواهیم

خدای

خدای عز و جل من از شما خشنودم و خشنودی مر شما را اینجا آورده
ام و بدین کرامت رسانیدم مومنان گویند هم خشنودی تو خواهیم
آنگاه خدای عز و جل خشنودی خود ایشان را کرامت کند و بدهد
مر ایشان را بیش از آنکه ایشان آرزو خواهند و رغبت ایشان
باشد این هم چندانی بود که امامان از نماز آدینه باز گردند
و بدهند آن وقت ایشان را و حاده کند بر ایشان و نعمتها
آنچه چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و بر خاطر
هیچکس نگذشته است پس آنگاه باز گردند پیغامبران و صدیقان
و شهیدان و اهل غرف بغرفهای خویش باز گردند و ایشان را
هیچ چیز آرزومندتر نباشد که بروز آدینه تا کرامت ایشان
زیادت گردد از بهر این معنی او را یوم المزید نام کردند روز
روز آدینه باشد کند انس بن مالک از رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم که گفت نماز جماعت و نماز آدینه کفارت گناهان
بود که اندر میان کرده باشد جز کبایر والله اعلم
قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا عن السروری الحاکم قال حدثنا
عبید بن محمد السرخسی قال حدثنا صالح بن لیسان قال حدثنا
ابن ابی فدیک عن کثیر بن زید عن المطلب بن عبد الله عن ابی هریره
رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون یکی از
شما به مسجد آید فرو منشیند تا دو رکعت نماز نکند فقیه گوید رضی الله عنه
این آنگاه باشد که در وقت مباح در مسجد آمده باشد فاما
اگر در آن وقت در آید که نماز بامداد کرده باشند و آفتاب

هنوز بر نیامده است یا وقت زوال بود کراهیت بود او بود که نماز کند
واما باید که تسبیح و تهلیل کند در پیغمبران صلوات گوید باید که
فضل نماز بیابد و خیانت بود که در مسجد ها که اراده باشد و در
وقت منهی نماز نکند باشد   قال حدثنا محمد بن الفضل
قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یوسف قال حدثنا
عبد الرحمن عن لیث بن ابی سلیم از بعضی پیران خبر کند او سلمان
ابو درداء رضی الله عنه که بوی خبر رسید که سلمان فارسی بنده
خریده است تا ویرا خدمت کند ابو درداء نزدیک سلمان رضی الله عنه
نامه نبشت و با وی عتاب کرد اندران نامه نبشته بود که یا برادر
خویشتن را فارغ کردن مر عبادت را پیش از انکه بلائی بتو فرود آید
اگر خواهی عبادت نیکو توانی کردن و غنیمت کرده عار تو می
مبتلا گشته باشد و بر یتیمان رحمت کنی و دست بر سر ایشان فرود آر
و طعام ده مر ایشان را از انچه خود خوری تا دلت نرم گردد و بحاجت خویش
برسی که فرمودی نفر نیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیامد مردی
به نزدیک رسول الله علیه الصلوات والسلام اندر امد او را گفت خواهی
تا دلت نرم گردد و حاجت تو روا گردد مرد گفت خواهم یا رسول الله
علیه الصلوات والسلام گفت رحمت کن بر یتیمان و دست بر سر ایشان
فرود آر و انچه تو خوری مر ایشان را بده تا دلت نرم شود و بحاجت خویش
برسی و نیز یا برادر مسجد خانه تو باد که من شنیدم از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت مساجد خانه پرهیزکاران است
و خدای عز و جل بپذیرفته است مر انکسها را که خانهاء ایشان
مسجد ها بود بروح و راحت و گذرانیدن از آتش و رسانیدن

بخشنودی

بخشنودی خویش مر ایشان را   حکم بن عمیر گوید از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که اندر دنیا چون مهمانان باشید
و مسجد ها را خانه گیرید و دلها را نرم گردانیدن و اندیشه کردن
و گریستن بسیار کنید و هوای نفس را متابع نباشید
قتاده گوید مومن را اندیشه نیست مگر سه جای یکی اندر مسجد دوم در خانه
سیوم اندر کاری که او را از ان چاره نبود   نزال بن سبره گوید
منافق اندر مسجد چون مرغی باشد اندر قفص   گویند حلقه
بن ابو ایوب رحمه الله وقتی در مسجد نشسته بود غلامی از ان او
در آمد و از خلف چیزی پرسید خلف بر خاست از مسجد
بیرون شد و جواب غلام باز داد وی پرسیدند از وی که چرا چنین
کردی خلف گفت چندین سال است اندر مسجد سخن دنیا نگفته ام نخواستم
که امروز اندر مسجد حدیث دنیا کنم   فقیه گوید رضی الله عنه
بنده را نشان یکی خدای عز و جل بدان منزلت باشد که خدای را تعالی
تعظیم دارد و خانهاء خدای را عز و جل و عبادت وی را و بندگان وی را
بزرگ دارد که اندر بزرگ داشتن مسجد بزرگ داشتن خدای است
عز و جل   یکی از زاهدان گفت من هرگز اندر مسجد پشت
بدیوار و ستون باز ننهادم و پای دراز نکردم سخن دنیا نگفتم از
بهر آنکه گفت انبیا بوی اقتدا کنند که ایشان رسیده اند پنج
چیز است که یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم
بران بودند مدام و نیز تابعین بران بودند اول نماز جماعت
نگاه داشتن دوم سنت رسول الله علیه الصلوات والسلام
نگاه داشتن سیوم مسجد ها را عمارت کردن چهارم قران خواندن

م جهاد کردن اندر سبیل خدای عزوجل   کنند از امیر المومنین
حسن بن علی علیهما السلام که وی گفت سه تن از مهمانان خدااند
عزوجل یکی آنکه از مسجد بیرون آید او را شخصی که اندر مسجد
رود از بهر خدای عزوجل دوم مردی که از بهر خدای را عزوجل بزیارت
برادر مسلمان شود و وی از عبادت کنندگان الله تعالی باشد
تا آنگاه که باز گردد سیوم مردی که از بهر حج و عمره از خانه بیرون آید
خاصه از بهر خدای را عزوجل وی از مهمانان خدای عزوجل باشد
تا آنگاه که در خانه باز آید و نیز گفته اند در حصن مومن سه است
اول مسجد دوم یاد کردن خدای عزوجل سیوم خواندن قرآن این
هر سه حصن مومن است از شیطان و حسن بصری گوید رضی الله عنه
کابین حور العین اندر مسجد رفتن است و عمارت کردن اندر
وی انس بن مالک گوید رضی الله عنه هر که اندر مسجد چراغی افروزد
همیشه فرشتگان و حملة العرش او را آمرزش خواهند تا آن
چراغ اندر مسجد باشد امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه
گوید مسجدها خانهای خدایست عزوجل اندر زمین و واجبست
بر آنکس که مر او را زیارت کنند که مر زیارت کننده خویش را
نیز از وی کرامت کند   فقیه گوید رضی الله عنه اندر حرمت مسجد
پانزده چیز است اول آنکه چون بمسجد در آید سلام کند اگر قوم نشسته
باشند اندر مسجد اگر کسی نباشد و یا قوم اندر نماز باشند بگوید
السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین دوم چون
اندر مسجد رود دو رکعت نماز بکند پیش از آنکه بنشیند از بهر
حرمت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر چیزی را

تحیتی

تحیتی است و تحیت مسجد دو رکعت نماز است سیوم اندر وی خرید
و فروخت نکند چهارم اندر وی شمشیر نکشد پنجم اندر وی گم کرده نجوید
ششم اندر وی آواز بلند نکند مگر یاد کردن خدای عزوجل هفتم
اندر وی سخن دنیا نگوید هشتم پای بر کسی ننهد [illegible] نهم اندر وی
از بهر جای نشستن منازعت نکند دهم صف بر مردمان تنگ
نکند یازدهم پیش نماز کننده نرود دوازدهم اندر وی خیو و بلغم
نیندازد سیزدهم اندر وی انگشتان نشکند چهاردهم مسجد را
از پلیدیها پاک داری و از کودکان و از دیوانگان نگاه داری
پانزدهم اندر وی خدای را بسیار یاد کنی و از وی بی خبر نباشی
از حسن بصری رضی الله عنه روایت کنند از رسول الله علیه الصلوات
والسلام که گفت بر امت من زمانه آید که حدیث ایشان و شغل ایشان
همه اندر مسجد گویند آن گروه مر خدای را عزوجل نشایند و
با آن گروه مر خدای را نشایند و حسن رضی الله عنه گوید رضی الله عنه
روز قیامت مسجدها را بیارند مانند کشتیها همکلان کرده
و آراسته بدر و یاقوت تا شفاعت کنند کسی را که اندر وی
نماز کرده باشند امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
گوید که بر مردمان زمانه آید که از اسلام نمانده مگر اسم و از قرآن
نماند مگر رسم مسجدها آبادان کنند بخشت و چوب و بنا و خراب دارند
از یاد کردن خدای عزوجل بترین خلق زمانه علماء ایشان باشند
فتنه از ایشان برخیزد هم بدیشان باز گردد والله اعلم
قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا
محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یوسف

قال حدثنا ابراهیم بن ادریس عن لیث بن ابی سلیم عن میمون
بن مهران عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه که گفت نماز ستون
دین است و جهاد برترین و بهترین کارها است و صدقه چیزی عجب است
سه بار بگفت پس از روزه بپرسیدندش گفت روزه قربت است
ولیکن بدان جا نیست پس بپرسیدند که کدام فاضلتر گفت آنچه
بیشتر و آنچه نفوس شما را دوستتر پس برخواند این آیه قوله تعالی
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون گفتند اگر نداریم گفت
زیادتی مال صدقه کنید گفتند اگر نباشد گفت زیادتی طعام صدقه
کنید گفتند اگر زیادتی طعام نبود گفت از قوت حق خویش کنید
گفتند اگر نتوانیم گفت آتش از خود دور کنید اگر همه یک خرما
باشد گفتند اگر نداریم گفت خویشتن نگاه دارید تا بر کسی
ستم نکنید و بالله و روایت دیگر آن ابو ذر رضی الله عنه این
خبر از رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت قال حدثنا
محمد بن الفضل عن ابی الدرداء رضی الله عنه که رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم گفت که هیچ روز آفتاب از مشرق
برنیاید الا که دو فرشته را بفرستند هم پهلوی وی تا بانگ
می کنند چنانکه اهل زمین بشنوند مگر آدمیان و پریان که ای
مردمان بشتابید سوی رحمت خدای عز و جل یعنی در دنیا روزگار باشید
و روی بطاعت دارید و باندکی از دنیا بسنده کنید که اندک کفایت
کننده بهتر از بسیار مشغول کننده و دو فرشته دیگر بانگ میکنند
و میگویند بار خدایا مال نفقه کنندگان را بدل خلف ده و مال ممسکان
دارندگان را هلاک کن مالهاشان را قال حدثنا ابی رحمه الله
عن ابن عباس رضی الله عنهما گفت که رسول الله علیه الصلوات

والسلام

والسلام بر مردی برگذشت آن مرد را دید که چنگ در پرده کعبه
زده بود و دعا میکرد و همی گفت یا بار خدایا از تو خواهم بحرمت
این خانه که بر من رحمت کنی رسول الله علیه الصلوات والسلام
او را گفت یا با عبدالله بحرمت خویش خواه که حرمت مؤمن
بر خدای عز و جل عظیم تر از حرمت این خانه است مرد گفت
یا رسول الله گناهی بزرگ دارم گفت چیست گناه تو گفت مرا مال
بسیار است از اشتران و گوسفندان بسیار اند و مرا
نیکویی بسیار است ولیکن اگر کسی چیزی از من خواهد چنان بود
که زبانه آتش از روی من بیرون آید رسول الله علیه الصلوات
والسلام گفت که دور شو از نزدیک من تا مرا باتش خویش نسوزی
بدان خدای که جان من بر تن منست یا در دست او اگر هزار سال روزه
داری و هزار سال نماز کنی آنگاه بیم میرسد خدای عز و جل تا بکونسار
اندر آتش کند سخاوت از ایمانست و ایمان اندر بهشت بود
کند عایشه رضی الله عنها از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
که گفت سخاوت درختیست و بیخ آن درخت اندر بهشت است
و شاخهای وی اندر دنیا فرو هشته است هر که اندران او بود
خود در شاخی از آن درخت آن شاخ او را بسوی بهشت کشد و بخل
درختیست و اصل آن درخت اندر دوزخ است و شاخهاش
اندر دنیا فرو هشته و هر که شاخی از آن درخت اندر آویزد آن
شاخ وی را بسوی دوزخ کشد کند از رسول الله علیه الصلوات
والسلام که گفت بخیل از رحمت خدای عز و جل دور است و از رسول
دور است و از مؤمنان دور است و از بهشت دور است و با آتش
نزدیک است و سخی بخدای عز و جل نزدیک است و برسول او نزدیکست
و بمؤمنان نزدیک است در بهشت نزدیک است و از آتش دور است

کنند از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم که گفت مال خود را حصار
کنید یعنی استوار کنید مالهای خود را از زکوة دادن و بیماران را
خود را دارو کنید بصدقه دادن و باز گردانید انواع بلاها را
از خود بدعا کردن   کنند عبد الرحمن سلمانی مولی امیر المؤمنین
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
که گفت چون سایلی از شما چیزی خواهد سخن بروی بریده مکنید
بگذارید تا تمام بگوید پس جواب دهید و باز گردانید ایشانرا
از خویشتن باهستگی و نرمی بدانچه چیزی بدو دهید یا جوابی نیکو
دهید چه بود که آدمی و پری نباشند فرشته باشد که نزد شما
آمده باشند تا بنگرد که کردار شما چگونه است بدانچه خدای عز وجل
مر شما را داده است   کنند سعید بن مسعود کندی که رسول الله علیه
الصلوة والسلام گفت که هیچ مؤمنی نیست که صدقه دهد بروز
تا شب الا که ایزد سبحانه بدان صدقه نگاه دارد از گزیدن
مار یا از ترسیدن خانه و یا از مرگ ناگهان   کنند از رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم که گفت هیچ مالی از صدقه نقصان
نگیرد و هیچ مردی ستمی را فرو نگذارد مگر از صدقه دادن که شغل و نیز
هیچ بنده نیست که ستم کار خود را عفو کند مگر که خدای عز وجل بدین
زیادت گرداند و هیچ بنده نیست که تواضع پیشه گیرد که خدای
عز وجل او را از میان بندگان خویش برکشد   عکرمه روایت کند
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دو چیز از خدای عز وجل و دو چیز
از شیطان پس برخواند این آیت را قوله تعالی الشیطان
یعدکم الفقر یعنی دیو شما را از صدقه دادن باز دارد و درویشی را
پیش شما نهد قوله تعالی ویأمرکم بالفحشاء و بمعصیت کردن
فرماید قوله تعالی والله یعدکم مغفرة منه وفضلا

وخدای

وخدای عز وجل طاعت فرماید و صدقه دادن تا آمرزش و فضل وی
یابید قوله تعالی والله واسع علیم یعنی خدای عز وجل افضل
بسیار است و عطاهاست بثواب دادن آنکس که صدقه دهد او را
کنند ابن بریده از پدر خود از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم که گفت هیچ
گروهی نیست که عهد خدای عز وجل بشکنند مگر خدای عز وجل ایشانرا
مبتلا گرداند بکشتن و هیچ گروهی نیست که فاحشه آشکارا کردند
الا که خدای تعالی مرگ مفاجات بر ایشان افکند و هیچ گروهی نیست که
زکوة باز گیرند الا که خدای عز وجل باران از ایشان باز گیرد
کنند ضحاک از نزال بن سبره که وی گفت بر در بهشت سه خط نبشته است
اول خط لا اله الا الله محمد رسول الله و خط دوم امة
مذنبة ورب غفور و خط سیوم وجدنا ما عملنا
ربحنا ما قدمنا خسرنا ما خلفنا یعنی که یافتیم آنچه کردیم
و سود کردیم آنچه پیش فرستادیم و زیان کردیم آنچه از پس بگذاشتیم
و گفته اند هر که پنج چیز را باز دارد خداوند عز وجل پنج چیز
از وی باز دارد اول هر که زکوة مال باز دارد خدای عز وجل حفظ
مال از وی باز دارد دوم هر که عبادت باز دارد خدای عز وجل عافیت
از وی باز دارد سیوم هر که عشر زمین باز دارد خداوند عز وجل
برکت آن زمین از وی باز دارد چهارم هر که دعا باز گیرد خدای عز وجل
اجابت از وی باز گیرد پنجم هر که حرمت از نماز باز گیرد و عاری
خوار دارد خدای تعالی در وقت مرگ قول لا اله الا الله از وی باز
دارد   کنند ابن مسعود رضی الله عنه گفت هر که در
تندرستی نفقه کند از شما اندر وقت تندرستی فاضلتر از صد درم که
وصیت کند از پس مرگ   فقیه گوید رضی الله عنه که از پدر

خویش نشیند رحمة الله و وی گفت اندر زمانهٔ عیسی صلوات الله
علیه مردی بود او را ملعون نام بود از غایت بخیلی که بود اندر وی
وقتی مردی تهی دست آمد و آن مرد بیننده عیسی گرم بود و گفت یا ملعون
مرا سلاحی ده تا با خویشتن بغزا ببرم تا کار تو چه ... از آن قوی
و کار دستگاری باشد از آتش ملعون وی را الان مرد بکرد و نشنید
هیچ سلاح ندارم مرد نومید از وی باز گشت و چون مرد برفت ملعون
لذان کار پشیمان شد کس فرستاد او را باز خواند و شمشیر از آن
خود او را داد آن مرد بستد و برفت اندر راه عیسی بن مریم
صلوات الله علیه مر آن مرد را پیش آمد در راهی عابد همراه
عیسی علی نبینا و علیه الصلوات والسلام شده بود و هر دو
بهم می آمدند و آن عابد هفصد ساله عبادت داشت عیسی
علیه السلام گفت آن مرد را این شمشیر از کی آوردی مرد گفت
بغزا خواهم رفت و این شمشیر مرا ملعون داد عیسی و عابد هر دو
برفتند خانه ملعون بر راه گذر بود ملعون بر در خانه نشسته بود
چون ملعون عیسی را با عابد بدید با خویشتن بگفت برخیزم عیسی را
و عابد را سلام کنم بیرون بر در آمد سلام کرد و در دل [illegible]
[illegible] نیست عابد گفت یا رسول خدای من از این ملعون بگریزم
پیش از آنکه از آسمان آتش آید وی را و مرا بسوزد خدای عز و جل
آن گفتار از عابد بشنید هم اندر زمان وحی آمد بسوی عیسی
علیه السلام که یا عیسی بگوی مر این بنده گناهکار را که ترا بیامرزید
بدان صدقه کردن شمشیر و مر ترا توبت کرفتم بدان نیت نیکو
بکردی و مر این عابد را بگوی کی این بنده گناهکار یار تو باشد
و اندر بهشت قرین تو باشد عابد چون این پیغام خدای عز و جل
بشنید

بشنید و گفت والله که بهشت نخواهم چون وی را و آسوده رفیق
من خواهد بود خدای عز و جل وحی کرد بسوی عیسی علیه السلام که بگوی
مر این بنده مرا که چون بقضای من راضی نمی باشی و بنده مرا ازان
خوار داشتی ترا ملعون گردانیدم از اهل آتش کردم و جای
ترا با جای وی بدل کردم و بهشت وی را دادم و جای وی را
دادم اندر دوزخ   کنند از ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت دو فرشته بر در از درهای آسمان
بانگ میکنند یکی میگوید کیست که امروز وام دهد تا مکافات کنند
فردا او را و فرشته دوم میگوید که یا فرزندان آدم زاییده شوید
از بهر مرگ و بنا کنید از بهر ویرانی را   کنند از رسول الله علیه
الصلوات والسلام بپرسیدند یا رسول الله چون تو از دنیا
بیرون شوی پشت زمین بهتر ما را یا اشکم زمین ابو هریره گفت
که رسول علیه الصلوات والسلام گفت چون امیران شما بهترین
شما باشند و توانگران شما بخیل ترین شما باشند و کارهای
شما بسوی زنان شما باشد اشکم زمین مر شما را بهتر از پشت زمین
کنند از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که وی گفت اگر توانی که
گنج خویش چنان پنهان نمایی که مورچه نخورد و دزد نبرد خبر کنی
یعنی صدقه کن و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم   کنند که
وی گفت هر که زکوة مال بدهد و مهمان را نیکو داشت و امانت بگذارد
بدرستی بخل از خود برکند   فقیه گوید رضی الله عنه بر تو
باد بصدقه دادن اندک یا بسیار حق سبحانه و تعالی ده چیز او را
کرامت کند پنج اندر دنیا و پنج اندر آخرت اما آن پنج که اندر دنیاست
اول از پاک کردن مال است چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

گفت در چهار لغو و سوگند دروغ می دارید بیامیزد الا بصدقه
یعنی مال شما بصدقه پاکیزه گردانید دوم اندروی پاک کردن است
از گناهان چنانکه خدای عز و جل گفت خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم و تزکیهم بها سیوم اندروی بازگردانیدن
بلاست و بیماریها چنانکه رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت
داووا مرضاکم بالصدقة بیماران را دوا کنید بصدقه
دادن چهارم بودن درویشان شادیست اندر دل چون درویش
همه کارها انست که شادی اندر دل مومنی آری پنجم صدقه
دادن اندر مال زیادت کردن و روزی فراخ گرداند چنانکه خدای
عز و جل گفت و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و اما این پنج را
چیز در لغت است اول آنست که صدقه سایه کند مر صدقه دهنده را
روز قیامت از افتاب دوم اندر صدقه دادن سبکی شمار حق سوم
ترازوی و پل را سبکی کردن گرداند چهارم خوار باشد بر صراط پنجم
زیادتی درجات باشد اندر بهشت و اگر نباشد اندر صدقه دادن
فضیلتی جز دعاء مسکینان واجب است بر عاقل صدقه دادن
آن چگونه است که اندروی خشنودی خدای عز و جل بود و غمناک کردن
دیو باشد چنانکه اندر خبر آمده است که هیچ بنده صدقه
نتواند داد تا با هفتاد دیو جنگ نکند و اندر صدقه دادن
اقتدا کردن است به نیکان که از درویشان صدقه دادن است
محمد بن الفضیل گوید با شما روایت کرد محمد بن منکدر از ام درّه گفت
بنزدیک عایشه رضی الله عنها صد و هشتاد هزار درم فرستادم
اندر ام درّه عایشه رضی الله عنها آن روز بروزه بود پس عایشه
رضی الله عنها از مال بمیان مردمان قسمت کرد و چون شب اندر آمد
یک درم با او نمانده بود از آن چون وقت روزه گشادن آمد
کنیزک را گفت از نزد بسیم که امروز قسمت کردی ما را یکدرم گوشت

بایستی

بایستی خریدن تا بدان روزه بگشادیم عایشه رضی الله عنها
گفت ای کنیزک بر من از این سخن سخت بگیر آن وقت اگر تو مرا
یاد دهانیدی بکرفتمی عروه بن الزبیر رضی الله عنه گوید عایشه
رضی الله عنها دیدم که هفتاد هزار درم صدقه داد و پیرهن وی
پیراهنی کهنه گرانه و دی پیوندی افگند چنین گویند که عبد الملک
بن الحرب هزار دینار میراث یافت از آن همه تفرقه کرد و بدان
چند به نزدیک برادران و دوستان فرستاد گفت خدای نه
برادران و دوستان از خدای عز و جل بهشت میخواهم چگونه
بدنیا بخیلی کنم با ایشان چنین گویند که زنی به نزدیک حسان
بن ابوزرین شکر بیت زنی نیکوروی دید گفت یا غلام چهار صد
درم او را ده یاران گفتند یا حسان سائلی از تو درمی خواست تو
چهار صد درم او را دادی حسان گفت حق اندر جمال وی بنگریستم
بترسیدم که نباید که وی از عجز در معصیت افتد مر اگر قیاری باشد
گفتم و بلا نیاز گردانم مگر مهرش توی رغبت کنند از بهر آن بسیم را
او را نیکی کنند یا گویند اندر که یکی از یاران رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم آن یار گفت این سر گوسپند نزد فلان یار برید
که وی از من بدین محتاج تر است به نزدیک یار فرستاد چون
به نزدیک وی بردند وی گفت فلان یار از من بدین سر محتاج
تر است به نزدیک آنکس فرستاد همچنین خانه بخانه همی فرستادند
آن سر گوسپند را با هفت خانه از آن یاران بگشت اخر بخانه
اولین یار رسید از ایشان او فرود آمد قوله تعالی و یؤ
ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
و نیز گویند که نزول این آیت بشان حویل الف الف چنانکه حسن رضی الله عنه

گویند مردی بود اندر روزگار رسول الله علیه الصلوات والسلام
والتحیه روزه میداشت چون شب اندر آمد هیچ چیز نیافت
که روزه گشادی جز آب با آب روزه گشاد و روزه داشت
شب را هیچ چیز نیافت با آب روزه گشاد و روز سیوم هم روزه
داشت شب هیچ چیز نیافت مردی طاقت شد مردی دیگر از
انصاریان خبر یافت که ویرا حال چگونه است انصاری مرد را بخانه
برد و زن را گفت ما را امشب مهمانی فراز رسید هیچ طعام هست
اندر خانه زن گفت چندانی هست که یک تن را تمام باشد
و خداوندان خانه هر دو بروزه بودند و نیز فرزندان را کودکان خرد
زن و شوی گفتند ما هر دو امشب روزه بگشاییم این طعام اگر
هست این مهمان را دهیم و ما صبر کنیم مرد گفت ای زن این کودکان را
پیش از وقت بخوابان و چون طعام پیش آری چراغ را بنشان
لوت کن تا بخوابان تا مهمان پندارد که ما نیز از آن طعام میخوریم
تا بگر مهمان سیر شود زن کاسه برید پیش آورد و همچنان کرد مرد
انصاری دست کاسه فراز بردی تا پنهان آوردی و هیچ نخوردی
تا مهمان سیر شد از طعام و همان جا بخفت و چون روز شد
مرد انصاری نماز بامداد با رسول الله علیه الصلوات والسلام بگزارد
چون رسول الله صلی الله علیه واله وسلم سلام نماز بامداد بداد
روی بسوی مرد انصاری کرد گفت خدای عزوجل پسندیده است از
کردار شما و خشنود گشته و از این بر خواند قوله تعالی
ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصا
صة یعنی بر خویشتن برگزینند کی دیگر را بدانچه توانگی
ایشان باشد و بر خویشتن بازدارند اگرچه ایشان را گرسنگی
باشد قوله تعالی ومن یوق شح نفسه فاولئک

هم

هم المفلحون یعنی هر که دور کند او از رستگاران باشد
از عذاب خدای عزوجل از جامه لحاف یا کنند که و گفت پس از
شما بچهار چیز حشوق منوم که آن کرده پیش پیش از تمام
هم بخلاف آن بودند اول آنست که غمناک گردید از تقصیری
که اندر نوافل آمدی دوم آنکه از خدای عزوجل بترسید
خویش بباید شد سیوم آنکه از حرام پرهیز کردند چنانکه
ایشان از حلال پرهیز کنید چهارم آنکه نیکویی کنید بر
دوستان خویش چنانکه ایشان بر دشمنان خویش کردند
قال الفقیه رضی الله عنه
والله اعلم
حدثنی ابی رحمة الله قال حدثنا عبدالله بن حیان البخاری قال
حدثنا ابو جعفر المنادی البغدادی قال حدثنا ابراهیم بن محمد عن
اشعث الحدانی عن ابی المفرج الدمشقی رحمة الله علیه روزی عیسی
پیغامبر صلوات الله علیه اندر دیهی بر گذشت و اندران دیه
مردمان آن دیه پیش باز عیسی صلوات الله علیه آمدند گفتند
ای رسول خدای آن کار که اندرین دیه ماست همه جامها ما می دزدد
و بدان مالها از خانه باز می دارد یک دعا کن تا خدای عزوجل
او را بدید دیه ما باز نماید عیسی علیه الصلوات والسلام چون
حدیث مردمان بشنید گفت بار خدایا مرا او را از بند همه یک
ایشان باز نمای گویند این کار از دیه رفته بود بجای نشستن
بجوی و با خویشتن سه گروه بود اندران کوه ها عابدی — برده
بنشسته این کار را آمد و برکار در سلام کرد و گفت به نشستی
هیچ طعام هست مرا ده و باز مردمان تا دران بنگرم
و بپویم که دیر است مر نان نخورده ام این کار چون او را بران

حال بدید دلش بسوخت ازان سه گروه یکی عابد را دید
عابد دعا کرد و گفت یا کاذر خدای عز و جل گناهان ترا بیامرزد
و دل ترا پاک کند کاذر را از دعاء عابد خیلی خوش آمد یکی دید
او را آن عابد دعا کرد خدای تعالی گناه کرد ترا بیامرزد و فراخی
بس خواهی که بیامرزد کاذر را دعاء عابد قوی خوش آمد آنگاه
بسوم هم او را دید عابد دعا کرد و گفت یا کاذر خدای عز و جل
مر ترا کوشکی دهد اندر بهشت و اندر دنیا بلاها از تو دفع کناد پس گفت
عابد و برفت کاذر را نگاه سلامت باز بخانه آمد مردمان
دیه چون او را بدیدند هم به نزدیک عیسی صلوات الله علیه آمدند
گفتند یا رسول الله کاذر بدیه سلامت آمد عیسی علیه الصلوات
والسلام کس فرستاد و کاذر را بخواند کاذر هم بهمان ساعت آنجا
حاضر آمد عیسی علیه السلام گفت یا کاذر مرا خبر کن تا امروز چه کار
کردهٔ از نیکیها کاذر گفت هیچ نیکی ندانم مگر آنکه چون بحور شدم
بیرون ازان خدای عز و جل به نزدیک من آمد ازان کوهها که اندر آنجا
مقام دارد از من نان خواست من با خود سه گرده برده بودم
هر سه او را دادم هر کرا دوستی مرا دعا کرد آنچه عابد
گفته بود همه با عیسی علیه السلام باز گفت عیسی علیه السلام
گفت اولا بیاران پشته جامه بیاورد و گفت بگشا که در
پشته را بگشاد عیسی علیه السلام نگاه کرد اندر میان جامه
ماری دید سیاه و دهان آن مار بسته بود بلگام آهنین عیسی
علیه السلام گفت یا مار مار گفت لبیک یا رسول الله گفت نه
ترا از بهر هلاک کردن این مرد فرستاده بودند گفت بلی یا رسول الله
ولیکن سایلی بیامد ازین کاذر نان خواست این کاذر سه نان بدو

داشت

داشت بوی داد سایل بهر نانی وی را دعا کرد و فرشته آسمان بود
آمدن که خدای عز و جل فرمان داد و امر فرشته را تا دهان مرا ببند
بلگام بست و مهر که چنین هر تو می بستی عیسی علیه السلام گفت
مران کاذر را برد کار از پروردگار از سر گیر هر چه که همه
آمرزیده شد قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا
محمد بن جعفر عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد رحمة الله گفت
زنی از دهی بیرون آمد و فرزندی از آن خویش داشت و براه
همی رفت گرگی ناگاه اندر آمد کودک وی را از پیش آن زن بربود
و براه ناپدید شد از چشم آن زن و زن از پس گرگ همیدوید
اندر میان درویشی از آن زن سوال کرد و گفت گرسنه ام هیچ
چیز داری که بمن دهی آن زن با خود یک نان داشت بدان درویش
داد دل درویش ازان نان شاد گشت دعا بکرد از دل شاد
بگفت بار خدایا دل او را شاد گردان چنانکه دل مرا خوشحال کرد و گرگ
کودک را همی برد آن سایل هنوز دعا تمام نکرده بود که آن
گرگ آن کودک را باز آورد و بر زمین نهاد چنانکه هیچ آزار
بوی نرسیده بود گفت لقمه بلقمه و بیم هم اینجا گفتند از اعمش
از ابو سفیان از مغیث بن سمی روایت کرد گفت راهبی از بنی اسرائیل
بصومعه اندر نشسته بود و مر خدای را عز و جل همی پرستید روزی
این راهب از صومعه خویش بیرون نگریست جایی بچشم دید
و تخت نماز بود زمین خندان شده بود با خود گفت ازین
صومعه بیرون شوم و لون زمین را بنگرم پس از صومعه بیرون آمد
یک نان با خود بیاورد اندران میان زنی او را پیش آمد
با جمال و صاحب حسن روی دلربا و ابلیس اندر ساعت
آن عابد را از راه ببرد یک دیدار بر زن فتنه شد چنان

خود را نگاه نتوانست داشت آن زن تن بوی داد و با آن زن
گرد آمد و دران حال که وی فارغ شد سایلی فراز رسید سوالی کرد
راهب آن نان بدان سایل بداد سایل شاد شد و راهب را شاد
او را دعا کرد که هنوز سایل دعا تمام نگفته بود که عابد را اجل آمد
و فرمان یافت و عابد بود مغیث بن سمی گوید رضی الله عنه
چنین شنیدم که چون روز قیامت باشد بیارند عبادت
شصت ساله او را اندر یک کفه ترازو نهند و گناه وی را اندر کفه
ترازو نهند و برسنجند گناه وی زیادت آید از عبادت شصت ساله
پس بفرمایند تا آن نان بیارند که آن روز داده بود با عبادت
شصت ساله او یار کنند آنگاه با گناه برابر کنند عبادتش بران
نان از گناه زیادت آید و نیز گفته اند که صدقه دادن انواع
گونه بلا از خداوند صدقه بگرداند کنند از ابوذر غفاری
رضی الله عنه که گفت صدقه توان داد ماریخ هفتاد سال
دیو شکسته نشود هیچ کاری از دادن صدقه یعنی تا با هفتاد
دیو کارزار نکنی صدقه نتوانی داد کنند از قتاده رضی الله عنه
که وی گفت صدقه گناهان را فرو کشد و باجز کرداند
کنند از عایشه رضی الله عنها که گفت روزی نشسته بودم
زنی بیامد به نزدیک من و دست خویش آن زن اندر آستین
پنهان میداشت عایشه رضی الله عنها گفت چه بود دست
که دست از آستین بیرون نمیکنی زن گفت یا ام المومنین
ازان ازخ مپرس عایشه رضی الله عنها گفت ناچار مرا خبر کن
زن گفت یا مادر خویشان مرا مادر و پدر بود پدرم صدقه
دادن دوست داشتی و مادرم صدقه دادن دشمن داشتی و هرگز
مادرم صدقه ندیدم که صدقه بدرویش داده بود الا همه عمر
خویش یک پاره کرباس کهنه و یک پاره پیه بدرویش داده بود

چون

چون پدر و مادرم بمردند شبی خفته بودم بخواب دیدم چنانکه قیامت
برخاسته است و همه خلایق آنجا حاضر آمده اندران میان
مادرم را دیدم برهنه ایستاده و پاره کرباس کهنه بر عورت
خویش نهاده و آن پیه بدست گرفته می لیسید و بانگ میکرد و تشنه
گفتا دیدم پدرم را از آب دادن مستر بود که بدست خویش تا لب
مر خلق را من یک قدح آب از پدر بستدم و به نزدیک مادر او بردم
و آب او را دادم آوازی شنیدم از فراز خویش که آنکه او را
آب داد دستش شل باد ازان هول ازان خواب بیدار شدم
دست خویش را شل یافتم چنین گویند که مالک دینار
رحمه الله روزی نشسته بود سایلی بیامد و ازوی چیزی خواست
و نزدیک مالک جله خرما بود زن خویش را گفت آن جله خرما
بیار زن جله بیاورد مالک نیمه ازان خرما بدرویش داد
و نیمه دیگر بزن داد زن گفت یا مالک چون تو کسی را زاهد
زمانه خوانند گفت ای زن چرا گفت هرگز دیدی که آید و ستام
شکسته و ناقص فرستد مالک درویش را باز خواند
باز خرما او را داد و پس آنگاه روی بسوی زن کرد و گفت ای زن
جهد کن اندر صدقه دادن پس بر خواند این آیه از
خدای عز و جل فرمود خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه
ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه
گویند اینهمه سختی ازبهر آنست انه کان لا یؤمن بالله
العظیم یعنی بگروید بخدای بزرگ قوله تعالی و لا
یحض علی طعام المسکین و مرد مال را حریص
نکرد بطعام دادن ای زن بدانکه این سلسله همی از گردن
خویش بیرون کردیم بایمان اکنون چنان باید که آن نیمه

دیگر بصدقه بیرون کنم فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد مرا محمد
بن الفضل باسناد وی که مردی از اهل بصره گفت اعرابی را که
خداوندان گوسفندان بسیار و صدقه کم دلوی گفت این
اعرابی خورت دید که گوسفندان وی بسوی وی باز همی آیند و بانگ
وی میکنند و تنگی گوسفندی اندر میان ایشان آن چرا آید و ایشانرا
باز میدارد و گاه از ستدن زکوات نگاه میدارد و چون برگوار آن
و حیان بدید گفت   اگر بتوانم اتباع آن اهل بسیار گردانم
و پس الآن اعرابی عطا و صدقه بسیار دادن گرفت
کند اعمش از خیثمه از عدی بن حاتم که رسول الله علیه الصلوات
والسلام گفت نیست کسی از شما که نه روز قیامت خدای عز و جل
با وی سخن گوید بنده چون بسوی راست بنگرد آن بیند که از پیش
فرستاده باشد و چون بسوی چپ بنگرد آن بیند که از پیش
فرستاده باشد و چون در پیش بنگرد آتش بیند نگاه دارید
خود را از آتش گرم اگر باشد به نیم خرمایی   گوید رضی الله عنه
ده خصلت است که بنده را بپایگاه نیکان رساند و بنده بدان
درجات یابد اول صدقه دادن بسیار دوم قرآن خواندن سیوم
نشستن با کسانی که آخرت را بسیار یاد کنند و ورا اندر دنیا
زاهد گردانند چهارم پیوستن رحم پنجم بیمار پرسیدن ششم
کمتر آمیختن با توانگران که ایشانرا توانگری مشغول گردانیده باشد
و از کار آخرت باز داشته باشد هفتم اندیشه کردن که فردا
مرا کجا می باید رفتن هشتم امل کوتاه کردن و مرگ بسیار یاد
کردن نهم کم سخن و خاموش بودن دهم تواضع کردن و جامه
فرودست پوشیدن و درویشانرا دوست داشتن و با
ایشان نشستن و یتیمانرا و مسکینانرا نواختن و دست
بر سر ایشان فرود آوردن   گفته اند هفت خصلت است

صدقه

صدقه را بیارید و بزرگ گرداند اول آنکه از حلال باشد چنانکه
خدای عز و جل گفت قوله تعالی انفقوا من طیبات ما کسبتم
دوم صدقه که از مال اندک باشد سیوم آنکه زود دهد بیم آنکه
نباید زود برود و فوت شود چهارم از بهترین چیزی دهد از بترین
ندهد چنانکه خدای عز و جل گفت و لا تیمموا الخبیث منه
تنفقون پنجم آنکه پنهان دهد تا ریا اندر نیاید ششم
منت ننهد بر درویش تا ثوابش باطل نکند هفتم درویش را
رنج ننماید تا بزه کار نگردد چنانکه خدای عز و جل گفت و لا تبطلوا
صدقاتکم بالمن و الاذی والله اعلم

فقیه گوید رضی الله عنه حدیث
کرد ما را پدرم رحمة الله علیه گفت حدیث کرد ما را ابو جعفر اسکاف
محمد ابی السدی گفت حدیث کرد ما را فضل عاصم گفت حدیث
کرد ما را قاسم حکم عرفی از هشام ولید از حماد سلیمان
سدیسی از ضحاک مزاحم ابن عباس رضی الله عنهما که وی گفت از
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میگفت بهشت را
از سال تا سال از بهر آمدن ماه رمضان باوی بخور دهند از زیر عرش
که حوران با آرا آهزه خوانند بر کمال بر درختان بهشت بر کند بکردن
و حلقهای در بهشت بر طبقها در بانگ گیرند و آوازی بیرون آید
از انجا که کس از آن خوشتر آوازی نشنیده باشد و حور العینان
خویشتن را بیارایند بر کنگرهای بهشت برآیند و گویند هیچ
خاطبی هست که ما را بخدای تعالی بخواهد تا ما را بزنی بوی دهد
گویند ای رضوان گوید یا خیرات حسان این اول شب است
از ماه رمضان پس رضوان را از حق عز و جل فرمان آید که ای رضوان
درهای بهشت را بگشای بر روزه داران ماه رمضان از امت محمد

این چه شب است

صلی الله علیه واله وسلم و ندا آید یا جبرئیل فرو رو بزمین و بند
مردیوان ببستنه و غل برنه بر گردنهای ایشان و اندر میان
دریاها شان انداز تا روزه تباه نکنند بر امت محمد
صلی الله علیه واله وسلم و خدای عزوجل هر شبی اندر شبهای
ماه رمضان سه بار بگوید که هیچ حاجت خواهنده هست تا توبه
او بپذیرم و هیچ آمرزش خواهنده هست تا ویرا بیامرزم
کیست که وام دهد مر توانگر را که هرگز درویش نشود و مر وفا کنند را
که هیچ ستم نکنند و خدای عزوجل هر روزی از ماه رمضان بوقت
روزه گشادن هزار هزار تن را از آتش دوزخ آزاد کند آن کسها
که مستوجب عذاب و آتش شده باشند و چون آخر روز باشد
از ماه مبارک رمضان آن روز چندانی آزاد کند که اندر همه روزهای
ماه رمضان از اول ماه تا آخر ماه آزاد کرده باشد و چون شب لیلة القدر
که آن شب بیست و هفتم باشد از ماه مبارک رمضان خدای عزوجل
مر جبرئیل را فرمان دهد تا فرود آید بزمین با گروهی فرشتگان و با وی
علمی سبز بود و جبرئیل بیاورد آن علم را و بر بام کعبه بزند و مر جبرئیل را
علیه السلام ششصد هزار پر است از آن دو پر است که باز نکند هرگز
مگر شب قدر اندر آن شب آن دو پر بر باز کند از مشرق تا مغرب
همه بگیرد و جبرئیل فرشتگان را پراکنده و میان امت محمد علیه
الصلوات والسلام تا سلام میکنند بر هر ایستاده و بر هر
نشسته و بر نماز کننده و بر هر دعا کننده و هر ایشان را دست
میدهند و کنار میگیرند و بر دعاء ایشان آمین میکنند تا صبح
روز بدید چون صبح روز بدمید جبرئیل بانگ میکند یا معشر
الملایکه صلوات الله علیهم اجمعین الرحیل فرشتگان
وگویند که یا جبرئیل خدای عزوجل با حاجتمندان امت محمد

علیه الصلوات

علیه الصلوات والسلام چه کرد جبرئیل علیه السلام گوید خداوند
نظر رحمت بدیشان بکرد و گناه ایشان را عفو کرد و بیامرزید
همه را مگر چهار گروه را فرشتگان گویند یا جبرئیل این چهار
گروه کدام اند جبرئیل علیه السلام گوید یک گروه آنکسانند که
که از خمر خوردن توبه نکنند و پیوسته همی خورند دوم آنکسانند
که مادر و پدر را بیازارند سیوم گروه آنکسانند که رحم بریده باشند
از خویشان چهارم گروه آنکسانند که از برادر مسلمان ببرند و سخن
نگویند و چون شب عید باشد مر آن شب را شب جایزه خوانند یعنی
شب عطا یافتن و چون بامداد روز فطر بود خداوند عزوجل
فرشتگان را بفرستد بهمه شهرها روزه داران پس فرشتگان
بزمین آیند و بر سر کوهها و ایشان بایستند و بانگ کنند
چنانکه همه خلایق بشنوند اندر روی زمین مگر از دمیان و پریان
گویند مر امت احمد را علیه الصلوات والسلام ای امت محمد صلی الله
علیه واله وسلم بیرون آیید بسوی خدای کریم جل جلاله که بدهد ثواب
وخیر بسیار شما را بیامرزد و گناهان عظیم شما را و چون بنمازگاه ۸
بیرون آیند خدای عزوجل گوید مر فرشتگان را یا فرشتگان
مزدوری که کار خویش بکند جزای وی چه باشد فرشتگان
گویند یا رب خدایا و پروردگارا جزای وی آن باشد که مزد وی
تمامی بدهد ندا آید یا فرشتگان شما را گواه کنم که بر
روزه داران ماه رمضان و نماز کنندگان خشنودی و مغفرت خویش
کردم و همه را بیامرزیدم پس ندا آید بندگان را حاجت خواهید
از من بعزت و جلال من حاجتی بخواهید از من امروز دنیائی و آخرتی
الا که روا کنم
فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد مارا ابو جعفر

نت حدیث کرد ما را محمد فضل گفت حدیث کرد ما را یزید
هارون از هشام بن هشام از محمد الحمد از ابو سلمه از ابو هریره
رضی الله عنه گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گفت امت مرا پنج چیز دادند اندر ماه رمضان که هیچ امتی را
پیش از ایشان ندادند اول بوی دهان که بوی دهان روزه دار
دوستر و پسندیده‌تر نزد خدای تعالی عز و جل از بوی مشک نزد
شما دوم فرشتگان از ایشان آمرزش میخواهند تا وقت روزه
گشادن سیوم اندر این ماه دیوان سرکش را بند نهند از بهر آنکه تا
نرسند بدان چیزی که پیش از ماه رمضان بدان رسیدندی چهارم
از جهت ایشان مر بهشت را بیارایند هر روزی و ندا آید سوی وی
که نزدیک باشد که از بندگان من مؤنت بیفگنند و رنج ایشان
کم شود و باز گردندی بسوی تو دانید پنجم آمرزیده شوند از شبهای
ماه رمضان گفتند نه ولیکن مزد را تمامی مزدوران وقت دهند که کار
تمام کرده باشند   فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد ما را
محمد فضل از ابو هریره رضی الله عنه گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم یاران خویش را بشارت دادی و گفتی آمد شما را
ماه رمضان ماه مبارک ماهی است که بدرستی خدای عز و جل
بر شما فریضه کرد اندر وی روزه داشتن و اندر این ماه درهای بهشت
بگشایند و درهای دوزخ بسته شوند و دیوان را غل کنند و اندر وی شبی است
که آن شب از هزار ماه به است اعمش روایت کند از خیثمه که گفت
چنین روایت کنند که ماه رمضان تا دیگر ماه رمضان و حج تا دیگر
حج و ادینه تا دیگر ادینه و نماز تا دیگر نماز کفارت است مر گناهها را
که اندر میان آن بود چون کبایر نکنند   کنند از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه که وی گفت چون ماه رمضان اندر آمدی که فراخی باد ا

بدین

بدین پاک کننده یعنی مؤمنان را پاک کند از گناه همگی از ماه
خیر است هم روزه داشتن روز و هم نماز کردن شب و نفقه کردن
اندر این ماه رمضان همچنان باشد که نفقه کردن اندر سبیل
خدای عز و جل بود   کنند از ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله
علیه الصلوات والسلام که گفت هر که ماه رمضان بروزه
و شب نماز کند با یمان و احتساب یعنی بگرداند که بفریضگی
و سنت تراویح و اخلاص اندران مر خدای را عز و جل بیامرزند
او را آنچه پیش از آن کرده باشد از گناهان   کنند از ابو هریره
رضی الله عنه از رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت هر نیکی
که فرزند آدم بکنند مر آن را مضاعف گردانند از یکی تا ده و از ده
تا هفتصد مگر روزه که بار خدای سبحانه و تعالی چنین گفته است که روزه
خاصه مرا است که خداوندم عز و جل و من خود جزا دهم بنده را بدان
از بهر آنکه وی آرزوها خویش خوردن و آشامیدن بیرون داشت تا رضا را
و از بهر او روزه سپر است مر روزه دار را از آتش دوزخ و روزه دار را
دو شادی است یکی بوقت روزه گشادن اندر دنیا و دیگر بوقت
که خدای عز و جل را ببیند   فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد ما را
ابو القاسم عبد الرحمن محمد گفت از سعید مسعود از سلمان فارسی
رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خطبه کرد ما را
در لغزی روز از ماه شعبان و گفت ای مردمان پیش آمد مر شما را
ماهی عظیم و ماهی مبارک ماهی که اندر وی شبی است که آن شب بهتر است
از هزار ماه است ماهی که خداوند سبحانه و تعالی فریضه کرده است اندر وی
روزه داشتن بروز و تطوع کرده است نماز شب و هر که اندر وی
تطوعی کند همچنان باشد که فریضه گذارده باشد اندر ماهی دیگر
و ماه رمضان ماه صبر است و ثواب صبر کردن نباشد مگر در بهشت

و ماه مواسا کردن است و ماهی است که اندرو زیادت کرده شود روزیهای
مومنان و هر که روزه داری را طعامی دهد اندرین ماه تا روزه گشاید
همچنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و آمرزش باشد گناهان
وی را گفتند یا رسول الله نه هر کسی چندانی یابد که روزه داری را روزه
گشاید خدای عز و جل این ثواب مر آن کس را بدهد که وی روزه داری را
روزه گشاید بچشیدن شیر و یا بیکی خرما و یا بیک شربت
آب و هر که روزه داری را سیر کند مر او را آمرزش باشد از گناهان
و خدای عز و جل وی را از حوض کوثر آب دهد شربتی که هرگز تشنه
نشود تا بهشت اندر شود و مر او را چندانی مزد دهد که آن روزه دار را
هیچ کم نشود و این ماهی است که روزش رحمت است و میانه اش
آمرزش و آخرش آزاد شدن است از آتش و هر که اندر ماه
رمضان کهتران و زیردستان خویش را کار کمتر و سبک تر فرماید
خدای عز و جل مر او را از آتش دوزخ آزاد کند فقیه رضی الله عنه
گفت حدیث کرد ما را ابو الحسین فرا باسناد خویش از ابی سعید
انصاری رضی الله عنه گفت هیچ بنده نیست که روزه ماه رمضان
بدارد اندرو خاموشی و آرامیدگی و یاد کردن خدای عز و جل حلال
او را حلال دارد و حرام را حرام دارد و اندرو فاحشه نکند چون
ماه بیرون شود آن روز که بیرون شود خداوند عز و جل او را
بیامرزد و مر او را بهر تسبیحی و تهلیلی که کرده باشد کوشکی بنا کند
در بهشت از زمرد سبز در میان وی خانه از یاقوت سرخ و در میان
آن خانه خیمه از در باشد و در میان آن خیمه حور العینا که یکی
هفت دست حلی زرین باشد اندر دست وی و بر روی وی ستاره
یاقوت سرخ که همه روی زمین را روشنائی گیرد و ماهم بدین گیرد

روایت کند ابو سعید از جابر از رسول الله علیه الصلوات والسلام
که گفت ماه رمضان نیک نیک و اگر بندگان بدانندی که اندر ماه رمضان
چیست از خیرها آرزو کنندی امت من که ماه رمضان سالی باشد
بعضی خواهند که همه سال ماه رمضان باشد چون از بنی خزاعه
مردی گفت یا رسول الله اندر ماه رمضان چیست مر مومنان را
رسول الله گفت صلی الله علیه و آله و سلم بهشت بیارایند از سال
تا سال آمدن ماه رمضان را و چون اول شب از ماه رمضان باشد
بیرون باد از زیر عرش چنان که برگ درختان بهشت بر یکدیگر
زدن گیرد و حوران بهشت بنظاره آن آیند بر سر کنگرهای
بهشت و گویند ما را از بندگان خود شویان ده که چشم ما
بدیدار ایشان روشن گردد گفت هیچ بنده نیست که ماه
رمضان روزه دارد الا که او را زنی دهند از آن حور العین
اندر خیمه آن مروارید سپید میانه کاواک چنانکه
خدای گفته است عز و جل اندر کلام خویش قوله تعالی
حور مقصورات فی الخیام و بر هر حوری از ایشان
هفتاد حله باشد که هیچ حله همدیگر نماند و هفتاد گونه بوی
خوش ازو میزند و هر حوری را از ایشان تختی بود هر یکی بر آن
تخت نشسته باشند آن تخت از یاقوت سرخ باشد بافته
بمروارید سپید و زیر آن تخت هفتاد فرش افکنده بود
از هر گونه از استبرق و هر حوری را هفتاد وصیفه بود
همه نو رسیده بود که روزه دارد و بجز آن چیزها دیگر
بیارد کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت
ماه رجب ماه است منت و فضل دارد بر ماههای دیگر همچنانکه
فضل دارند امتان من بر امتان دیگر و ماه شعبان ماه منست

و فضل ذالقعده بر ماههای دیگر چنانکه مرا فضل دارم بر پیغمبران
دیگر و ماه رمضان ماه خدایست عز و جل و فضل ذالقعده بر ماههای
دیگر چنانکه فضل ذالقعده مثل خدای عز و جل بر همه خلایق
فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد ما را محمد بن فضل باسناد
خویش از امیر المومنین حسین علیه السلام گفت که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم روزی بیرون آمد و مردمان نشسته بودند
و با یکدیگر لجاج میکردند رسول الله گفت علیه الصلوات و السلام
آمدم و خواهم که شما را از شب قدر خبر کنم و ترسانم که شما تکیه برو
کنید و بود که شما را آن بهتر نبود که بجوید او را اندر ده بار پسین
اندر شبی که نه مانده باشد از ماه رمضان و یا اندر شبی که
پنج مانده باشد و یا اندران شب که هفت مانده باشد
و یا اندران شب که بیست و سیوم باشد از بیرون نباشد
و از علامتهای شب قدر آنست که شبی باشد آرمیده خوش نه گرم
و نه سرد و چون بامداد آفتاب بر آید و بر اشعاع نباشد و تنگ
تابد و هر که بیابد آن شب را یعنی نماز کند اندر وی بایمان
و احتساب بیامرزد خدای عز و جل مر او را هر گناهی که پیش
از آن کرده باشد   فقیه گوید رضی الله عنه شرط کرد رسول الله
علیه الصلوات اندر نماز شب و روزه روز ایمان و احتساب
و ایمان آن بود که آنچه بار خدای سبحانه مر او را وعده کرده است از ثواب
آنرا تصدیق کنند و راست بینند و احتساب آن بود که
روز و شب طاعت کنند با تواضع و خشوع خالص مر خدایرا تعالی
بی طمع و ریا خلق و ثواب جز از خدای عز و جل چشم ندارند
و چون خواهد که بیابد آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته است
از فضل و ثواب و امرزش چنان باید که حرمت ماه را بشناسد

وزبانرا

و زبان را نگاه دارد از حسد و از دشمنی مسلمانان چون چنین کند
یا این بی ترسد که خدای عز و جل بپذیرد یا نه   حکیمی گوید
تو بپذیرفته و وعده کرده مصیبت زدگان را اندر دنیا مزد و ثواب
بار خدایا اگر روزه بپذیری ما بانی محروم گردانی ما را از مزد و ثواب
روزه داران محروم مگردان از ثواب مصیبت زدگان یا معروف
به نیکوکاری کردن بر گناهکاران   گفت ابو ذر غفاری رضی الله عنه
گفت که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزه ماه رمضان
داشتیم چون شب بیست و سیوم شد برخاست و با ما نماز کرد تا نیمی
از شب بگذشت آنگاه رسول الله علیه الصلوات و السلام
برفت و ما نیز برفتیم پس رسول الله علیه الصلوات و السلام
شب بیست و چهارم بیرون نشد و چون شب بیست و پنجم شد
بیرون آمد و با ما نماز کرد تا نیمی از شب بگذشت گفتیم یا رسول الله
چه بود اگر امشب همه شب با ما نماز کنی رسول الله علیه الصلوات و السلام
گفت هر که با امام باشد چندانکه باز گردد مزد همه شب نویسند
و شب بیست و ششم بیرون نیامد و چون شب بیست و هفتم
بود بیرون آمد و قوم را و اهل خویش گرد کرد و نماز کرد با ما تا
ما را امامی کرد تا بترسیدیم که سحر خوردن ما فوت شود
گفت عایشه رضی الله عنها که رسول الله علیه الصلوات و السلام
آمد نیم شب در ماه رمضان و نماز کرد اندر مسجد و همه یاران با وی
نماز کردند و چون شب سیوم شد مردم چندان شدند که در مسجد
نگنجیدند رسول الله علیه الصلوات و السلام آن شب بیرون
نیامد و تا نماز بامداد پس از نماز بامداد بیرون آمد و چون
نماز کرد نشست بمحراب باز نهاد گفت باکی نیست کار دوشینه شما
بر من پوشیده نیست و لیکن بترسیدم که بر شما فریضه شود نماز شب

شما ازان عاجز آیید   گوید رضی الله عنها رسول الله
علیه الصلوات والسلام اینها را آغاز گردانید در نماز شب ماه
رمضان لیکن اینها را نیز همه آینه بقصد رسول الله علیه
الصلوات والسلام فرمان یافت وازین جهان بیرون شد
وانکار همچنین بماند تا زمان خلافت امیر المؤمنین ابو بکر
صدیق رضی الله عنه واندر بعضی اندر خلافت امیر المؤمنین
عمر خطاب رضی الله عنه وهمچنین بود تا عمر این را استکار کرد
ومر ابی کعب را امام قوم گردانید   فقیه گوید رضی الله عنه
که پدرم رحمة الله مرا حدیث کرد باسناد خویش از امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت امیر المؤمنین عمر
ابن الخطاب رضی الله عنه این تراویح که نهاد و بفرمود از جهت
از جهت حدیثی که ازو شنیده بود گفتند یا امیر المؤمنین
آن حدیث کدام است گفت از رسول الله علیه الصلوات والسلام
شنیدم که گفت خدای تبارک وتعالی جایگاهی آفریده است
از نور اندر گرد عرش که آن را حظیرة القدس خوانند اندران
جای فرشتگان اند که عدد ایشان کس نداند مگر خدای عز وجل
و عبادت می کنند مر خدای را تعالی که هیچ نیاسایند یک
ساعت و چون شبهای ماه رمضان اندر آید از خدای تعالی دستوری
خواهند تا بزمین آیند وبا آدمیان نماز کنند پس همه شبهای
ماه رمضان بزمین فرود آیند بنماز کردن هر که مر ایشان را
بپساود یا کسی مر ایشان را بپساید آنکس نیکبخت شود هرگز
بدبخت نشود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چون این بشنید
گفت ما سزاوارتریم بدین پس آنگاه مردمان برای تراویح
جمع کرد و بپای کرد آن را و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

روایت کن

روایت کنند که وی ازان پس بیرون آمد اول شبی از ماه رمضان
و آواز قرآن خواندن شنید اندر مسجدها نور دید گفت خدای عز وجل
گور عمر را پر نور کناد چنانکه مسجدهای ما را نورانی گردانید بقرآن
خواندن از امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه همچنین روایت
کنند   فقیه گوید رضی الله عنه
حدیث کرد ما را فقیه ابو جعفر گفت حدیث کرد ما را علی احمد
گفت حدیث کرد ما را محمد فضل گفت حدیث کرد ما را عبد الله
تمیز از اعمش از مسلم بطین از سعید جبیر از ابن عباس رضی الله
عنهما که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت هیچ روزگاری
نیست اندروی کارهای نیک کردن نزد خدای عز وجل گفت
مگر مردی که بجهاد بیرون آمده باشد بمال خویش وبتن خویش
وازان هیچ چیز باز نیاید   فقیه گوید رضی الله عنه
حدیث کرد ما را ابو جعفر گفت حدیث کرد ما را محمد عقیل گفت
حدیث کرد ما را مخلد گفت از جابر گفت که رسول الله علیه
الصلوات والسلام گفت نیست هیچ روزگاری نزد خدای
عز وجل که دوستتر و فاضلتر از این ده روز که عشر گفتند و نه بدین
اندازه جهاد کردن اندر سبیل خدای عز وجل مگر کسی که اسپش
کشته بود رویش خاک آلوده بود و خون دیگر خویش
ریخته بود   فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد ما را
پدرم رحمة الله علیه گفت حدیث کرد ما را محمد غالب باسناد خویش
از عطا از عائشه رضی الله عنها گفت جوانی بود خداوند سماع
یعنی سماع کردن خویشتن را بران داشته بود چون ماه ذی حجه
نو شدی بامداد روزه داشتی جز آن جوان بشنود بیک
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اندر کس فرستاد و مر آن جوان را
بخواند گفت چه آورده است ترا بروزه داشتن اندرین روزگار

جوان گفت مادر و پدر من فدای تو باد یا رسول الله روزگار رنج
و عبادتست مگر خدای تعالی مرا انباز گرداند اندر دعای
ایشان رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت مر ترا بشارت
ای جوان بهر روزی که روزه داری مزد برابر آنکه صد برده آزاد کنی
و مزد آنکه صد اشتر قربانی و مزد آنکه صد اسپ غازیان را بر نشانی
تا با کافران حرب کنند و چون روزه ترویه روزه داری ترا چندان
مزد باشد که هزار برده را آزاد کرده باشی و هزار اشتر
قربان کرده باشی و بر هزار اسپ غازیان را بر نشانده باشی
و چون روز عرفه روزه داری ترا چندان مزد باشد که دو هزار
برده آزاد کرده باشی و دو هزار قربان کرده باشی و بر دو
هزار اسپ غازیان را بر نشانده باشی و روزه برابر روزه دو
ساله باشد یک سال از پیش و یک سال از پس و
دیگر گفت روزه داشتن برابر آن باشد که [illegible]
روزه داشته باشی و ثواب روزه عاشورا برابر باشد
به ثواب روزه سالی و اهل تفسیر گویند اندر قول خدای عز و جل
وواعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها
بعشر آن عشر دهه از ماه ذی حجه بوده است و خدای عز و جل
که با موسی سخن گفت و الواح به وی [illegible] گردانید اندرین
جمله بود الواح که نبشته بود اندرین ده روز بود
از ابو درداء رضی الله عنه روایت که گفت بر شما باد روزه داشتن
این دهه و دعا کردن بسیار و آمرزش خواستن و صدقه
دادن بسیار اندرین ده روز که شنیدم از رسول علیه
الصلوات والسلام که گفت ویل مر آنکه محروم گشت از خیر
این ده روز بر شما باد بر روز نهم خاصه که اندر وی چیزها

بهشت

همانجا فرود آرند بنده چون بنگرد بچشم وی دیگر منزلی پدید آید
خوشتر و بهتر از آن و آن منزلی که فرود آمده باشند بچشم وی حقیر
نماید بنده گوید یا رب آنجا خواهم که مرا آنجا فرود آرند حق عز
و علا گوید ای بنده بد عهد تو عهد کرده بودی که دیگر چیزی نخواهی بنده
گوید بغیر از این چیزی دیگر نخواهم پس او را آنجا فرود آرند آنگاه
بچشم وی دیگر منزلی نمایند لطف هر دو نیکوتر و آن منزل
بچشم وی حقیر نماید بنده گوید یا رب آنجا خواهم مرا آنجا فرود
آرند ندا آید چون ترا آنجا فرود آرم جای دیگر خواهی بنده گوید باز
بعزت تو که نخواهم چون او را آنجا فرود آرند آنگاه بار چهارم
همچنان سر بر کند منزلی دیگر بیند که آنجا او را دل خوش باشند همه
بچشم وی حقیر نمایند اندر جنت آنگاه بنده خاموش گردد و هیچ
آرزو نخواهد ندا آید که ای بنده چرا آرزو نخواهی بنده گوید چندان خواستم
مرا شرم آمد و شرم زده گشتم ندا آید که ای بنده من ترا چون دنیا
و ده بار چند دنیا و آنچه از اول دنیا تا آخر دنیا که به بندگان خود
داده بودم از همه چیز بدهم قبول داری بنده گوید یا رب از کرم و فضل
خود بیش از آنست قبول دارم آنگاه او را بکرم خود آن منزل عطا
کند و آن بنده را آنجا فرود آرند و این کمترین بنده باشد که او را
اندر بهشت چندین باشد   که پیغامبر صلی الله علیه
واله وسلم این حدیث را هیچ بار یاد نکردی الا خندان بخندیدی
که دندانهای پیش پدید آمدی   خاصه که زنان اهل دنیا
اندر بهشت فاضلتر از حور العینان باشند از بهر کردار که اندر دنیا کرده باشند

چنانکه خدای تعالی می‌فرماید قوله تعالی انا انشاناهن
انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا والسلام
در جمله امیدوار بند برحمت خدای عزوجل قال الفقیه رضی الله حدثنا
الخلیل احمد قال حدثنا ابن معاذ المالینی بهرات قال حدثنا
الحسین المروزی قال حدثنا حجاج بن ابی منیع عن جده عن الزهری
عن سعید بن المسیب ابو هریره گفت رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه
واله وسلم شنیدم که خدای عزوجل رحمت را صد جزو کرد آنگاه نود و نه
جزو در خزانه لطف باز داشته است و یک جزو بر زمین فرستاد و از جمله
رحمت دنیا از آن یک جزو است که خلقان بر یکدیگر می‌کنند باندازه آن
مقدار که اسپ بچه آرد بار سم خود را نگاه دارد تا بر وی ننهند و اگر
ننهند سنگ بر گردد و زبان لیسیدن گیرد این شفقت همه از آن
یکی جزو رحمت قال حدثنا الخلیل بن احمد قال حدثنا دیبلی
قال حدثنا عبد الحمید قال حدثنا الاسود عن عوف الاعرابی عن
الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم مر خدای را عزوجل
صد جزو رحمت است از آن یک جزو رحمت با اهل دنیا فرو فرستاد تا خلقان
بر یکدیگر رحمت کنند از آن یک جزو رحمت همه را بهره رسید تا حد
هنگام مرگ ایشان پس چون روز قیامت باشد آن یک جزو رحمت
با نود و نه جمع کند تا صد جزو تمام شود آنگاه جمله مر اولیا را و اهل
طاعت را دهد فقیه گوید رضی الله عنه پیغامبر صلی الله علیه واله
وسلم بدید که آنچه مر خدای عزوجل رحمت چه مر خود را [illegible] است
و وعده کرده تا مر او را حمد و شکر گویند و باعمال نیکو مشغول شوند

زیرا که

زیرا که هر که برحمتش امیدوار خواهی باید که در کارها نیک جهد کند
تا از اهل رحمت گردد زیرا که خدای تعالی میگوید اندر کلام خویش
قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین یعنی رحمت
خدای نزدیک است به نیکوکاران و نیز جای دیگر گفت قوله تعالی
فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا
یشرک بعبادة ربه احدا و نیز گفت جای دیگر قوله تعالی
نصب — ورحمتی وسعت کل شیء یعنی آن رحمت من بر هر چیز رسیده است
ابن عباس گوید رضی الله عنه چون این آیت فرو آمد قوله عزوجل
ورحمتی وسعت کل شیء ابلیس گردن برافراشت و شاد شد
گفت انا شیء من الاشیاء یکون لی نصیب من رحمته
گفت من چیزی ام از چیزها مرا نیز از این رحمت چیز رسد جهودان
و ترسایان نیز طمع افتاد همچنین گفتند تا این فرو آمد قوله تعالی
و یؤتون — فساکتبها للذین یتقون الزکوة یعنی رحمت من
کسی را است که از شرک پرهیز کنند و زکوة مال بدهند
والذین هم بآیاتنا یؤمنون یعنی و رحمت کسی دارند
ایشان را خدای عزوجل پس ابلیس از رحمت حق نومید شد
وجهودان و ترسایان گفتند ما از شرک بیزاریم و دهیم
زکوات ایم و با آیتهای وی گرویده ایم تا رحمت ما را خواهد رسید
تا آنگاه فرود آمد این آیت قوله تعالی الذین یتبعون
الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا
عندهم فی التوریة والانجیل یعنی رحمت عز آنکسانراست

که محمد را امروز راست گوی دارند پس جهودان و ترسایان نیز نومید شدند
از رحمت خاصه مر مومنان را بماند و چون چنین باشد بر هر مومنی واجب گشت
که شکر کند مر خدای عز و جل را که ایمان او را کرامت کرده و نباشد از جمله
مومنان که گناه بینده و بخواهد از خدای عز و جل داند تا گناهان او عفو کند
دشمنانش را خشنود کند   چنانکه همی آرند از یحیی معاذ رازی که همی گوید
الهی یک ذره رحمت را بماند کان فرو فرستادی و از آن یک ذره رحمت مارا
سلامت کردی و چون صد رحمت بقیامت فرو فرستی از امروز پس تو
چگونه نومید باشم یعنی هرگز نومید نشوم   و نیز همو گوید الهی
اگر تورات مطیعان راست رحمت تو مر عاصیان راست اگر از مطیعان
نیستم که تورات را امیدواریم باری از عاصیان هستم که رحمت را امیدواریم
نیز همو گوید الهی بهشت آفریدی و آن را جای دوستان و مهمانان کردی
و کافران را از آن نومید کردی و فرشتگان را و انبیا را فرمودی ایشان نیز
حاجتمند نکردی و تو خود را از همه مستغنی بودی و پس اگر کار ان خواری
دلو که خواهد بود اندر وی   قال حدثنا الخلیل بن احمد که رسول
گفت صلی الله علیه و آله و سلم مردی بود که هیچ کار نیک نکرده بود
اندر آمد بدین جهان مرد بیمار شد و اندر آن بیماری مر اهل خویش را
وصیت کرد و گفت چون من بمیرم مرا باتش بسوزید پس آن انگشت را
بسایید تا خاکستر شود آنگاه نیمه آن خاکستر خشک بباد دردهید
و نیمی اندر دریا افکنید چون آن مرد بمرد آن وصیت و را تمام کردند
آنگاه خدای عز و جل مر دریا و مر بیابان را فرمود که تا همه خاکستر و را
جمع کنند آنگاه خدای عز و جل وی را زنده کرد و بنشاند و گفت بنده من

چرا آن درآتش کردی صواب نبود آنکه چنین کردی و چنین فرمودی بنده گفت
یارب بترسیدم از تو و از گناهان خویش که هیچ کردار نیک نداشتم
خدای عز و جل بدین سخن مر آن بنده را بیامرزید   قال حدثنا
ابوجعفر گفت پیغامبر علیه الصلوات والسلام از جای همی آمد مارا
همی دید که همی خندید پس آنگاه روی بگردانید و برفت و ما همچنان
شرمناک شدیم و متحیر و آزرده بماندیم چنانکه گفتی بر سر ما نشسته
مرغانست پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام باز پس برفت آنگاه
بسوی ما آمد و مارا گفت که اندرین وقت جبرئیل آمد از خدای عز و جل
و مرا گفت که خدای گوید بندگان مرا از رحمت من نومید کردی و جبرئیل
این آیت برخواند قوله تعالی نبئ عبادی انی انا الغفور
الرحیم وان عذابی هو العذاب الالیم یعنی خبر ده
بندگان مرا که من غفور و رحیم مر مومنان را و عذاب دردناک است
مر کافران را   قال الفقیه ابوجعفر که رسول گفت صلی الله علیه و آله
و سلم که خدای عز و جل را از بنگ نیاید امرزیدن گناه بزرگ و هیچ
زیان ندارد او را از آنکه پیش از شما مردی بود و نود و نه تن
بر دست وی کشته شده بودند آن مرد پشیمان شد نزدیک راهبی
رفت و او را گفت ای راهب بر دست من نود و نه تن کشته شده اند
چگونه مرا توبه باشد راهب گفت نه که اسراف کردی بخون مردمان ترا
توبه نباشد آن مرد نومید گشت آن راهب را نیز بکشت از آن جا
برفت نزدیک راهبی دیگر شد راهب را گفت ای راهب نود
و نه تن را کشته ام چگونه مرا توبه باشد راهب گفت بباشد که اسراف

کوینداِم ولیکن یک ماه دیه ایست که دیه را لوث خوانند و آن
دیگر را کفره خوانند و آنانکه قوم لفره اند همه کار بهشتیان کنند و هیچ
فاجر میان ایشان نتوانند بودن و اما آنانکه اهل کفره اند همه کردار
دوزخیان کنند و هیچ مطیع در میان ایشان نتوانند بودن
اگر تو شوی لفره شوی و طاعت کنی و کارهای خیر کنی هیچ شک مکن که
توبه بپذیرد این دیوان که یک شب برفت به نیت آنکه به لفره شود
چون در میان این دو دیه برسید مرگش فراز آمد همه فرشتگان
بیامدند از آن رحمت و از آن عذاب و میان ایشان منازعت
رفت بر برداشتن آن بنده فرشتگان رحمت گفتند وی بهشتی است
فرشتگان عذاب گفتند بار خدایا او را از کدام جمله دانیم ندا آمد
خدای عز و جل می گوید این دو دیه مرده را به پیمائید هر کدام دیه که نزدیک
تر آید او را از آن دیه گیرید و از اهل دو دیه آن دیه پس آنگاه فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب بپیمودند میان آن دو دیه و قیاس
گرفتند چندی انگشتی نزدیک تر آمد به دیه لفره فرشتگان رحمت
او را از دیه بهره برداشتند قال حدثنا محمد بن الفضل عن عبد الله
مسعود رضی الله عنه گفت سه چیز را گوکنند می خورم راست و اگر چهارم
و اگر چهارم را گوکنند خورم نیز راست باشد اول هیچکس کار خود اندر دنیا
بخدای عز و جل نیفکند الا که خدای عز و جل کار وی اندر دنیا و آخرت نیفکند
دوم هر که قومی را دوست دارد قیامت با ایشان برخیزد سیوم
آنکه هر کرا اندر اسلام سهمی باشد نه چون آن باشد که او را اندر
اسلام هیچ سهم نباشد و نیز گرویده را با نگرویده [illegible]

برابر بکنند چهارم هر که با خدای عز و جل اندر دنیا ستیزی ورزد لا گویند
اندر آخرت هم بپوشانند قال حدثنا ابن الفضل عن ابن
مسعود رضی الله عنه گفت اندر سورت النساء پنج آیت است
که آن مسلمانانرا بهتر است از همه دنیا و آنچه در دنیا است اول آیت
قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و دیگر آیت گفت
و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک سیوم ان تجتنبوا
کبائر چهارم آیه و من یعمل سوء پنجم آیه ان الله لا یظلم
مثقال ذرة جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه گوید که پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم گفت شفاعت من مر اهل کبائر راست از امت
و جابر گوید که هر کرا از اهل کبائر نیست و را خود شفاعت حاجت
نیاید از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت
شفاعت من مر اهل کبائر راست از امت من و هر کرا اندر دروغ
ظن داد شفاعت نیابد روایت محمد بن منکدر گوید از جابر بن
عبد الله الانصاری که گفت پیغامبر علیه السلام وقتی بیرون برآمد
و گفت [illegible] جبرئیل اندر این ساعت از نزدیک من بیرون شد
و گفت یا محمد بدان خدای که ترا بحق فرستاد که خداوند را بنده ایست از
بندگان خدای عز و جل که پانصد سال عبادت کرد بر سر کوهی در میان دریای
آن کوه سی گز اندر سی گز که گرد آن کوه دریا است از هر سوی
چهار هزار فرسنگ خداوند تعالی او را اندر آن کوه چشمه آب
خوش پدید آورده بر پهنای یک انگشت و بر سر آن چشمه یک درخت
انار پدید آمد و هر روز از آن یکی انار بیرون آمدی چون شبانگاه

وی را باب طهارت برگرفتن فرقها آمدی آن انار برکندی و بدان روزه
گشادی و وقت آن ازان انار بخوردی و آنگاه نماز کردی و پیوسته از نفو
سبحانه تعالی همی خواستی که زمین را و آسیب جز را بروی و برتن وی نباشد
یعنی کرامت نگهدارد تا او را بگور بگذارند تا بقیامت همچنان از سجده گاه
برخیزد خداوند تعالی بروی همچنان کرد که وی خواسته بود جبرئیل گفت برشد
و فرقها آمدن ما بروی است و وی همچنان در سجده است تا بقیامت
پس جبرئیل علیه السلام گفت اندر علم جهان یافتم که بار خدای سبحانه
او را برانگیزاند بقیامت و پیش خود بپا کند پس بفرماید خدای
عزوجل که بندهٔ مرا به بهشت اندر آرید برحمت من پس آن بنده گوید
بهشت نخواهم مگر بکردار خویش آنگاه خدای عزوجل گوید از فرشتگان
با بندهٔ من حساب کنید بنعمت که مرا بروی است و ثواب آن کردارهای
که او را به نفس نیک مانده است فرشتگان از نعمت درخت انار و چشمه
آب حساب کنند از عبادت پانصد ساله زیادت آید
و نعمت با همه تن از وی چشم و گوش و بینی و دهان و دست
و پای بیشتر آمد آنگاه خدای عزوجل گوید بنده مرا با تش اندر آرید
فرشتگان وی را بسوی آتش کشیدن گیرند آن بنده بانگ همی کند
گوید یا رب مرا برحمت خویش به بهشت اندر آر خداوند تعالی گوید
باز گردانیدش فرشتگان بازش گردانند و بجایگاه
بایستانندش خداوند تعالی گوید بنده من که ترا آفرید بعد از آنکه چیز
نبودی بنده گوید تو آفریدی خداوند عزوجل گوید این آفرینش
از قبل تو بود یا برحمت من بنده گوید یا رب برحمت تو بود گوید

حساب

که توفیقت

که توفیقت داد تا پانصد سال عبادت کردی بنده گوید یا رب تو پس
گوید که فرقها آورد ترا بمیان کوهی که آن کوه اندر میان ژرف دریا بود
که بیرون آورد از بهر تو از میان آب شور آن چشمه آب خوش بیرون
آورد از بهر تو هر شب انار از درخت انار بدان لطیفی که انار را اندر
سالی دیگبار بیرون آید نیز همی خواستی تا جان تو اندر سجده بردارم
همچنان کردم که تو خواستی بنده گوید یا رب این همه تو کردی آنگاه
خدای عزوجل گوید این همه کردم برحمت خود اکنون به بهشت با همچنان
اندرآیی برحمت من پس آن بنده را برحمت خویش به بهشت اندر آرد
و گوید نیک بنده بودی تو مرا آنگاه جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد
همه چیزها برحمت خدایست عزوجل
روایت می کنند از پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ بنده
در دل خوف و رجا گرد نیاید به نفس یکی الا خدای عزوجل
او را آنچه امید دارد بدهد و ایمن کندش از آنچه بیم دارد
از سعید المقبری از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم
هیچکس از شما بکردار خویش نرهد گفتند تو نیز یا رسول گفت من نیز
مگر که خدای عزوجل برحمت اندر یابد پس آنگاه گفت حریص باشید
بر طاعت و کار اندر حق کنید و صواب و طاعت کنید شب و روز کار
های میانه گزینید و راه راست گیرید و همواره روید تا بمراد رسید
انس گوید پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم یسروا و لا
تعسروا و بشروا و لا تنفروا یعنی آسان کنید و دشوار مکنید و شاد
[illegible] بندگان مرا از رحمت ابن مسعود رضی الله عنه

گوید که خدای عزوجل روز قیامت بر بندگان خویش چندان رحمت
فرستد که ابلیس طمع آمرزش افتد   پیغامبر گفت صلی الله علیه
واله وسلم روز قیامت از زیر عرش آواز آید یا امت محمد آنچه
از قبل من بود بر شما بر شما بخشیدم برحمت من به بهشت اندر شوید
فضیل بن عیاض گوید چنین گفته‌اند که تا آدم باشد تندرست
درست بود او را خوف بهتر و چون بیمار شود او را امید بهتر باشد
یعنی چون تندرست باشد با خوف بهتر تا بر طاعت جهد کند
و از معصیت حذر کند و چون بیمار گردد و از کارها عاجز ماند اندر آن وقت
او را امید بهتر   کند محمد بن الفضل با سناد خویش از ابن ابی زیاد
که وی روایت از پدر خویش کند که خدای عزوجل بداود النبی علیه السلام
وحی کرد یا داود مژده ده مر گناه کاران را و بیم کن مر صدیقان را
داود گفت یا رب چگونه بشارت دهم مر گناه کاران را و بیم چگونه
مر صدیقان را گفت بشارت ده مر گناه کاران را که بزرگ نیاید مرا آمرزیدن
گناه ایشان و بیم کن صدیقان را تا بکردار عجب نیارند که من
بر هیچکس عدل خود و حساب خود ننهم الا که وی هلاک شود
ابن ابی داود گوید از پدر خویش از بعضی اهل کتاب که خدا تعالی
گفت منم پادشاه همه پادشاهان و دل همه پادشاهان
بامر منست و بر هر قومی که من از ایشان خوشنود باشم دل ملوک
ایشان بر ایشان مهربان گردانم و بر هر قومی که خشم گیرم دل
ملوک ایشان بر ایشان بکینه آرم و بلعنت کردن مشغول
مگردید چه توبه کنید بمن تا دل ایشان بر شما رحیم گردانم
علا بن عبد الرحمن گوید از پدر خویش از ابو هریره رضی الله عنه که پیغامبر

گفت

گفت صلی الله علیه وسلم اگر مومن بدانند که نزدیک خدای عزوجل چه عقوبت است
هرگز بهشت طمع نکنند و اگر کافر بدانند که مر خدای را عزوجل چه رحمت است
هرگز از رحمت خدای عزوجل نومید نشدی   قال حدثنا ابو یعلی الحسین
بن محمد الزبیری النیسابوری قال حدثنا بن محمد الاسفرای قال حدثنا الحسین
بن محمد بن عمر الکوفی قال حدثنا هارون بن محمد عن احمد بن سهل گفت
یحیی بن اکثم را بخواب دیدم گفتم یا یحیی خدای با تو چه کرد یحیی گفت خداوند
عزوجل مرا بخواند و گفت یا پیر بدکردار گفتم یارب مرا از تو چنین خبر نکردند
گفت پس چگونه خبر کردند ترا گفتم مرا حدیث کرد عبد الرزاق از معمر از زهری
از عروه از عایشه رضی الله عنها از رسول تو محمد صلی الله علیه واله وسلم از
جبرئیل از تو که خداوند یکی پیران مسلمان که اندر اسلام موی خویش سپید کنند
من نخواهم که او را عذاب کنم از تو چنین گفتند مرا و من پیرم و ضعیفم بر من
رحمت کن خداوند عزوجل گفت عبد الرزاق راست گفت و عایشه را
گفت و پیغامبر من محمد صلی الله علیه وسلم راست گفت و جبرئیل راست
گفت و من گفتم آنگاه بفرمود تا مرا سوی بهشت بردند   کردند
و عمر بن الخطاب رضی الله عنه بسوی پیغامبر آمد صلی الله علیه وسلم گریان با
رسول را علیه الصلاة والسلام خشم گرفت گفت یا رسول الله ترا چه گریانی

که رسول گفت یا ابا حفص چون بیار بسوی من آمد گفت خداوند جل جلاله
میگوید من شرم دارم از آن بنده که اندر اسلام و مسلمانی موی سیاه او سپید
گردد باشد که او را عذاب کنم پس چرا شرم ندارد آن بنده که اندر اسلام
موی سپید کرده باشد اندر خدای عزوجل گریستن فراشت
هر که بترسد خدای عزوجل را از کرام الکاتبین و از معصیت دور باشند
و بر طاعت مجتهد باشند که چون گفته ای چیز دو دانند چیز دیگر ماند
بر جوانان واجب است که بترسند از خدای عزوجل و دور باشند از معصیت
و حریص باشند بر طاعت که بنده نداند که اجلش کی رسید نیکوترین
جوانی که اندر جوانی بر طاعت خدای عزوجل حریص باشد خداوندان
بنده جوانرا روز قیامت بزیر سایه عرش جای دهد چنانکه اندر
خبر آمده است قال حدثنا ابو الحسن القاسم بن محمد بن روزبه عن ابی
هریره رضی الله عنه گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هفت گروه را
خدای عزوجل بزیر سایه عرش جای دهد اندران وقت که هیچ سایه
نباشد مگر سایه عرش اول امام عادل را دوم جوانی را که جوانی
خویش اندر عبادت خدای عزوجل گذرانیده باشد سیوم مردی که دلش
همیشه بسوی مسجد و وقت نماز متعلق بود چون از مسجد بیرون آید
بازگشتن خواهد بسوی مسجد و وقت نماز چهارم مردی که دوستی دارد
با دوستی از آن خویش بحقیق از بهر خدای عزوجل پنجم مردی که
خدای خود را تنها یاد کند و بر گناهان خود بگرید چنانکه آب از چشم
وی روان گردد ششم مردی که زنی را دوست دارد و آن زن با جمال و ...

و ام جنبد

و هر چند او را طلب کنند نیابد و چون بیابد نفس نیک خویش نگاه کند
بحرام و بترسد از خدای عزوجل ششم مردی که صدقه دهد بدست راست
چنانکه دست چپ او خبر نیابد یعنی پنهان دهد والله اعلم
قال حدثنا ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد قال حدثنا
محمد بن الفضل عن اسماعیل بن حاکم گفت عبد العزیز که خدای تعالی
بکردار خاص و عام را عذاب نکند و لیکن چون معصیتها ظاهر گشت
و نهی منکر نکنند آنگاه مستوجب عقوبت گردند جمله خاص و عام چنانکه
در اثر او آمده است که خدای وحی کرد بیوشع بن نون که من از قوم تو چهل
هزار مرد از گزیدگان هلاک خواهم کرد و از مفسدان شصت هزار
یوشع گفت یا رب اگر مفسدانرا هلاک کنی به معصیت گزیدگان را
چرا هلاک کنی گفت زیرا که ایشان از بهر من خشم نگرفتند و با آن
مفسدان نشستند و خاست کردند چون نفس و آشامیدن ابو هریره گفت
که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند از مردمان کسانی اند که کلید شر اند
و کلید خیر اند پس خنک آن بنده را که خدای عزوجل کلید خیر بدست وی
کرده است و ویل بر آن بنده که خداوند عزوجل کلید شر بدست وی کرده
یعنی آنکس که وی امر معروف فرماید و از منکر نهی کند آنچنان کس که وی
کلید ۳ امر معروف فرماید خیرها باشد و بند بند ترها و حقیقت از مومنان
آنچ باشد که خدای گفت عزوجل اندر کلام خویش قوله تعالی
و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون
بالمعروف و ینهون عن المنکر و ویل بر آن بنده که کلید
شر بدست وی است یعنی فرماید و از معروف منع کند و این چنین کس

کلید شر باشد و این علامت منافقان باشد قوله تعالی المنافقون
والمنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر وینهون
عن المعروف علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه گوید
بهترین کارها امر معروف کردن است و از منکر نهی کردن و دشمن داشتن
مر فاسقان را یعنی خشم گرفتن و هر که امر معروف کند پشت مومنان
قوی کرده باشد یعنی ستیزه ایشان خسته باشد سعید گوید که
امام قتاده رضی الله عنه گفت یا گوید ما را که مردی بسوی پیغامبر
آمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبر آن روز بمکه بود آن مرد گفت تویی آنکه
میگویی من رسول خدایم عز و جل رسول گفت بلی منم آن مرد گفت کدام
کردار بنده مهتر بسوی خدای عز و جل رسول گفت ایمان آوردن بخدای
عز و جل آن مرد گفت دیگر چه پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام امر
معروف فرمودن و از منکر نهی کردن مرد گفت کدام کار بسوی خدای
عز و جل دشمن تر رسول فرمود شرک آوردن آن مرد گفت دیگر چه رسول گفت
رحم بریدن از خویشان مرد گفت دیگر چه رسول فرمود دست باز داشتن
از امر معروف و نهی منکر سفیان ثوری رحمة الله گفت چون مردی را
ببینی که همسایگانش دوست دارند و مردمانش بستایند بدانکه
وی مداهن است یعنی دو روی هم با مفسدان سازد و هم با نیکان
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من قوم یکون
فیهم رجل یعمل بالمعاصی و یقدرون ان تغیروا
علیه فلا تغیروا الا عمهم الله بعذاب قبل ان
یموتوا پیغامبر گفت علیه الصلوات والسلام هیچ قومی نیست که از میان
آن قوم مردی معصیت کند و آن بر منع کردن قادر باشند و اگر

منع

منع نکنند الا که خدای تعالی پیش از مرگ بر همه ایشان عذاب فرستد
فقیه گوید رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرط کرد
یعنی چون غلبه مر اهل صلاح را باشد و حجت [illegible] بر ایشان که اهل
معصیت را منع کنند چون معصیت آشکارا کنند زیرا که خداوند
عز و جل مر این امت را بدین ستایش کرد و اندرین آیه جلوه کرد قوله تعالی
کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف
یعنی اندر لوح نبشته است که شما بهترین امتان آید اخرجت للناس
یعنی خداوند عز و جل شما را بیرون آورد از بهر مردمان تا امر معروف
کنید و از منکر نهی کنید تأمرون بالمعروف یعنی طاعت فرمایید
وتنهون عن المنکر یعنی اهل معصیت را از معصیت باز دارید
از عکرمه رضی الله عنه مرویست که وقتی مردی عابد برگذشت
بر درختی مردمان را دید که آن درخت را می پرستیدند بر آن مردمان
خشم گرفت و گفت درخت را می پرستید بجز خدای عز و جل من این
درخت را ببرم آنگاه تبری برگرفت و بر خری نشست و روی بدان درخت
نهاد ابلیس اندر راه وی را پیش آمد بر صورت مردی گفت ای مرد کجا
خواهی شد مرد گفت مردمان را دیدم که درخت را همی پرستند بدون
خدای عز و جل و من عهد کردم که آن درخت را ببرم ابلیس گفت چه
خواهی کرد ترا چه باک ایشان [illegible] ایشان از خدای عز و جل دور
کنند آن مرد باز گشت ابلیس گفت باز گرد تا من هر روز چهار
درم از بهر تو از آن مردمان بستانم و زیر جامهٔ تو بنهم تا چون تو
از خواب برخیزی برداری آن مرد عابد را طمع [illegible] ابلیس را گفت

همچنین کنم گفت کنم و ضمان شدم ترا که هر روز چهار درم
بتو رسانم آن مرد بمنزل خود باز گشت دو روز یا سه روز درم چهار
گانه همی یافت روز چهارم چون برخاست و بزیر جامه نگاه کرد هیچ
درم ندید آن روز جبر کرد گفت مگر دیگر روز بیاید و نه دیگر روز هیچ نیافت
مرد تبر برگرفت و برخاست و روی بدان درخت نهاد اندر راه
ابلیس او را پیش آمد بر صورت آدمی گفت کجا خواهی شد گفت میروم
تا آن درخت را ببرم که مردمان او را همی پرستند بدون خدای عز و جل
ابلیس گفت نتوانی بریدن مرد گفت چرا نتوانم ابلیس گفت زیرا که
آن بار بیرون آمدی از بهر خدای عز و جل امد تعالی اگر اهل آسمان و زمین
گرد آمدندی ترا باز نتوانستندی گردانیدن اما اکنون از بهر آن چهار
گانه درم بیرون آمده که نیافته باز گرد وگرنه یک طپانچه بزنم
که گردنت فرو شکنم آن مرد بترسید و باز گشت و آن درخت را
یله کرد اما معروف فرماینده پنج چیز حاجتمند باشد اول تعلیم
زیرا که جاهل نیکو نفرماید و نداند و دوم قصد آن از بهر خدای
عز و جل باید و از بهر غرض نباشد و سیوم نرمی و آهستگی و خوشی
فرماید و بدرشتی نفرماید و جوز نکند بر بندگان خدای عز و جل زیرا که
چون موسی و هارون را علیهما السلم خداوند تبارک و تعالی
بسوی فرعون فرستاد فرمود یا موسی سخن با بنده من بخوشی
و نرمی گوئید چنانکه گفت خدای تعالی فقولا له قولا لینا
و چهارم باید که صابر باشد و حلیم باشد زیرا که خداوند عز و جل
گفت اندر قصه لقمان در آنچه او مر پسر را وصیت میکرد قوله تعالی ا

وامر

بر عرش نهاده و امر را منتظر همی باشد تا فرمان کی آید گفتم یا رسول الله
صور چیست گفت مانند سرون گاوی گفتم چگونه است گفت آن سرون
عظیم پس گفت بدان خدای که مرا بحق به پیغامبری فرستاد که عظیمی دایره
وی چند هفت آسمان و زمین است و اسرافیل اندر صور بدمد سه دمیدن
و اندر بعضی روایتها چنانست دو دمیدن اندر روایت کعب است و بروا
ابو هریره سه دمیدنست مر فزع را و دمیدنی مر هلاکت خلایق را
و این دو دمیدن اندر روایت کعب است و بروایت ابو هریره رضی الله عنه
سه دمیدنست دمیدنی مر فزع را و دمیدنی مر هلاکت را و دمیدنی
مر بعث را آنگاه خدای عز و جل مر اسرافیل را امر کند بدمیدن با اول
دمیدن فزع در آسمان و زمین اندر او فتد چنانکه خدای عز و جل مر گوید
اندر کلام خویش قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور ففزع من
فی السـ[illegible]ـن فی الارض الا من شاء الله و زلزله
اندر زمین افتد و هر شیر دهنده از شیر دادن باز ماند و هر بار داری
بار بفگند و مردمان از بیم همچو مستان گردند و همه کودکان خرد
پیران گردند و همه دیوها اندر بیابان گریزان شوند چنانکه خدای
گفت اندر کلام خویش قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم
ان زلزلة الساعة شیء عظیم الی آخر الایتین و اندر میان
دو نفخ چندان روزگار باشد که خدای عز و جل خواهد پس دیگر امر کند مر
اسرافیل را تا بدمد اندر صور دمیدن صعق یعنی مرگ و چون بدمد هر چه
در آسمان و زمین جانوران همه بمیرند مگر آنکه خدای عز و جل خواهد چنانکه گفت
و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله

یعنی ارواح الشهدا و نیز گفته اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملهٔ
العرش انگاه ندا آید یا ملک الموت جان ایشان بستان و این
بروایت کلبی است و بروایت مقاتل بن سلیمان و بروایت محمد بن
کعب القرظی از جهتی دیگر که از ابوهریره شنید چنانست که خداوند
عز و جل گوید بمیرید یا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملهٔ العرش اندر
ساعت بمیرند پس ندا آید یا ملک الموت که ماند از خلقان گوید یا رب
انت الحی الذی لا یموت تو زنده که ترا مرگ نیست من بنده
ضعیف مانده ام ندا آید یا ملک الموت نشنیده قول من که گفته ام
قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت و تو خلقی از خلقان من
آفریده بودم ترا برای این دیدی و کوری اندر خلقان من اکنون بمیر اندر ساعت
جان از وی جدا شود و بمیرد دیگر بفرماید او را تا جان خود بستاند
انگاه ملک الموت بیاید بجائی تا بستاند جان خویش را یکی بانگ
از وی برآید که اگر همهٔ خلق اولین و آخرین [illegible] آن بانگ و هول
بانگ وی بشنیدندی ملک الموت گوید اگر من بدانستمی که جان دادن بدین
دشواری باشد و بدین تلخی برجان استدن مسلمانان مشفق تر
و مهربان تر بودمی انگه بمیرد و هیچ جانور نماند پس انگاه خدای عز و جل
گوید کجااند ملوک دنیا فرومایه کجا اند انان که بر پشت زمین بودندی روزی من
میخوردندی و جز من کسی دیگر را می پرستیدندی پس گوید قوله تعالی
لمن الملک الیوم هیچکس نباشد که جواب دهد بخود خود جواب دهد
کراست امروز ملک گوید لله الواحد القهار مر یکی
همه را بمرگ قهر کند انگاه خدای عز و جل آسمان را فرمان دهد تا
مانند میغ مردان چهل روز شبانروز تا بر سر گور که بلندتر بود [illegible]

ارش یکی بود پس انگاه همهٔ خلق برویند همچو گیاه با هفت اندام
چنانکه اول بوده اند پس خدای عز و جل مر حملة العرش را گوید زنده
شوید انگاه اسرافیل را امر کند تا صور در دهان گیرد پس جبرئیل
و میکائیل را گوید زنده شوید هر دو زنده شوند بامر خدای عز و جل
همه جانها را فرمان دهد تا بصور اندر شوند پس اسرافیل نفخ [illegible]
بدمیدن بعث و به دمیدن همه جانها را از آنجا بیرون آید بر [illegible]
زنبوران انگبین چنانکه میان آسمان و زمین پر شود از ایشان انگاه
هر جانی بزمین فرو شود و اندر [illegible] هر یکی بکالبد خود اندر آید انگاه
زمین باز شکافد و از آنجا بر آیند پیغامبران صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین نخستین کسی که بر زمین از جهت وی بشکافد تا
سر از زمین برکند من باشم و اندر دیگر چنین می آید که خدای عز و جل
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را زنده کند تا هر سه فرود آیند سوی
زمین با براق و جامها بهشت انجا که گور پیغامبر است صلی الله
علیه و اله و سلم بر سر گور چون زمین بشکافد و پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم
سر از گور برکند بخبر جبرئیل گوید این چه روز است جبرئیل گوید
انگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم گوید که
خدای عز و جل با امت من چه کرد جبرئیل گوید بشارت مر ترا که اولین
سر از گور برکه تویی انگاه خداوند عز و جل اسرافیل را امر کند
[illegible] صور بدمد چون بدمد همهٔ خلق سر از گور برکنند همچنان ایستاده
و بیوچشم نگریده و حیران مانده اکنون بحدیث ابوهریره باز ایم
گفت بیرون ایند از گورها تشنه برهنه و اندام برهنه و [illegible]

بایستند مقدار هفتاد سال خداوند عز و جل بنگرد و حکم نکند میان ایشان
و خلق چندان بگریند که آب چشم شان برود که اشکها انگاه چون آب
چشم نماند خون گریند و هر کس بخون خویش غرقه شده باشند
گروهی تا بدهان گروهی تا بزنخ گروهی تا بناگوش انگاه ایشان
بخوانند بسوی محشر همچنین است قول خدای عز و جل مهطعین
الی الداع چون همه خلق جمع شوند بمحشر از آدمی و پری و جز
ایشان انگاه آوازی آید از آسمان سخت با هول و با فزع تا
همه الوف بترسند و شکافتن گیرد و آسمانها فرود آمدن گیرند
فرشتگان آسمان اول فرود آیند مردمان ایشان را گویند خدای عز و جل
با شما هست بجای که ان فرشتگان گویند نی ولیکن بیاید امر خدای
عز و جل بر شما بحساب انگاه فرشتگان آسمان دوم همچنان فرود
آیند از پس فرشتگان دنیا صف زنند همچنان فرشتگان آسمان
سیوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم بر قدر تضعیف فرود آیند
و بایستند برگرد خلق قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا ابراهیم
بن یوسف قال حدثنا محمد بن الفضیل عن الاصلح عن الضحاک که گفت
امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه بمسجد اندر آمد کعب الاحبار را
دید که مردمان را علم همی گفت عمر ورا گفت یا کعب مارا علم تخویف گوی
کعب گفت والله خدای تعالی را فرشتگانند از ان وقت باز که
بیافریده است در قیام اند که پشت نخمانیده اند و بعضی
نهاده اند که هنوز سر بر نگرفته اند و نگرند تا اسرافیل صور بدمد
و ایشان جمله همی گویند سبحانک اللهم و بحمدک ما

عبدناک

عبدناک بحق عبادتک و بحق ما ینبغی لک ان
تعبد گویند ای بار خدایا ما ترا سزای تو نپرستیدیم چنانکه سزای
پرستش تو بود پس گفت بدان خدای که تن و جان من با مر او
چون روز قیامت نفخ بکرانند بیا بانگ و خروش و غریدن کرد
و بانگ کند که هیچکس نماند از انبیا و شهدا الا همه بزانو اندر
افتند و هر پیغامبری و صدیقی و شهیدی گوید ای بار خدای
نفسی نفسی مرا امروز از تو نمیخواهم مگر نجات تن خود و از هول
قیامت چنان شوند که ابراهیم خلیل مر اسحاق را فراموش کنند
گوید یا رب من خلیل توام بر من رحمت کن کعب الاحبار گفت یا ابن
الخطاب اگر تو کردار هفتاد پیغامبر داری چنان گمان بری آن
روز که نرهی انگاه مردمان بگریستند با بانگ و خروش انگاه
کعب الاحبار برخاست از مسجد عمر گفت یا کعب از تخویف
گفتی اکنون از رحمت گوی انگاه کعب گفت بشارت مر شما را که
خدای عز و جل را سیصد و چهارده شریعت یکی باوی باشد با کلمه اخلاص
اندر بهشت اندر آید و اسد اگر شمار رحمت خدای را عز و جل بدانید که چند است
باز نهید و هیچ عمل خیر نکنید چون چنین باشد ای مومن آن روز را باید که
طاعتها و خیرها ساخته باشی و از معصیتها جسته باشی که تو از آن که روز
قیامت را زود معاینه بخواهی دید و پشیمانی خوری بدانچه عمر ضایع کرده باشی
و سود ندارد و نیز بدانکه چون تو بمردی قیامت تو آمد چنانکه مغیره بن شعبه

گویند شما میگویید که روز قیامت کجاست مرگ هر کسی قیامت ویست
علقمة بن قیس از پس جنازه همیرفت تا سر گور و چون مرده را اندر گور نهادند علقمه
بپای خاست و گفت ای مردمان این مرده را قیامت آمد آنکه مردمان
میگویند روز قیامت اینست که چون مردم را مرگ آمد قیامت وی بپای شد
واین بدان گفت که چون بمیرند معاینه ببینند کار قیامت را زیرا که پیدا شود
جای بندگان و بهشت یا در دوزخ و فرشتگان را ببینند و بر کردار خویش مطلع
شوند و نتوانند از آن پس کاری کردن که مر او را سود دارد و بدان خبر داد که مرده
باشد و چون چنین باشد همچنانست که چون بمرد قیامتش آمد طوبی مر آن
کس را که خاتمت کار وی بر سعادت باشد ابو بکر واسطی رحمة الله
علیه گفت حالت سه است اول حالت زندگانی و دوم حالت نزدیک مرگ
و سیوم حالت قیامت اما حالت زندگانی آنست که از اول عمر جوید تا
بطاعت و اما حالت نزدیک مرگ آنست که چون جانش برآید بشارت
باشد و اما حالت قیامت آنست که چون سر از گور بر کنند بشارت یابد
و چنین آورده اند اندر مجلس یحیی بن معاذ رازی این آیه را برخواندند قوله تعالی
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روز قیامت متقیان و مطیعان
همی روند نشسته بر مرکبان بسوی بهشت قوله تعالی ونسوق المجرمین
الی جهنم وردا یعنی مجرمان را بر زیاری و تشنه و عریان بسوی دوزخ
جاودانه پس گفت ای مردمان روز قیامت ببینید مهلا مهلا
و بر آنکه خفته شوند بسوی موقف حشر حشرا و بایستند بر ... خدای

وحدا

عز و جل فوجا فوجا و بپرسند بدانچه کرده باشند حرفا حرفا و
مطیعان همی روند نشسته بر مرکب وفدا وفدا و عاصیان را همی برند
بسوی عذاب خدای عز و جل وردا وردا و اندازند شان بدوزخ جاودان
جزاء جزاء چنانکه خدای عز و جل میگوید قوله تعالی کلا اذا
دکت الارض دکا دکا وجاء ربک والملک صفا صفا
و دوزخ را حاضر کنند ویلا ویلا وای بر شما ای برادران که مقدار آن روز
پنجاه هزار ساله باشد و آن روز را چندین نام بخوانند یوم الرادفة و
یوم الآزفة و یوم الندامة و یوم الحسرة و یوم عظیم
و یوم یقوم الناس لرب العالمین و یوم المناقشة
و یوم المحاسبة و یوم السائلة و یوم الزلزلة و یوم
الصیحة و یوم الفضیحة و یوم النشور خدای گفت تبارک و تعالی
یوم ینظر المرء ما قدمت یداه قوله تعالی یوم
التغابن و قوله تعالی یومئذ یصدر الناس
اشتاتا لیروا اعمالهم و قوله تعالی یوم تبیض وجوه
و تسود وجوه و قوله تعالی لا تغنی عنهم
کیدهم یعنی گران مشغول شوند و گویند خدای عز و جل تهدید کند
که چگونه باشد چون انجا رسیم ندانیم اگر کسی سؤال منکر نکند

منکر شوند از روی خبر یا نیست که آنکه گوید این از طریق عقل نباشد
چه آن خلاف طبیعت است و یا گوید نشاید و لکن ثابت نگشته است
اما اگر گوید این از طریق عقل نباشد بعون چه خلاف است آن قول از وجهی
بدان مانند که پیغامبر از الحق نداند و معجز ایشان نکرده زیرا که پیغامبران
از اول میان نبودند و طبیعت ایشان چون غیر ایشان بوده است ایشان آن
مر فرشتگان معاینه بدیدند و وحی بر ایشان فرود آمد و دریا موسی را
علیه السلام شکافته و عصا ثعبان گشت و این همه خلاف طبیعت
و منکر شونده این از اسلام بیرون آید و اگر گوید روا بود و لیکن ثابت
نگشته است خبرها بدان روایتها آمده چندانکه پسندیده باشد
مر منکر شونده را و اندر کتاب خدای عز و جل دلیل این است خبر
میگوید قوله تعالی ومن اعرض عن ذکری فان له
معیشة ضنکا جماعتی از مفسران چنین گفته اند که این معیشت
ضنک عذاب گور است و خداوند تعالی میگوید قوله تعالی
یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا وفی الاخرة خبر فقیه گوید رضی الله عنه که پیغامبر گفت
صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را بجز تفسیر بدین خبر که از
حدیث کرد مرا فقیه به اسناد خویش از سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب
رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم چون مومن را
اندر گور نهند آن وقت دو فرشته بیایند و مرده را اندر گور
بنشانند چنانکه وی آواز نعلین آنانکه با جنازه وی آمده باشند
می شنود بگاه رفتن و بازگشتن پس فرشتگان بپرسند وی را

ز خدا

که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغامبر تو کیست بنده گوید خدای
من الله است و دین من اسلام است و پیغامبر من محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم فرشتگان گویند این قول را محکم دار
بر تو خدای عز و جل اکنون با روشنی چشم اندرین گور روشنائی
مر ترا این است تفسیر آنکه خدای عز و جل گفت قوله تعالی یثبت الله
الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الاخرة یعنی محکم دارد ترا خدای عز و جل بر این قول حق
قوله تعالی ویضل الله الظالمین یعنی کافران را خدای تعالی
بر قول حق توفیق ندهد و چون کافران و منافقان را اندر گور نهند
فرشتگان بیایند و گویند خدای تو کیست گوید ندانم گویند ندانستی
عمودی بزنندش زدنی هرچه اندر میان آسمان و زمین
جنبنده است همه بشنوند مگر آدمیان و پریان ابو حازم
گوید رضی الله عنهما که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم مر عمر خطاب را
رضی الله عنه گفت یا عمر چه گوئی بدان وقت که بیایند منکر و نکیر
فرشتگان با رویهای سیاه و چشمهای که زمین را بدندانها
و مویهای ایشان بر زمین کشان و آواز ایشان چون رعد
و چشمهای ایشان چون برق جهنده عمر گفت رضی الله عنه یا رسول الله
من آن هم بدین عقل باشم که امروز رسول گفت بلی یا عمر گفت رضی الله
عنه پس اکنون من کفایت باشم ایشان را بامر خدای عز و جل پیغامبر
گفت صلی الله علیه و آله و سلم یاران را که عمر موفق است بدین گوید
فقیه گوید رضی الله عنه حدیث کرد مرا ابوالقسم عبدالرحمن

محمد ستایادی باسناد خویش از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی الله
علیه واله وسلم چون بنده را اوسه بوقت مرگ بانگی از وی جدا شود
چنانکه بشنوند آن همه جنبندگان که به نزدیک وی باشند مگر
مردم که مردمان اگر بانگ بشنوند اندر ساعت بیهوش شوند
چنانکه بمیرند وچون بسوی گور برندش اگر وی از صالحان باشد
همی گوید بشتابید بشتابید که شما ندانید آنچه مرا پیش اندر است
از نیکوییها و خیرها بشتابید واگر بنده غیر آن باشد گوید مشتابید
مرا که شما ندانید که پیش چه اندر است واگر بدانید که مرا کجا می برند
چنین نشتابید وچون بگور نهندش بیاید دو فرشته
بسوی او نیک چون در آیند بسوی نماز بنده نماز گوید از این
سوی میایید که این بنده بسیار شبها بطاعت گذرانیده است
از بهر این وقت انگاه از سوی پاهایش اندر آیند پایش گوید بدین
سو میایید که این بنده از بهر نماز بسیار بپاهای رفته است واز بهر
طاعتها چون نماز جمعه و جماعت و حج و عبادات و زیارت
و بایستاده است برخیزها از بهر این وقت انگاه بسوی دست راست
در آیند دست راست گوید از این سو میایید که این بنده از صدقه
دهندگان بود از بهر این وقت انگاه از سوی دست چپ در آیند
روزه اش گوید بدین سو میایید که وی بسیار گرسنه و تشنه
آسوده است از بهر این وقت پس او را همچون خفتگان بیدار کنند
و بپرسند از بنده خدا چه گویی اندر محمد که گفت آنچه می گفت وآنچه
پرسند باهستگی پرسند تا بنده گوید کیست این مرد فرشتگان گویند

محمد

محمد المصطفی صلی الله علیه واله وسلم بنده گوید گواهی میدهیم که وی
رسول حق است انگاه گویند فرشتگان نیکبخت بنده تویی مومن زیستی
و مومن مردی و مومن برخیزی انگاه گورش بروی فراخ گردانند
و کرامت ایزد بروی جل جلاله نثار کنند و ما از خدای عز وجل توفیق
خواهیم وعصمت تا بازدارد مارا از هوای ضلالت قوله تعالی
یوم لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز
عن والده شیئا قوله تعالی یوما کان شره
مستطیرا یعنی منتشرا فاشیا قوله تعالی یوم لا ینفع
الظالمین معذرتهم قوله تعالی یوم یاتی کل
نفس تجادل عن نفسها قوله تعالی یوم تذهل
کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها
وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن
عذاب الله شدید خبر مقاتل بن سلیمان گفت رحمة الله
علیه روز قیامت مردمان صد سال اندر خوی غرق شده باشند وصد سال
از بیم بیابان سوی همی روند و خصمان رهایی طلبند و پیش خدای عز وجل
خصومت میکنند ونیز گفته اند که پنجاه هزار سال باشد و بر مومنان
مخلص چنان گذرد چون یک ساعت چنان باید که عاقل اندر شدت
روز قیامت تامل نماید تا خدای عز وجل بروی آسان کند و بر همه مومنان
بفضله ومنه وکرمه وعنایته قال الفقیه
رضی الله عنه حدثنا ابو جعفر قال حدثنا عباس البغدادی

قال حدثنا محمد بن عقیل البلخی الکندی قال حدثنا یحیی بن ابی بکر
قال حدثنا شریک بن عاصم عن ابی صالح عن ابی هریره رضی الله
عنه قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم دوزخ را هزار سال بتافتند
تا سرخ گشت پس هزار سال بتافتند تا سپید گشت پس هزار سال
دیگر بتافتند تا سیاه گشت اکنون همچنان سیاه مانده است
همچو شب تاریک   یزید بن زید را دیدند که همیشه آب از چشم
روان بودی او را پرسیدند که این گریه چرا است همیشه آب از چشم
روان میکنی گفت اگر خدای عز وجل مرا وعده کرده بودی که اگر تو گناه کنی
من ترا اندر گرمابه باز دارم دایم من سزاوار آن باشمی که آب از
چشم من هرگز خشک نشدی پس چگونه باشم که مرا وعده باز داد
در آتشی که او را سه هزار سال بتافتند   قال حدثنا
محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یوسف
قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد گفت اندر دوزخ چاههاست
واندران چاه ماران اند هر یکی چند گردن اشتر بختی و کژدمانند
هر یکی چون استر و یزه بردعی (?) و اهل دوزخ از نهیب آتش
بسوی ماران گریزند و بسوی کژدمان ماران و کژدمان از ناخن
باز تبارک (?) پوستشان ساهجند (?) و ازان ماران هیچ راحت نیابند
مگر آنکه بگریزند باز بسوی آتش آیند   عبد الله بن جبیر گوید
رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلی الله علیه واله وسلم اندر دوزخ
مارانند همچو گردنهای اشتران چون یکی تن را بگزند تا چهل

بهم ان کا

زهر آن اندر تن آنکس بماند واندر دوزخ کژدمانند چون
اشتران که هر کرا بگزند زهر آن و درد آن تا چهل سال بینند
اعمش گوید از زید بن وهب از ابن مسعود رضی الله عنهم که گفت
این آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو از آتش دوزخ واگر این
آتش دنیا را هفتاد بار در دریا فرو نزدندی هیچکس ازو منفعت
نیافتی   مجاهد گوید رضی الله عنه که این آتش دنیا و باخوا (?)
بخدای عز وجل از آتش دوزخ و پیغامبر گفت علیه السلام کمترین
عذابی که مر اهل دوزخ را باشد آنست که مر هر یکی را نعلینی باشد از
آتش که از گرمی آتش مغز سرش همی جوشد همچو دیگ رویین که
بر آتش بنهند و گوشتها و دندانهای شان انگشتها فرو ریخته
گیرد و رودهای شان آن فروغ آتش بیرون آید و هر ... اندر
شکمشان زنبیا (?) شد از روده و جگران از زیر قدم بیرون آید و این کس
چنین پندارد که او را این عذاب سخترست از اهل عذاب و اهل
دوزخ و این کمترین عذابست از عذابهای دوزخ   قال حدثنا محمد
بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یوسف قال
حدثنا ابو حفص عن سعید بن قتاده عن ابی ایوب الازدی عن
عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما گفت اهل دوزخ
مر مالک را بخوانند چهل سال پیوسته پاسخ نیابند پس از چهل سال
مالک شان جواب دهد و گوید شما اینجا دایم مانده اید آنگاه چون
این بشنوند خدای را عز وجل بخوانند هیچ جواب نیابند پس از آن
ندا آید که اخسئوا فیها ولا تکلمون ایشان خوار و گنگ باشند

ونیز سخن مگویند گفت والله پس از آن هیچ سخن نگویند مگر بانگی پیوسته
همی کنند همچو بانگ خران اول سخت و آخر نرم تر   قتاده رضی الله عنه پیوسته
گفتی یا قوم هیچ طاقت دارید با عذاب خدای عز وجل و با هیچ کس صبر توانید
کردن اندر عذاب وی پس اگر صبر و طاقت ندارید طاعت دارید مر خدای
خویش را عز وجل آن آسمان زشت بر شما و چنین گفته اند اهل دوزخ
هزار سال جزع کنند هیچ راحت نیابند آنگاه گرد آیند و گویند چون ما اندر
دنیا شدتی رسیدی با صبر کردیمی فرج پدید آمدی اکنون بیائید تا همگنان
صبر کنیم مگر فرج آید پس هزار سال صبر کنند عذاب از ایشان هیچ سبکتر نگردد
باز گویند قوله تعالی سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص
یعنی اگر جزع کنیم یا صبر کنیم همه یکسان است گرما پس هزار سال خدای را
عز وجل بخوانند و زاری کنند از آن تفکر رهند آنگاه هزار سال باران خواهند
از آنکه سخت تشنه باشند چون هزار سال زاری کنند خدای عز وجل جبرئیل
را گوید ایشان چه میخواهند جبرئیل گوید بار خدایا تو داناتری باران میخواهند
آنگاه فرمان دهد تا ابر بسوی ایشان آید سرخ ایشان از آن ابر شاد شوند
چنان گمان برند که باران آید پس آن ابر باریدن گیرد بر ایشان کژدمان هر یک
چند اشتری دهمی و بگزیدی یکی را از ایشان چنانکه هزار سال درد آن از وی
نشود چون عاجز شوند هزار سال دیگر باران خواهند از خدای عز وجل آنگاه
ابری برآید سیاه گویند این ابر باران است آنگاه باریدن گیرد بر ایشان
ماران هر یکی چند گردن اشتری یکی را از ایشان چنان بگزد که درد آن هزار
سال از وی نشود اینست معنی قوله خدای عز وجل قوله جل ذکره زدناهم
هم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون ای بما کانوا

یعنے اُن پر عذاب پر عذاب بدلا اسکا جو شرارت کرتے تھے

گردمی

گرده باشند آنگاه

یکفرون

یکفرون ویعصون الله تعالی یعنی این عذاب کافران را باشند
که عاصی شدند از خدای عز وجل و هر که خواهد از عذاب خدای عز وجل برهد
و ثواب کردار بیابد چنان باید که بر شدتهای دنیا صبر کند و بر طاعت جهد
کند و از معصیتها و شهوتها پرهیز کند زیرا که گرد بر گرد بهشت همه مکروهات است
و گرد بر گرد دوزخ شهوتهاست چنانکه اندر خبر آمده است قال الفقیه
رضی الله عنه حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم
بن یوسف قال حدثنا اسماعیل بن جعفر قال حدثنا محمد بن عمرو عن ابی سلمة
عن ابی هریرة رضی الله که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم چون خدای تعالی
بهشت بیافرید پس گفت جبرئیل را یا جبرئیل رو بنگر با چه ساختیم اهل
بهشت را جبرئیل بیامد و بنگریست و باز گشت و گفت الهی بعزت تو هیچ کس
نباشد که صفت بشنود الا طلبکار شود با نزد آمدن بوی پس چون خدای عز وجل
گرداگرد وی مکروها آفرید پس گفت یا جبرئیل بار دیگر رو بنگر جبرئیل باز گشت
و بنگریست گفت الهی بعزت تو بترسم ای هیچ کس اندرین جای نیاید آنگاه
جبرئیل را بفرستاد بسوی دوزخ چون دوزخ را بیافریده بود بفرمود تا بسوی
دوزخ رفت و چون در دوزخ نگریست گفت الهی بعزت تو ای هیچ کس نباشد که صفت
بشنود و الا تحذر با مدن اندر وی ربا الشی حذر از اندر آمدن بوی آنگاه

کرد اکوش همه شنو تنها بیاورد جبرئیل را گفت الهی بونت رتبه
هیچکس نماند الا که همه اندر دوزخ اندر آید انگاه پیغمبر گفت علیه السلام
که یا کنند از دوزخ هر چه خواهد که هر چه از و یاد کند عذابش سخت تر است
قال الفقیه رضی الله عنه حدثنا ابی رحمة الله علیه قال حدثنا ابن الفضل
البغدی قال حدثنا موسی بن نصر عن محمد بن زیاد عن میمون مهران گفت
چون این آیه فرود آمد قوله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین
سلیمان فارسی رضی الله عنه دستها بر سر نهاد و فریاد کرد و بیرون
گریزان بسوی بیابان سه روز بیرون گریختند تا محمد باز آمد
گوید از انس بن مالک که بیامد جبرئیل بسوی پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم
اندر ساعتی که هرگز اندران ساعت نیامده بود لونش متغیر گشته پیغامبر
گفت صلی الله علیه و آله و سلم یا جبرئیل چیست که لونت متغیر می بینم
جبرئیل گفت علیه السلام یا محمد اندرین ساعت که بسوی تو آمده ام خدای
عزوجل امر کرد اندر دمیدن دوزخ که اندر دمید و واجب است ای محمد بر هر که داند
که دوزخ حق است و عذاب خدای عزوجل بزرگ است که چشمش روشن نبود
تا از وی ایمن نبود پس پیغامبر گفت یا جبرئیل مرا صفت دوزخ بکن
تا خبر بدانم انگاه جبرئیل گفت یا محمد چون خدای عزوجل دوزخ را هزار سال
هزار سال بتافتند تا سیاه گشت اکنون همچنان سیاه مانده است
که هیچ روشنائی نیست اندروی و بدان خدای که ترا بحق فرستاده است
که اگر یک جای از جایهای دوزخ میان آسمان و زمین بنهادندی همه
اهل دنیا بمردندی از گند آن و بدان خدای که ترا بحق فرستاده است که اگر چند سوراخ
زنبی از وی بگشایند اهل دنیا همه بسوزند از گرمی و تف آن و بدان خدای

که کی

که ترا بحق فرستاده است که اگر یکی از سلسله آن سلسلها که خدای عزوجل
در کتاب خویش یاد کرده است بر کوهی نهند که الان کوه عظیم تر و بلندتر است
با هفتم زمین پاک بگدازد و بدان خدای که ترا بحق فرستاده است که اگر مردی را
بعذاب کنند اهل مشرق همه بسوزند از سختی عذاب وی و دوزخ را
هفت در است و ... بس سخت است و قعرش بس گران است و ... آتش
و ... آتش از جحیم و صد بدهد و جامهاش از آتش است و ...
هفت در است چنانچه خدای تعالی یاد کرده اندر کتاب خویش و تعالی
لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم گفت
دوزخ را هفت در است قسمت کرده میان زنان و مردان پیغامبر گفت
صلی الله علیه و آله و سلم این درها همچو درهای ما باشند گفت نی
لیکن این همه در گشاده باشد بعضی زیر آن دیگر باشد در
دیگر هفتاد ساله راه است و هر دری سخت تر از عذاب آن دیگر است
دیگر است و انگاه دشمنان خدای عزوجل را بیاورند بسوی دوزخ و چون
بدر دوزخ برسند زبانیه باستقبال ایشان آیند با غلها و سلسله
و سلسله اندر دهان دوزخی کنند و از پسش بیرون آیند و دو
دستش با گردن بغل بیرون کنند و دست راستش اندر سینه
بسوی پشت بیرون کنند و با هر آدمی شیطانی بندند و بروی اندر
کشیدن گیرند فرشتگان از عذاب ایشان بعمودها زدن
گیرند و چون اندر آتش اندازندش هر باری که خواهند بیرون باز می گردانند
اندر وی که خدای عزوجل گفت کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها
پیغامبر ... پیغامبر گفت علیه السلام اندرین درکها که باشند
جبرئیل گفت ... جبرئیل گفت اندر درک زیرین منافقان باشند

و آن کسها که منکر شدند و کفر آوردند از اصحاب مایده و نیز فرعونیان
و این را هاویه خوانند و اندر درکت دویم مشرکان و این را جحیم خوانند
و اندر درکت سیوم صابیان باشند و این را سقر خوانند و اندر درکت
چهارم ابلیس باشد و اتباع او و مغان باشند و این را لظی خوانند
و اندر درکت پنجم جهودان باشند و این را حطمه خوانند و اندر درکت
ششم ترسایان باشند و این را سعیر خوانند آنگاه جبرئیل صلوات الله علیه
خاموش گشت پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم از درکت هفتم چرا خاموش
شدی و مرا خبر نکردی جبرئیل گفت یا محمد از درکت هفتم مپرس گفت چرا نگویی
تا من بدانم آنگاه جبرئیل گفت اندر درکت هفتم امتان تو باشند اهل
کبایر آن گنهکاران که بی توبه بمیرند و این را جهنم خوانند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
چون این سخن از جبرئیل بشنید بیفتاد و بیهوش گشت جبرئیل علیه السلام
سر مبارک او بکنار گرفت تا بهوش باز آمد گفت یا جبرئیل بزرگ مصیبت
برمن و سخت شد اندوه بر من و امت من بدوزخ اندر آیند جبرئیل گفت بلی
یا محمد از امت تو اهل کبایر بدوزخ اندر آیند آنگاه پیغامبر علیه السلام
بگریست و بخانه اندر آمد و پیش خود کس را بار نداد و هیچ از خانه
بیرون نیامد مگر بنمازی و چون نماز بکردی رفتی بخانه باز آمدی و با کس
سخن نگفتی و بخانه اندر بنماز و تضرع و زاری مشغول شدی چون روز
سیوم شد امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه بیامد و بر در
حجره رسول صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل البیت
الرحمة بار هست سوی پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ جواب نیامد
صدیق باز گشت گریان و چون ابو بکر صدیق باز گشت عمر خطاب
رضی الله عنه بیامد بر در حجره بار خواست بار نیافت او نیز گریان
رفت همی افتاد و میخواست تا بخانه سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی

جهودان



